فهرست مطالب Vol 8

❖ **سخن دل**

مقالات

❖ **بررسی عنصر کودک و کودکی در آثار نظامی** 9
*ایرج‌پور ،محمد ابراهیم ** صادقی، فاطمه

❖ **ذکر شاهان اساطیری ایران در شاهنامه فردوسی** 39
* بسمه وقار** ناهید کوثر

52

❖ **بررسی آثار ادبی- تاریخی فارسی در قرون میانه ایران**
*جوانمردی ،فوزیه **زرنوش مشتاق

❖ **آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان در شعر اقبال لاهوری** 83
*حمیرا شهباز

❖ **نگاهی به «فرهنگ انتظار» در غزلیات قیصر امین پور و علیرضا قزوه** 102
* درودگریان، فرهاد ** تدین ،زهرا

❖ **گره افکنی در روایت خسرو و شیرین نظامی و مم و زین خانی** 117
* شکري ،جبهاد رشید

❖ **نقش سیک‌ها از منظر ادبیات در تاریخ شبه‌قاره و نگاهی به تاریخ پنجاب از محمدنقی پیشاوری** 134
*صحرائی ،رضا مراد** کاظمی، فلیحه زهرا

❖ **تأملی بر نسبت مفهوم کسب و توکل و معانی کار و تلاش در اشعار شاعران عارف دورهٔ مغول – تیموری (ایران – شبه قاره)** 152
*طاهری، حمید ** غفوریان، مریم

❖ **درفش کاویانی: یک داستان شهامتی از شاهنامه** 179
* عنصر اظهر، سید **نگهت پروین*** بخاری ، سارا زهرا

❖ **جارج نامه : تاریخ فارسی دوره انگلیسی ها در شبه قاره** 192
*ماریه عمر** رابعه آصف*** شاهده عالم

❖ **بررسی تطبیقی وادی حیرت و طلب در منطق الطیر عطار بر منطق الطیر، جدید مستنصر حسین تارر** 211
*محمد سفیر**فرزانه اعظم لطفی

227

❖ **بررسی منقبت سرایی شعرِ خواجه شاه نیاز احمد بریلوی**
* مظهر عباس، سید **بابر نسیم آسی

A GLIMPSE OF THE CONTENTS OF THIS ISSUE

9

❖ **The study of children and childhood in Neizami's Poems**
*Irajpour, MohammadEbrahim **sadeghi , Fateme

39

❖ **The Description of Iranian emperors in Shahnama-e-Firdousi**
*Bisma Waqar**Naheed Kausar

52

❖ **A Study of Persian Literary-Historical Works in the middle Ages of Iran**
* Jawanmardi, Fouzia** Zarnoosh Mushtaq

❖ **Education of Children and Youth in the Poetry of Iqbal-e-Lahori** 83
*Humaira Shahbaz

102

❖ **Analysis of the culture of waiting in the lyric poems of Qaisar Aminpour and Alireza Ghazveh**
* Droudgarian, Farhad** Tadayon, Zahra

❖ **Complexity in Khasro and Shirin Nizami and Mam u Zin Khani** 117
* Shukri , Jihad Rashid

❖ **The role of Sikh's from the perspective of literature in the History of the sub-continent and mention of the history of Punjab by Muhammmad Naqi Peshawari** 134
* Faleeha Zahra Kazmi**Seharai, Raza Murad*

❖ **Reflections on the relationship between business and trust and the meanings of work and effort in the poems of mystical poets of the Mongol-Timurid period (Iran-The Subcontinent)** 152
* Taheri, Hameed** Ghaforyanm, Marium

❖ **"Darufshe Kavyani"an Apic story from Shahnama-e-Firdousi** 179
* Ansar Azhar, Syed**Nighat Parveen*** Bukhari, Sara Zahra

❖ **George Nameh: The History of British Period in Subcontinent** 192
*Maria Umer** Rabia Asif*** Shahida Alam

❖ **A Comparative Study of "Quest and Astonishment Valleys" in Mantiq al-Tair of Attar and Mantiq al-Tair, Jadeed by Mustansir Hussain Tarar** 211
* Muhammad Safeer** Farzaneh Azam lotfi

227

❖ **Critical Analysis of Manqabat Sarai in the Poetry ofKhawaja Shah Niaz Ahmad Barailvi (R.A)**
* Mazhar Abbas, Syed** Babar Naseem Assi

Anahita
A Research Journal of Persian
Language, Literature Art & Culture
No. 08, Annual 2021, pp 9-38
20.1001.1.25197126.2021.8.12.1.6

آناهیتا
مجله علمی- پژوهشی زبان، ادبیات، فرهنگ و تمدن فارسی
شماره ۸، سالنامه ۲۰۲۱ ، میلادی، صص ۳۸-۹

The study of children and childhood in Neizami's Poems

***Irajpour, MohammadEbrahim**

**** sadeghi , Fateme**

Abstract:

In today's perception, childhood is a period of time that a person goes through and is considered as one of the most important stages of every human life. In childhood, the human mind and emotions have their freest, most flexible and most dynamic state. One of the underlying factors of creative thinking in adulthood is maintaining the characteristics of childhood. The child sees things as unusual. He finds even the most ordinary and commonplace things strange and astonishing. Children are one of the future factors of society that have always been paid attention to by poets and writers. In their poems and writings, they have tried to tell the right way to children based on their bittersweet experiences.

Although we have heard many times that the lullabies, proverbs, love songs, adventure stories, epics, romances, myths are known as the basis of children's literature and believe that Children's literature has its origins in the antiquity of human life on earth, but we must not forget that there is no border for the boundless sea of Persian language and literature since in the period of one thousand and one years that has passed since the beginning of writing the first Persian book called Shahnameh Abu Mansouri until now, valuable works in various fields of poetry and prose, history and culture and other scientific and literary disciplines have been written, composed or translated and Since then, children have more or less played a role in our official literature. Nizami Ganjavi is one of the poets who has paid attention to children in his poems. In this research, it is assumed that the child as one of the characters plays a role in Ganjavi Nizami's works and the poet uses objects and elements related to childhood in poetry. Therefore, we will try to examine the position of the child and childhood elements in Nizami's works with a library method and in the form of an analytical-descriptive approach.

Keywords: child, military, Khosrow and Shirineh, Lily and Majnoon, Haft Paykar

بررسی عنصر کودک و کودکی در آثار نظامی

*** ایرج‌پور ،محمد ابراهیم**

****صادقی، فاطمه**

چکیده:

در برداشت امروزی کودکی یک مقطع زمانی است که آدمی طی می کند و به عنوان یکی از مهم ترین مراحل زندگی هر انسانی مورد توجه قرار می گیرد. در دوره کودکی ذهن و عواطف آدمی آزادترین و منعطف ترین و سیال ترین حالت خود را دارد و یکی از جمله عوامل زیر بنایی تفکر خلاق دوره بزرگسالی حفظ ویژگی های دوره کودکی است . کودک چیزها را غیر عادی می بیند حتی معمولی ترین و عادی ترین پدیده ها را عجیب و حیرت انگیز می یابد.کودکان از عوامل آینده ساز اجتماعند که همواره مورد توجه شاعران و ادیبان بوده اند. آنها در اشعار و نوشته های خود کوشیده اند تا براساس تجربه های تلخ و شیرین خود،راه درست را نصیحت وار برای کودکان بیان کنند.

اگر چه بارها شنیده ایم که بنیاد و اساس ادبیات کودکان را لالایی ها،مثل ها، ترانه های عاشقانه، داستان های ماجرایی، حماسی،عاشقانه،افسانه ها تشکیل می دهد. معتقدیم که ادبیات کودکان سرچشمه ای به کهنسالی زندگی بشر بر روی زمین دارد،لیکن نباید فراموش کنیم که دریای بی کران زبان و ادب پارسی را حد و مرزی نیست چرا که در پهنه ی هزار و اندی سال که از آغاز نگارش نخستین کتاب نثر فارسی با نام شاهنامه ابومنصوری تاکنون می گذرد، در زمینه های گوناگون شعر و نثر،تاریخ و فرهنگ و دیگر رشته های علمی و ادبی آثار ارزنده ای تالیف و تصنیف یا ترجمه شده است و از همان زمان نیز کودکان در ادبیات رسمی ما کم و بیش نقش داشته اند. از جمله شاعرانی که در اشعار خود به کودکان توجه داشته است ، نظامی گنجوی است. در تحقیق پیش رو ، فرض بر آن است که کودک به عنوان یکی از شخصیت ها درآثار نظامی گنجوی نقش آفرینی می کند و شاعر از اشیاء و عناصر مربوط به کودکی در شعر بهره می برد. بنابراین تلاش خواهیم کرد با روش کتابخانه ای و در قالب رویکرد تحلیلی- توصیفی به بررسی جایگاه کودک و عناصر کودکی در آثار نظامی بپردازیم.

کلید واژه: کودک، نظامی ،خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت‌پیکر

---

*دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور ، تهران ، ایران irajpour@pnu.ac.ir

**کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور ، تهران ، ایران

مقدمه :

امروزه کودک و دوران کودکی یکی از موضوعات مورد توجه،در علوم مختلف است و با توجه به اهمیتی که این دوران در دنیای امروز دارد دانشمندان علوم مختلف هر یک به گونه ای به بررسی این مفهوم از دیدگاه خود پردخته اند. مباحث مربوط به کودک و ادبیات کودک نیز چون نوپاست زمینه های فراوانی برای پژوهش های گوناگون دارد ؛لذا هر گونه تحقیقی در رابطه با این موضوع می تواند راه گشا باشد و از سوی دیگر زمینه ای را برای مطالعات جامعه شناسانه و روانشناسانه در گستره ادبیات فراهم می آورد.از طرف دیگر تاکنون آثار بسیاری در زمینه ی آثار نظامی نوشته شده است ؛اما در زمینهٔ عنصر کودک و کودکی در آثار نظامی تحقیقی صورت نگرفته است ؛ لذا ضرورت دارد تا به شکل جدی و در چارچوب دقیق این مقوله مورد بررسی قرار گیرد.

- پیشینه تحقیق

براساس جست و جوی انجام شده موضوع مذکور، به این شکل تاکنون مورد بررسی قرار نگرفته است. برخی از آثار مرتبط در زمینه ی عنصر کودک و کودکی در آثار نظامی عبارتند از:

1) ناصر کرمانی،کودک و کودکی در آثار مولوی، تهران،نشر باد، 1388. در این کتاب ناصر کرمانی منحصرا به بحث درباره کودک پرداخته و طی طرحی جامع هر آنچه را در آثار مولانا به کودک اختصاص دارد، بیان کرده است. مثلاً داستان هایی از کودکان پیامبران،تمثیل گونه هایی از کودکان، داستان هایی که قهرمانان آنها کودکانند،قدرت تجسم و صورتگری مولانا و اندیشه های اجتماعی وی درباره کودک و دریافت روان شناسی کودک در اندیشه مولانا.

2) خانم الهام صفایی در پایان نامه ی کارشناسی ارشد خود تحت عنوان « بررسی جایگاه کودک در منظومه های فارسی تا اواخر سده ی هفتم هجری» (1391) که در دانشگاه یزد و به راهنمایی مهدی ملک ثابت و مشاوره ی یدالله جلالی پندری نگارش یافته است با استخراج شواهد مربوط به نحوه ی حضور کودک در متون برگزیده ،دنیای کودکی، وضعیت اجتماعی کودکان، شیوه های سخن گفتن با آنان و گفتارهای کودکانه را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داده است.

3) خانم راضیه رحیمی در پایان نامه ی کارشناسی ارشد خود تحت عنوان « کودکانه ها در ادب فارسی از اول تا حافظ» (1390) که در دانشگاه تربیت معلم تبریز و به راهنمایی دکتر رحمان مشتاق مهر و مشاوره ی دکتر حسین صدقی نگارش یافته به نوع نگرش گذشتگان به کودک، جایگاه او در خانواده

،ارتباط کودک با مادر وتاکید بر اهمیت نقش مادر درتربیت کودک بیش از نقش پدر پرداخته است.هم چنین در این پایان نامه کارکرد خانواده به عنوان کانون عشق ومحبت ، کانون حمایت از کودک و نقش الگویی اعضای آن برای کودک طبقه بندی شده است. دراین اثر ویژگی های جسمانی و روانی کودک ،نامگذاری کودک،آیین ها وباورها درمورد کودک،بازی ها و سرگرمی های کودک و تعلیم و تربیت کودک در آثار شاعرانی چون خاقانی ،سنایی ،سعدی ،مولوی ،نظامی و .... مورد بررسی قرار گرفته است.

1- نظامی و جایگاه بی همانند او در ادبیات غنایی:

نظامی به یقین از سر آمدان و طلایه داران ادبیات داستانی منظوم زبان و ادب فارسی است. وی از آن سخنگویانی است که مانند فردوسی و سعدی توانست به ایجاد یا تکمیل سبک و روش خاصی توفیق یابد. اگر چه داستان سرایی در زبان فارسی به وسیله نظامی شروع نشده و چنان که دیده‌ایم از آغاز ادب فارسی سابقه داشته است ؛اما تنها شاعری که تا پایان قرن ششم توانست این نوع شعر یعنی شعر تمثیلی را در زبان فارسی به حد اعلای تکامل برساند، نظامی است. وی در انتخاب الفاظ و کلمات مناسب و ایجاد ترکیبات خاص تازه و ابداع و اختراع معانی و مضامین نو و دلپسند در هر مورد، تصویر جزئیات و نیروی تخیل و دقت در وصف و ایجاد مناظر رایع و ریزه کاری در توصیف طبیعت و اشخاص و احوال و به کار بردن تشبیهات و استعارات مطبوع و نو در شمار کسانی است که بعد از خود نظیری نیافته است. (براون،1351: ج136/2). امتیاز بزرگ نظامی در داستان سرایی اوست. گرچه پیش از وی این امر سابقه داشته است ولی نظامی داستان غنایی را به چنان قله رفیعی رساند که پس از او هیچ کس نتوانست بر آن صعود کند .

شهرت و قبولی که بهره پنج گنج نظامی داشت چندان بود که بعد از وی تا قرن‌های دراز در سراسر قلمرو زبان فارسی هرداعیه داری دست کم دو منظومه آن را تقلید کند و به پندار خویش داستان سرای گنجه را جواب گوید ؛چنانکه خواجوی کرمانی، خسرو دهلوی، کاتبی ترشیزی، جامی، هاتفی، مکتبی شیرازی،عرفی،فیض دکنی، وحشی بافقی و بسیاری دیگر از شاعران بعد از نظامی دراین گونه با وی به چالش برخاسته اند.(مستور،1371:81)

2- جایگاه کودک و کودکی در آثار نظامی:

در بررسی جایگاه کودک در آثار نظامی می توان گفت که هم نشانه‌های توجه به کودک و هم نشانه های بی توجهی به او دیده می شود. نظامی در ابیات خود به نقش فرزندی کودک بیشترین توجه به شخصیت

و هویت کودک کمترین توجه را داشته است. در این مقاله28 شاهد مثبت و 22 شاهد منفی درمورد مقولهٔ کودک در آثار نظامی بیان شده و در پایان به دسته بندی شواهد و ترسیم جدول و نمودار پرداخته شده و ذیل هر کدام توضیحات لازم ذکر شده است. بنابر روایت نظامی در کتاب خسرو شیرین،تنها چیزی که خاطر پادشاه عدالت گستر و رعیت پرور ایران زمین را آشفته ساخته است،نداشتن فرزند است؛ فرزندی که نسل او را ادامه دهد و پیوند نسبی با او داشته باشد؛

نسب را در جهان پیوند می جست　　به قربان از خدا فرزند می جست

(نظامی،40:1385)

تا اینکه سرانجام؛

به چندین نذر و قربانش خداوند　　نرینه داد فرزندی،چه فرزند؟

(نظامی ،40:1385)

پسری که پس از چندین نذر و قربان به هرمز عطا می‌شود، مبارک‌طالعی است که از همان کودکی، فرّ شاهی دارد و به‌واسطه ویژگی‌های خاصش از کودکان هم‌سن و سال خود متمایز است. نظامی این ویژگی‌ها را چنین برشمرده است:

گرامی درّی از دریای شاهی　　چراغی روشن از نور الهی

مبارک طالعی، فرخ سریری　　به طالع، تاجداری، تخت‌گیری

پدر در خسروی دیده تمامش　　نهاده خسرو پرویز نامش

از آن شد نام آن شهزاده پرویز　　که بودی دایم از هرکس پرآویز

(نظامی گنجوی،40:1385)

الگوی شروع منظومه لیلی و مجنون نیز با تغییر شخصیت‌ها همچون الگوی شروع خسرو و شیرین است. در این منظومه، شرح حال یکی از بزرگان عرب روایت می‌شود که رئیس قبیله «عامر» است و ولایتی معمور دارد. او مردی صاحب‌هنر است که در درویش‌نوازی و مهمان‌دوستی شهرتی چشمگیر

دارد؛ امـا غم بی‌فرزندی، او را نیز چون هرمزِ دادگسترِ رعیت‌پرور، آزرده‌خاطر کرده و بر آن داشته است تا نذر و نیاز و قربانی فـراوان کند و از خداوند، فرزندی شایسته بخواهد؛ تا اینکه سرانجام:

ایزد به تـضـــــرعی کـه شـایـــــد دادش پسری چنـــــان که شایـد

(نظامی،1389،52)

کودک نوباوه‌ای که وی را به شرط هنر، «قیس هنری» می‌نامند، به تعریف نـظامی، همچون خسروپرویز ویژگی‌های برجسته‌ای دارد که او را از دیگر کودکان متمایز کرده است:

نورسته گلی چو نار خندان چه نار و چه گل؟ هزار چندان

روشن‌گهری ز تابناکی شب روزکنِ سرای خاکی

چون دید پدر جمال فرزند بگشاد در خزینه را بند

از شادی آن خزینه‌خیزی می‌کرد چو گل خزینه‌ریزی

(نظامی، 1389،52)

این کودک کم کم به سن هفت و بعد ده سالگی می رسد و دوران مکتب خود را آغاز می کند.او با اینکه کودکی بزرگزاده و اصیل است باید با رنج و سختی روزگار پخته و آزموده شود ؛ بنابراین از جانب پدر به مکتب خانه فرستاده می شود :

چون شد به قیاس هفت ساله آمود بنفشه کرد لاله

کز هفت به ده رسید سالش افسانهٔ خلق شد جمالش

هر کس که رخش ز دور دیدی بادی ز دعا بر او دمیدی

شد چشم پدر به روی او شاد از خانه به مکتبش فرستاد

دادش به دبیر دانش آموز تا رنج بر او برد شب و روز

(نظامی،1373:466)

در مکتب خانه‌های قدیم، تفکیک جنسیتی صورت نمی‌گرفته و دخترکان وپسران نابالغ هنگام آموختن درس در يك مكان مي نشسته اند (البته اینکه در عرب مرسوم بوده است که دختر و پسر توأمان در یک محل تعلیم ببینند،جای تردید است. شاید نظامی در پرداختن به این منظومهٔ عاشقانه، خود ریشهٔ این عشق و دوستی را به هم مکتب بودن آن ها کشانده است) :

هر كودكي از اميد و از بيم — مشغول شده به درس و تعليم

با آن پسران خرد پيوند — هم لوح نشسته دختري چند

هريك ز قبيله اي و جائي — جمع آمده در ادب سرائي

(نظامی ،466:1373)

از طرفی ليلي دختركي سبزه روي با چشماني آهوئي وزلفاني چون شَبق است. پدرش اورا در دوران كودكي به مكتب مي برد تا خواندن بياموزد .

آفت نرسيده دختر ي خوب — چون عقل به نام نيك منسوب ...

... آهوچشمي كه هر زماني — كُشتي به كرشمه اي جهانی

ماه عربي به رخ نمودن — ترك عجمي به دل ربودن

زلفش چوشبي رخش چراغي — يا مشعله اي به چنگ زاغی..

... محجوبهٔ بيت زندگاني — شه بيت قصيده ی جوانی ...

(نظامی ،467:1373)

ليلي و قيس در عالم كودكي در مكتب سرا به يكديگر اُنس مي گيرند ويک دل نه ، صد دل عاشق يكديگر می شوند:

اين جان به جمال آن سپرده — دل برده وليك جان نبرده

وآن بر رخ اين نظر نهاده — دل داده و كام دل نداده

(نظامی،1373:467-468)

و سرانجام:

عشق آمد و کرد خانه خالی برداشته تیغ لا ابالی
غم داد دل از کنارشان برد وز دل شدگي قرارشان برد
زان دل که به یکدیگر نهادند در معرض گفتگو فتادند
این پرده دریده شد ز هر سوی وان راز شنیده شد به هر کوی
(نظامی ،1373:468)

با توجه با این ابیات می توان اینچنین برداشت کرد که نظامی دوران کودکی را ارزشمند می‌دانسته است . این دوران از نظر او سرآغاز سواد آموزی ، کسب تجربه و عشق و دلباختگیست و دورانی که می توان امید به زندگی در آینده را در سر پروراند .

3- مرزبندی سنی دوره ی کودکی:

نکته ای دیگر که دراین بین می توان به آن اشاره کرد این است که در منظومه‌های ادبی از جمله خمسه ی نظامی مرزبندی دقیقی برای تمایز دوران کودکی از نوجوانی وجود ندارد. در میان تعاریف دقیق و متعدد روانشناسان امروزی از کودک که از جزئی نگری و دقت نظر ویژه ای برخوردار است به ندرت می توان تعریف کلی و منطبق با دیدگاه عاری از دقت گذشتگان پیدا کرد.

یکی از این تعاریف اندک تعریف محمود منصور از کودک است: « کودکی در ساده ترین بیان و به عنوان یک گستره ی سنی یکپارچه و متمایز از دوره‌های دیگر زندگی به دوره ای که از تولد تا نوجوانی ادامه دارد اطلاق می گردد ؛اما مسئله اینجاست که به دلایل گوناگون کودکی را به دوره های کوتاه تری تقسیم کرده اند و در این تقطیع عوامل مختلفی مداخله داشته است»(محمودمنصور،1382:168) که این جزئی نگری در اندیشه ی گذشتگان از جمله نظامی نمودی نداشته. (همچنان که در داستان عشق لیلی و مجنون شاهد بی توجهی نظامی به مرزبندی دقیق بین دوران کودکی و نوجوانی بودیم ؛ و این دو در سن ده سالگی به یکدیگر

چو سالش پنج شد در هر شگفتی تماشا کردی و عبرت گرفتی
چو سال آمد به شش چون سرو می‌رست رسوم شش جهت را باز می‌جست
چنان مشهور شد در خوبروئی که مطلق یوسف مصرست گویی
پدر ترتیب کرد آموزگارش که تا ضایع نگردد روزگارش
بر این گفتار بر بگذشت یک چند که شد در هر هنر خسرو هنرمند
(نظامی:1373:148)

علاقه مند می شوند!). از جمله در آغاز منظومۀ خسرو وشیرین که کودکی‌های خسرو از جنس بزرگسال و شبیهِ بزرگسال به تصویر کشیده شده به این صورت است:

طبق این ابیات خسرو در شش سالگی تحت آموزش قرار گرفته . در این دوران تا نه سالگی به انواع هنرها آراسته شده و فنون جنگاوری را فراگرفته؛ چنان که در سن ده سالگی سر جنگاوران سی ساله را ازتن جدا میکرد. (بنابراین مرزبندی خاصی بین دوران کودکی و نوجوانی در آثار نظامی و جود ندارد.) همچنین نظامی در آغاز منظومه ی لیلی و مجنون در نصیحت فرزند چهارده ساله ی خود ، محمد ، او را بالغ می داند و از بازی و غفلت کودکانه بر حذر می دارد.

ای چارده ساله قره العین علوم کونین بالغ نظر
آن روز که هفت ساله بودی چون گل به چمن حواله بودی
واکنون که به چارده رسیدی چون سرو بر اوج سر کشیدی
غافل منشین نه وقت بازی است وقت هنر است و سرافرازی است
(نظامی،1381: 339)

4- ویژگی کودکان و کودکانه ها در آثار نظامی:

یکی از ابعاد ارزشمندی کودک که در این نوشته بدان میپردازیم وجود صفات برجسته ای است که بدو اختصاص دارد ؛اعم از صفات نیکی چون پاکی ،سادگی ، ظرافت ویا صفات ناپسندی چون زود فریبی ،گریه ،نادانی و لجاجت . البته بررسی زیروبم دنیای کودکانه و ویژگی های کودک ، بیشتردرمنظومه های تعلیمی امکان پذیر است ؛زیراکودکان در شاهنامه و منظومه های مشابه آن از نظامی اغلب رفتارها و اندیشه های بزرگسالانه و بزرگمنشانه دارند ، اما در منظومه های تعلیمی این رنگ و لعاب بزرگسالانه از دنیای کودکان کنارتر می رود و دنیا کودک واقعی تر و تصویر کشیده می شود. با این وجود می توان شواهد موجود در منظومۀ نظامی را که به صورت مختصر دربردارنده ی این شاخصه ها و ویژگی های کودک و دنیای اویند ،در عناوین ذیل دسته بندی کرد :

4-1- ترس و دلهره های کودکانه :

ترس از جمله عواطف نامطبوعی است که اثرات منفی در رشد کودک دارد. « عواطف نقش مهمی در زندگی کودک بازی می کنند و تاثیرشان بر زندگی و فعالیت های کودک همیشه مفید و نیرو بخش نیست» (ج ،آ.هاوفیلد،201:1377). کودک ناآگاه و ناتوان ،به هنگام رویارویی با بسیاری از ناشناخته هایش و « به محض درک بیگانگی پدیده های نامانوس و بیگانه » می هراسد و از ترس می گریزد یا می گرید ؛ چنانچه نظامی در شرفنامهٔ خود اینچنین می‌گوید:

بدان تا گریزند طفلان راه چو زنگی چرا گشت باید سیاه

(نظامی،643:1381)

2-4- ساده اندیشی و استدلال های کودکانه :

دنیای کودک به دور از رمز و رازهای دنیای بزرگسالان ،بسیار ساده ،بی آلایش و پاک است و از مکر و حیله در آن اثری نیست . حرف ها ،کارها ،بازی ها و اندیشه های او در ابیات و حکایات از منطقِ عقل بزرگسالانه به دور است و تصویر زیبایی از کودکانه های او را پیش روی خواننده مجسم می کند (هرچند همانگونه که ذکر شد در ابیات نظامی کودکان اندیشه های بزرگسالانه دارند و این ویژگی کمتر نمود دارد.) بهانه ها و دلخوشی های او ساده است و به راحتی به همین دلخوشی های ساده اش فریفته می شود. برای نمونه نظامی دراقبال نامه ،در سفارش به شاه که تا زر بخشی نکنی،سپاه تو فداکاری از خود نشان نخواهد داد و خصم تو از پا درنخواهد آمد، بیان می‌کند که طفل در ازای گرفتن حلوا شیء گرانبهای خود را از دست می دهد:

به چربی توان پای روباه بست به حلوا دهد طفل چیزی ز دست

(نظامی،933:1381)

حالات عاطفی کودکان اغلب به صورت ناگهانی و یا با گذشت مدت زمانی اندکی تغییر می کند ؛ ازخنده به گریه و از قهر به آشتی. (البته این تغییر ناگهانی حالت عاطفی به هیچ وجه منحصر به دوره ی طفولیت نیست) (مهدی جلالی ،287:1361)کودک ساده دلانه به رنگ و بوی و ظاهر،اسیر و مبتلا و حیران می شود برای نمونه در منظومه ی نظامی :

جهانجوی از آن کان زر تافته بخندید چون طفل زر یافته

(نظامی،949:1381)

زود فریبی کودک که نموداری از سادگی اوست ،نمونه‌های نسبتا بسیاری دارد و از آنجا که از جمله ویژگی های برجستهٔ کودکان است ،تحت عنوان جداگانه ای پس از این خواهد آمد.

3-4- زود فریبی:

ساده‌دلی های کودک موجب زود فریبی او می شود. او در دنیای ساده اش فریفته ی آنچه دوست دارد می شود ، بی آن که بداند ارزش واقعی هرچیز چیست؟ نظامی گنجوی درقصیده ای به یاد روزهای جوانی،خود را به کودکی فریب خورده مانند کرده است. او می گوید آسمان عشوه گر به وسیله ی رنگ و بوی شاهدان جهان،کودک وار،نقد جوانیم را از دستم ربوده است:

به رنگ و بوی چو طفل فریب خورده زدست ربود نقد جوانیم سپهرعشوه گرم

(نظامی،313:1385)

نظامی بارها در اشعار و ساختن مضامین خود از این ویژگی کودک یاد کرده . در داستان خسرو وشیرین بعد از اینکه خسرو با شکر اصفهانی ازدواج می کند نظامی از زبان خسرو در مقام مقایسه ی شکر با معشوقه اش شیرین می گوید:

ز شیرینی بزرگان ناشکیبند به شکّر طفل و طوطی را فریبند

(نظامی،286:1386)

و بدین ترتیب وی خسرو منظومه اش را به طفلی تشبیه می کند که با شکر فریب خورده است. در ادامه ی همین داستان خسرو خود را دلداری می دهد که:

مرا آن به که از شیرین شکیبم نه طفلم تا به شیرینی فریبم

(نظامی،287:1386)

و باز هم درهمین داستان آنجا که خسرو به دیدار شیرین می رود و سعی در متقاعد کردن اومی کند شیرین در جوابش می گوید:

نه آن طفلم که از شیرین زبانی به خرمایی کلیجم را ستانی

(نظامی ،310:1386)

و تقریبا در اواخر این منظومه در قسمت «سرود گفتن نکیسا از زبان شیرین» می خوانیم :

دهانی کو طمع دارد به سیبم به موم سرخ چون طفلش فریبم

(نظامی،372:1386)

گویی موم مدور سرخ، مخصوص فریب کودکان بوده است چنانکه دیده می شود نظامی به کرات از این موضوع در اشعارش استفاده کرده است. به علاوه همانطور که درعنوان ساده اندیشی و استدلال های کودکانه بیان شد کودک به راحتی اسیر و فریفته ی ظواهر می شود و در مقابل حلوای شیرین هرآنچه داشته باشد از دست خواهد داد.

به چربی توان پای روباه بست به حلوا دهد طفل چیزی ز دست

(نظامی،933:1381)

4-4-هشیاری و زیرکی :

هشیاری و زیرکی از دیگر صفات کودکانه ای است که نمونه های زیبا و درخور توجهی در منظومه ها دارد. این ویژگی هم منسوب به شاهزادگان و بزرگزادگان است در منظومه های تاریخی و هم منسوب به کودکان عوام است در منظومه های تعلیمی. شاهزادگان و بزرگزادگان شاهنامه و منظومه های نظامی اغلب کودکانی هوشیار و زیرکند . نظامی در شرفنامه مستقیما به این ویژگی در وجود اسکندر اشاره کرده است:

همه ساله شهزادهٔ تیزهوش به جز علم را ره ندادی به گوش

به باریک بینی چو بشتافتی سخن های باریک دریافتی

(نظامی،661:1381)

عکس العمل عاقبت اندیشانه ی کودکی در برابر حادثه ای که برای هم بازی اش پیش آمده در داستان کودک مجروح نظامی نیز بیانگر هشیاری و زیرکی اوست:

کودکی از جملهٔ آزادگان رفت برون با دو سه همزادگان

پایش از آن پویه درآمد ز دست مهر دل و مهره ی پشتش شکست
شد نفس آن دو سه همسال او تنگتر از حادثهٔ حال او
آن که ورا دوست ترین بود گفت در بن چاهیش بباید نهفت
تا نشود راز چو روز آشکار تا نشویم از پدرش شرمسار
عاقبت اندیش‌ترین کودکی دشمن او بود در ایشان یکی
گفت همانا که در این همرهان صورت این حال نماند نهان
چونکه مرا زین همه دشمن نهند تهمت این واقعه بر من نهند
زی پدرش رفت و خبردار کرد تا پدرش چارهٔ آن کار کرد
(نظامی،70:1381)

به علاوه این داستان در تایید این سخنِ هوشمندانه آمده است که :

دشمن دانا که غم جان بود بهتر از آن دوست که نادان بود

(همانجا)

کودکان تیزهوش خود را در اموری درگیر می سازند که دیگران جسارت و شهامت وارد شدن در چنین اموری را ندارند . در امر تعلیم و تربیت نیز این کودکان چند قدم جلوتر از بقیه هستند. چنانکه نظامی در اقبالنامه درافسانه ی «ارشمیدس و کنیزک چینی » به تیزهوشی و برتری کودکِ تیزهوش (ارشمیدس) نزد استاد تاکید می کند . او در توصیف ارشمیدس می‌گوید:

به تعلیم او بود شاگرد صد که آموختندی ازو نیک و بد
اگر ارشمیدس نبودی به جای نود نه بدندی بدو رهنمای
سراینده را بسته گشتی سخن کزان سکه نو بود نقش کهن
(نظامی،56:1385-57)

5- انطباق لفظ کودک بر غیر کودک :

از جمله نکات حائز اهمیتی که در راستای این تحقیق باید مد نظر قرار داد این است که عنوان کودک همه جا عینا منطبق با کودکی که به تعریف او و بیان مرزبندی سنی اش پرداخته شد نمی‌باشد بلکه دربرخی نمونه از اشعار نظامی بزرگسالان با عنوان کودک خطاب می شوند که دلایل این خطاب می تواند از این قرار باشد:

5-1- کودکی و کم سنی ؛ توجیهی برای اشتباه :

گاه افراد در سنین جوانی یا نوجوانی به دلیل کم تجربگی و ناپختگی مرتکب اشتباهاتی می شوند و در مقابل بازخواست دیگران کودکی خود را توجیه اشتباه قرار می دهند.گویی این بزرگسالان در دوران کودکی خود توقف داشته اند و توقفشان در این مرحله نشان خامی و نقصان شخصیت ایشان است. (کریم زمانی ،368:1382) و یا اینکه دنیای ایشان با دنیای کودکان همانندی های بسیاری داشته است. از جمله در خسرو وشیرین نظامی، خسرو در نوجوانی یا جوانی به پوزش خطاکاری خود که اسبش بی اذن رعیت به مرغزار آن ها پاگذاشته خطای خود را به کم سن و سالی خود منسوب می داند و عذرخواهی می کند:

که شاها بیش از اینم رنج منمای بزرگی نمای به خردان بربخشای

بدین یوسف مبین کالوده گرگ است که بس خرد است اگر جرمش بزرگ است

هنوزم بوی شیر آیدم ز دندان مشو در خون من چون شیر خندان

(نظامی،1381: 108)

و هرمز از این سخنان خسرو متاثر می شود :

که طفلی خرد با آن ناز نینی کند در کار اینسان خرده بینی

(نظامی ،109:1381)

2-5- خطابِ کودک برای تحقیر و کوچک شمردن مخاطب:

گاه افراد برای کوچک و پست انگاشتن طرف مقابل او را کودک خطاب می کنند ومانند یک کودک حقیر و نادان می انگارند. نظامی نیز در منظومه اش اینگونه به روایت داستان می پردازد: چون هرمز می میرد بهرام به خسرو تهمت پدرکشی می زند و با تحقیر او را کودکی ناسزاوار جهانداری و پادشاهی می انگارد:

کزین کودک جهانداری نیاید پدرکش پادشاهی را نشاید

(نظامی ،143: 1381)

دارا نیز در شرفنامه برای تحقیر اسکندر،گوی و چوگان نزد وی می فرستد و به او طعنه میزند « که طفلی تو بازی به این کن درست»(نظامی،692:1381) و در جمع درباریان خود نیز از او که جوان است و پادشاه چنین یاد می کند :

که دانست کاین کودک خردسال شود با بزرگان چنین بدسگال
تو خود نیک دانی که با این شکوه ز یک طفل رومی نیابم ستوه
(نظامی ، 1381: 698)

و باز درنامه ای خطاب به اسکندر می گوید:

تو ای طفل ناپخته ی خام رای مزن پنجه در شیر جنگ آزمای

(نظامی ،702:1381)

در خور توجه است که دارا در قبال حقارت و کودکی اسکندر و ناپختگی و خام رایی او ابهت بزرگان و جنگ آزمایی شیران را از آن خود می انگارد. در نمونه هایی که ملاحظه نمودید شاعربا تشبیهی ضمنی و

نامحسوس که یک سوی آن بزرگسال قرار دارد و دیگر سویش کودک، با وجه شبه هایی که ویژگی هایی از دنیای کودکان را شامل می شود همچون بی خردی، ترس، ناپختگی ،خام رایی و ناتوانی برای انجام کارهای بزرگ نظیر جهانداری سعی دارد ویژگی های شخصیتی بزرگسال را درهیأتی کودکانه به تصویر بکشد.

6- کودک و تربیتِ خانواده در آثار نظامی :

هر کودکی که متولد می شود همانند آیینه‌ای شفاف است. پدر و مادر با تربیت صحیح می توانند این پاکی را افزون کنند و دوام بخشند یا با تربیت نادرست آن را مکدر سازند؛زیرا خداوند مردم را بر فطرت خدایی آفریده است. پدر و مادر موظف هستند زمینهٔ رشد و شکوفایی این فطرت خدایی را فراهم سازند و نگذارند این ودیعهٔ الهی دچار آفت زدگی شود. فرزندان در ابتدای زندگی مظهر پاکی ،پذیرش و صمیمیت هستند و پیش از آن که ما چیزی را به ایشان تفهیم کنیم؛از پدیده ها ،ارزش ها وضد ارزش ها تصوری در ذهن ندارند؛ارزش ها وضد ارزش ها را از ما فرامی گیرند و به همان راهی که که ما دعوتشان کنیم قدم می نهند. (عیسی زاده ،117:1391) والدین شخصیت کودک را رنگ میدهند ،خط مشی و رفتار او را درزندگی معین می کنند و بر اساس روش تربیتی خود ،کودکی آرام ویا نامتعادل می پرورانند. (قائمی ،57:1358). نظامی در منظومه ی خسرو وشیرین آنجا که خسرو ،پیران و بزرگان را شفیع قرار می دهد و برای پوزش نزد پدر می رود نتیجه ای می گیرد که بیانگر همین نقش الگویی پدر و مادر بر فرزندش می باشد. او به مخاطب توصیه می کند که :

چه سازد با تو فرزندت بیندیش همان بیند ز فرزندان پس خویش

به نیک و بد مشو در بند فرزند نیابت خود کند فرزندِفرزند

(نظامی،46:1386)

مسئولیت پذیری خانواده درقبال فرزندان به کودکی آن ها بها و ارزش خاصی می بخشد و از جمله بدیهیات زندگی بشری است که در منظومه‌ها از جمله آثار نظامی شواهد فراوانی دارد. نمونه های فراوانی از دغدغه هایی چون گذران زندگانی وغم نان فرزند تا پروردن و تربیت آن ها و فراهم آوردن آینده ای نیک برای ایشان در منظومه ها از جمله خمسه ی نظامی به چشم میخورد . نظامی معتقد است که احترام به شخصیت کودک امری ضروری است و کسی که فرزند خود را حمایت نکند به خود ظلم می کند و مایهٔ

تحقیر و سرافکندگی خود را فراهم می کند،او در خسرو وشیرین جایی که بزرگ امید،خسرو را نصیحت می کند،آورده است:

گرفتم کاین پسر دردسر توست — نه آخر پاره ای از گوهر تست؟
نشاید خصمی فرزند کردن — دل از پیوند بی‌پیوند کردن
کسی بر ناربن نارد لگد را — که تاج سر کند فرزند خود را
درخت تو از آن آمد لگد خوار — که دارد بچّهٔ خود را نگونسار
تو نیکی، بد نباشد نیز فرزند — بود ترّه به تخم خویش مانند
(نظامی،413:1386)

6-1- جایگاه پدر در تربیت ِکودک :

پدر دارای نقشی ویژه و وظایف بسیاری در نهاد خانواده و در رابطه با تربیت کودک می باشد؛ به طوری که حتی مادر،قادر به ایفای برخی از این وظایف نمی باشد. او در همهٔ عواملی که در آینده ی کودک و تکوین شخصیتش موثر است،دارای نقشی ویژه است. حضرت علی(ع) فرمود: پدرارثی برای فرزندش باقی نمی گذارد که بهتر از ادب و تربیت نیک باشد(نوری،نقل از امینی :146).همچنین امام صادق (ع) برای فرزند سه حق را بر پدر لازم میداند که یکی از آن ها جدیت در تربیت اوست. نظامی(به عنوان یک پدر) در آغاز منظومه ی خسرو وشیرین در نصیحت و تربیت فرزند خود، محمد، ضمن اینکه به بزرگسالی کودک نظر دارد شادی و کودکانه های وی را نیز ارج می نهد و البته در اینجا اهمیت و ارزشمندی کودک از باب فرزندی نیز قابل توجه است.

ببین ای هفت ساله قره العین — مقام خویشتن در باب قوسین
منت پروردم و روزی خدا داد — نه بر تو نام من نام خدا باد
در این دور هلالی شاد می خند — که خندیدیم ما هم روزکی چند
چو بدر انجمن گردد هلالت — برافروزند انجم را جمالت

قلم در کش به حرفی کان هواییست علم برکش به علمی کان خداییست

به ناموسی که گوید عقل نامی زهی فرزانه فرزند نظامی

(نظامی،297:1381)

در ماندن نام به فرزند،همو در هفت پیکرسخنانی (که نشان دهنده ی مسئولیت و محبت پدرانه ی اوست) خطاب به محمد که دیگر کودک نیست، بیان داشته است :

ای پسرهان و هان تو را گفتم که تو بیدار شو که من خفتم...

...سکه بر نقش نیکنامی بند کز بلندی رسی به چرخ بلند

تا من آنجا که شهربند شوم از بلندیت سربلند شوم

(همان ،470:1381)

به علاوه حس مسئولیت نظامی در قبال آینده ی محمد آن جا که این فرزند گرامی را به فرزند شروانشاه می سپارد (نظامی،336:1381)، حس مسئولین نقوماجس در قبال آینده ی فرزندش ارسطو آنجا که اورا به اسکندر می سپارد (نظامی ،661:1381) و نگرانی حضرت سلیمان و بلقیس از ناتندرستی فرزند (همان ،540:1381-541) از جمله ی این نمونه هاست. در منظومه ی لیلی و مجنون نظامی نیز پرورش قیس و انتخاب دایه برای او به عهدهٔ پدر او و از جمله وظایف اوست :

چون دید پدر جمال فرزند بگشاد درخزینه را بند...

...فرمود ورا به دایه دادن تا رسته شود زمایه دادن

دورانش به حکم دایگانی پرورد به شیر مهربانی

(نظامی،346:1381)

2-6- جایگاه مادر در تربیت ِکودک :

مادر نیزبا به دنیا آوردن کودک و برآوردن نیاز او به شیر، بیش از پدرطرف محبت و وابستگی های کودک قرار می گیرد. «شیر مادر در خون کودک سرشته می شود و تا پایان عمر او را مدیون وجود مادر می کند.» (وحید سبزیان پور،سمیره خسروی،صدیقه رضایی،20:1390) در منظومهٔ نظامی این

شیرِشیرین مایه ی تسکین طفل است و نشان دهنده ی جایگاه ارزشمند مادردرپرورش و تربیت کودک است :

همیدون شیراگر شیرین نبودی به طفلی خلق را تسکین نبودی

(نظامی،1381،240)

چو میل شکرّش در شیر دیدند به شیر و شکّرش می پروریدند

(نظامی،1386:40)

چو طفل انگشت خود می مز درین مهد ز خون خویش کن هم شیر و هم شهد

بگیر آیین خرسندی ز انجیر که هم طفل است و هم پستان و هم شیر

(نظامی،1386:442)

کودک با خوردن شیر در آغوش گرم مادراز عواطف و احساسات پاک مادرانه بهره مند می شود و این تامین محبت در سنین کودکی نقش بزرگی در دوران جوانی او خواهد داشت. (حسن احدی و شکوه السادات بنی جمالی،1380:159) این شیر به قدری شیرین و پاک و حلال است که به پاکی آن و به نیاز کودک بدان سوگند می خورده اند :

بدان شیری که اول مادرت داد که چون از جوی من شیری خوری شاد

(نظامی ،1381:202)

به محتاجی طفل تشنه به شیر به نومیدی دردمندان پیر

(نظامی،1381:983)

3-6- جایگاه دایه در تربیتِ کودک :

دایه در زبان پهلوی (dayak) است که وظیفه ی تعلیم و تربیت و پرورش کودک را به عهده گرفته است و تا رساندن کودک به سن رشد و رفتن به مکتب،نقش بسیار مهمی داشته است.در بیشتر داستان های ادبی از دایه صحبت به میان آمده است، دایه ها در داستان ها گاهی تا آخر عمر،همراه پرورش شونده ی خود هستند و طرف مشورت او قرار می گیرند و گاهی نقشی کمرنگ در فضای داستان دارند و پس از تعلیم و

تربیت و رساندن فرد مورد نظر به مکتب و سن رشد و بلوغ دیگرحضوری ندارند و تقریبا حذف می شوند. به عنوان مثال در منظومه لیلی و مجنون نظامی دایه فقط پرورش و تربیت مجنون را بر عهده داشت ،او را به دایه سپردند تا بزرگ شود و به مکتب برود:

فرمود ورا به دایه دادن تا رسته شود زمایه دادن

(نظامی،59:1388)

بعد از این بیت دیگر نشانی از دایه در داستان لیلی و مجنون وجود ندارد.

در خسرو وشیرین نظامی از دایهٔ خسرو فقط به یک اشاره ی کوتاهی بسنده شده است :

گرفته در حریرش دایه چون مشک چو مروارید تر در پنبهٔ خشک

(نظامی،40:1386)

و در جای دیگر این منظومه ،شاعر،در شکوه ی خسرو از سرد کاری های شیرین چنین از این واژه مضمون ساخته است :

سرشت طفل بد را دایه داند بد همسایه را همسایه داند

(نظامی،346:1386)

شاعر شروان در داستان بهرام، ریشهٔ دوستی بهرام با نعمان را این چنین توجیه می کند:

پسری خوب داشت نعمان نام شیر یک دایه خورده با بهرام

از سر همدلیّ و همسالی نشدی یک زمان ازو خالی

از یکی تخته حرف خواندندی در یکی بزم دُرّ فشاندندی

(نظامی،65:1387)

7- نشانه های بی اهمیتی به کودک و بی توجهی به او در منظومهٔ نظامی :

اصل همهٔ دلایل و ابعادی که برای ارزشمندی و اهمیت کودک برشمردیم در بسیاری از آن موارد ،اهمیت دادن به شخصیت وجودی کودک و کودکانه های وی نیست. در ضمنِ بسیاری ازآن ها ، نشانه هایی مبنی بر بی اهمیتی و بی قدری کودکان نهفته است. اگر از دیدی متفاوت به سایر این شواهد بنگریم به راحتی درخواهیم یافت که در اغلب آن ها ارزش وجودی کودک نمودی ندارد. نظامی نیزدربسیاری از شواهدی که درعناوین قبلی ذکر شد (4-1- ترس و دلهره های کودکانه ، 2-4- استدلال و ساده اندیشی های کودکانه، 4-3- زود فریبی ، 5-1- کودکی و کم سنی ؛توجیهی اشتباه ،5 -2- خطابِ کودک برای تحقیرِمخاطب) ازعنوان کودک برای بیان اهداف و مقاصد خود استفاده نموده و دراین میان کودک را (خواسته یا ناخواسته) به عنوان عنصری زود فریب، نادان، ناپخته، خام رای، پست وحقیرمعرفی کرده است؛حتی این استدلال که در منظومه‌ها از جمله منظومهٔ نظامی برای دوران کودکی به عنوان دوره ای مستقل جایگاهی قائل نشده اند(عنوان 3- مرزبندی سنی دوره ی کودکی که در این مورد در صفحات قبل بحث شد) می‌تواند دلیلی محکم و قانع کننده بر بی توجهی شاعران به عنصرکودک باشد. در قسمت هایی هم که به کودک توجه شده دلایلی جز کودک بودن مد نظر بوده مانند زیباروبودن ،شاهزاده و اصیل بودن و یا ارزشمندی کودک به خاطرجایگاه فرزندی. دراین میان به نمونه هایی از اشعار نظامی توجه کنید:

نظامی در منظومهٔ لیلی ومجنون ،آن هنگام که مجنون درعشق لیلی می نالد ، بی حاصلی او را در این عشق به طفلی تشبیه می کند که خواب خوش می بیند و بعد از بیدار شدن میفهمد که تمام خوشی ها خواب بوده و افسوس می خورد :

گر بیند طفل تشنه در خواب کو را به سبوی زر دهند آب

لیکن چو زخواب خوش برآید انگشت ز تشنگی بخاید

(نظامی ،78:1388)

همچنین او در اقبال نامه در « انجامش روزگار افلاطون» از زبان افلاطون، خود را درعجز و ناتوانی نسبت به درک مرگ به طفلی تشبیه می کند که وقت خواب به گهواره اش می شتابد بدون اینکه بداند خواب چیست؟:

بدان طفل مانم که هنگام خواب به گهوارهٔ خوابش آید شتاب

به خفتن منِش رهنمون آیدش ندانند که این خواب چون آیدش

(نظامی،272:1385)

اوآرزو داشتن و خیالات پروردن را کار کودک معرفی می کند و از زبان افلاطون به هنگام مرگ می آوردکه:

گذشت از از صد و سیزده سال من به ده سالگان ماند احوال من

همان آرزو خواهیم در سر است کهن من شدم، آرزو نوتر است

(نظامی ،273:1385)

وهمچنین درمثنوی مخزن الاسرار خود، کودکی را همراه با بازی و هوا وهوس‌های کودکانه می آورد و مخاطب را از این بازی ها برحذر می دارد:

طفل نه ای، پای به بازی مکش عمر نه ای، سر به درازی مکش

(نظامی ،142:1387)

او دربیتی ازهفت پیکرِ خود، ارزشِ‌کودک را پایین می آورد . از نظر او حتی حیواناتی چون خر هم در برابر اطفال سرکشی و مقاومت میکنند:

خر که با بالغان زبون گردد چون به طفلان رسد حرون گردد

(نظامی،93:1387)

نظامی درمنظومۀ خسرو وشیرین (گویا درستایش ممدوح خود با عنوان «خطاب زمین بوس ») اینچنین می سراید:

فریدون بود طفلی گاو پرورد تو بالغ دولتی هم شیر و هم مرد

(نظامی،22:1386)

در بیت بالا به دوران کودکی فریدون در شاهنامه ی فردوسی که توسط گاوی به نام برمایه پرورش یافته اشاره شده است. شاعر با کنارهم قرار دادن واژۀ « طفل و گاو پرورد » در مورد فریدون به تحقیراوپرداخته است. این یکی ازنشانه های بی توجهی نظامی به ارزش کودک و دوران کودکی است؛باتوجه به اینکه واژه های طفل و گاو درمصراع اول در مقابل واژه های شیر و مرد در مصراع دوم قرار گرفته و تاثیراین مطلب را دوچندان نموده است. او در قسمت دیگر از خمسه ی خود، واژۀ خود پرستی را در کنار کودکی می آورد ؛گویا این دو واژه از دیدگاه اوارتباطی نزدیک و بارمعنایی منفی دارند :

حدیث کودکی و خودپرستی رها کن کان خیالی بود و مستی

(نظامی،104:1381)

با توجه به ابیات فوق آیا جز موارد ی خاص و جز از شخصیت هایی خاص ، کودک به حال خود رها نشده است ؟ ودر عالم بی خیالی و بی خبری و فارغ از هفت دولت به بازی های کودکانه ی خود مشغول نیست؟ آری او سرش گرم بازی ها و غفلت ها و هواهای کودکانه‌ای است که در دنیای بزرگان جایی ندارد و حقیرانه و بی حاصل می نماید.

نتیجه گیری:

در این مقاله عنصر کودک و کودکی در آثار نظامی مورد بررسی قرار گرفت. برای این کار ابتدا به نظریه های سنتی وجامعه شناختی در مورد کودک و سپس به بررسی عنصر کودک و کودکی در آثارنظامی پرداخته شد. با بررسی نحوه ی حضورکودک در منظومۀ نظامی دریافته ایم که دوران کودکی را نمی توان به راحتی از نوزادی و نوجوانی جدا کرد. در بعضی موارد در منظومۀ نظامی لفظ کودک دلالت بر خود کودک ندارد به این معنی که گاه بزرگسالان را به جهت کم سن و سالی و یا تحقیر کردن ،کودک خطاب می کرده اند.

اهمیت تعلیم و تربیت کودک و رفتارهای فراتر از مرزسنی او (عاشق شدن مجنون و جنگیدن خسرو پرویز با شیرواژدها در کودکی) ، صفات برجستۀ کودک از جمله هشیاری و زیرکی او ، مسئولیت والدین در قبال پرورش و تربیت فرزندان از جمله عواملی هستند که موجبات توجه به کودک واهمیت یافتن او را در آثار نظامی فراهم می آورد.

از زاویه ای دیگرهمین دلایل وابعاد اهمیت یافتن کودک ،می تواند نشانه هایی از بی اهمیتی او را دربرداشته باشد. در آثار نظامی در بسیاری از شواهد از واژۀ کودک فقط برای بیان هدف و مقصود شاعراستفاده شده بدون آن که ارزش وجودی و شخصیت کودک در نظر گرفته شود . در این شواهد کودک به حال خود رها شده و بی اهمیت انگاشته شده مگر در مواردی خاص و در مورد شخصیت هایی خاص. با توجه به این نتیجه گیری میتوان گفت 28 شاهد مثبت و22 شاهد منفی در مورد کودک در آثار نظامی در این مقاله ذکر شده است. در بین شواهد مثبت بیشتربه جایگاه فرزندی یک کودک اشاره شده و دربین شواهد منفی بیشتربه ارزش وجودی کودک بی توجهی شده ؛ به علاوه زود فریبی او نیز مد نظر بوده است. درجدول زیر به تفصیل تعداد شواهد ذکر شده است.

ردیف	شواهد مثبت	تعداد و بسامد	شواهد منفی	تعداد و بسامد
1	جایگاه کودک و کودکی	5	ترس و دلهره های کودکانه	1
2	مرزبندی سنی کودکی	3	استدلال و ساده اندیشی ها	2
3	هشیاری و زیرکی	3	زودفریبی	6
4	کودک و تربیت خانواده	2	کودکی وکم سنی؛توجیه اشتباه	2
5	جایگاه پدر در تربیت کودک	6	خطاب کودک به جهت تحقیر	4
6	جایگاه مادر در تربیت کوک	5	بی توجهی به شخصیت کودک	7
7	جایگاه دایه در تربیت کودک	4		

چنانکه در جدول دیده می شود بیشترین تعداد و بسامد در شواهد مثبت در مورد مقولهٔ کودک مربوط به جایگاه فرزندی اوست که شامل ردیف های4 الی 7 می باشد و بیشترین شواهد منفی نیز بی توجهی به شخصیت کودک و زودفریبی اوست.در صفحات بعدی نمودار شواهد مثبت و منفی به صورت جداگانه ترسیم خواهد شد.

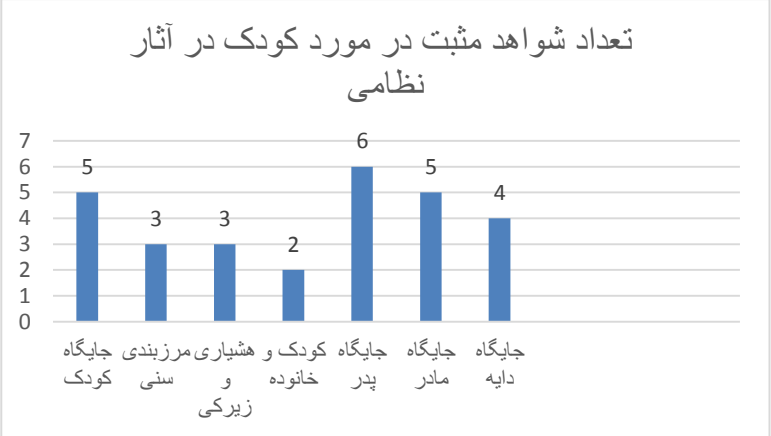

همانطورکه در نمودار دیده می‌شود بیشترین تعداد وبسامد درشواهد مثبت در مورد مقولهٔ کودک

مربوط به جایگاه فرزندی اوست (شامل عناوین کودک وخانواده، جایگاه پدر،جایگاه مادر و جایگاه دایه می باشد.)

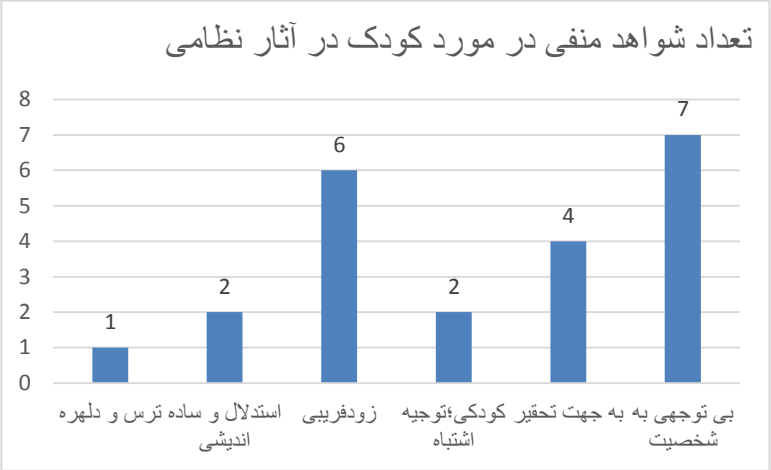

همانطور که در نمودار دیده می شود بیشترین شواهد منفی نسبت به کودک مربوط به بی توجهی به شخصیت کودک (باتوجه به توضیحات قبلی) و زود فریبی اوست. امید آن می رود که نتایج به دست آمده مقبول نظر خوانندگان قرار گیرد.

فهرست منابع :

##. احدی ،حسن و شکوه السادات بنی جمالی (1380). روانشناسی رشد،چاپ سیزدهم،تهران :پردیس.

##.باغانی،زهرا،(1391). بررسی نقش والدین در تربیت دینی فرزند در دوران کودکی از دیدگاه اسلام ،پایان نامه ی کارشناسی ارشد، گروه روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه علامه طباطبایی ، به راهنمایی دکتر حسن ملکی.

##.براون، ادوارد (1351). تاریخ ادبی ایران، ترجمه غلامحسین صدری افشار، کتاب دوم از مجلد دوم، تهران: مروارید.

##.جلالی،مهدی،(1361).روانشناسی کودک ،چ یازدهم ،تهران :سپهر.

##.رحیمی ،راضیه ،(1390). کودکانه ها در ادب فارسی از اول تا حافظ ،پایان نامه ی کارشناسی ارشد، گروه زبان وادبیات فارسی، دانشگاه تربیت معلم تبریز، به راهنمایی دکتر رحمان مشتاق مهر.

##.زمانی ،کریم (1382). میناگرعشق:شرح موضوعی مثنوی معنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی ،تهران:نشرنی .

##.سبزیان پور،وحید ،سمیره خسروی،صدیقه رضایی ؛ «بررسی و تحلیل نقش کودک در ده داستان از مثنوی» ، کتاب ماه کودک و نوجوان ، سال پانزدهم ،شماره سوم، دی 1390،صص12-28.

##.صفایی،الهام،(1391). بررسی جایگاه کودک در منظومه های فارسی تا اواخر سده ی هفتم هجری،پایان نامه ی کارشناسی ارشد،گروه زبان و ادبیات فارسی،دانشگاه یزد، به راهنمایی مهدی ملک ثابت.

##.طبری، محمد بن جریر (1359). تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه حسین پاینده، ج2، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

##.ظهیری سمرقندی، محمد بن علی (1362). سندبادنامه، به اهتمام و تصحیح و حواشی احمد آتش، تهران: کتاب فرزان.

##.عیسی زاده،عیسی(1391). خانواده ی قرآنی (ویژگی ها و وظایف اعضای آن).قم:بوستان کتاب.

##.قائمی ،علی(1358). پرورش مذهبی کودک .قم :ارشاد.

##.مستور، مصطفی (1379). مبانی داستان کوتاه، تهران: مرکز.

##.منصور،محمود(1382). روانشناسی ژنتیک ، تحول روانی از تولد تا پیری ،چ چهارم،تهران:سمت

##.نظامی،الیاس بن یوسف(1373). کلیات خمسه،چ ششم،تهران:سپهر.

##.ـــــــــــــــ (1381).خمسه، براساس نسخه ی وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.

##.ـــــــــــــــ(1385). خسرو و شیرین، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی و به کوشش سعید حمیدیان. چ7. تهران: قطره.

##.ـــــــــــــــ(1389)، لیلی و مجنون، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی و به کوشش سعید حمیدیان، چ3، تهران: زوار.

##.ـــــــــــــــ (1384). هفت پیکر، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی و به کوشش سعید حمیدیان، تهران: زوار.

##.ـــــــــــــــ (1387). مخزن الاسرار،تصحیح حسن وحید دستگردی ،به کوشش سعید حمیدیان،چ یازدهم،تهران:قطره.

##.ـــــــــــــــ (1388).لیلی و مجنون ،تصحیح حسن وحید دستگردی،به کوشش سعید حمیدیان،چ نهم،تهران:قطره.

##. ـــــــــــــــ(1386). خسرو وشیرین،تصحیح حسن وحید دستگردی،به کوشش سعید حمیدیان،چ هشتم،تهران:قطره.

##.ـــــــــــــــ (1385).اقبال نامه،تصحیح حسن وحید دستگردی،به کوشش سعید حمیدیان،چ ششم،تهران:قطره.

##.ـــــــــــــــــــ (1387). هفت پیکر،تصحیح حسن وحید دستگردی،به کوشش سعید حمیدیان،چ هفتم،تهران:قطره.

##. ـــــــــــــــــــ(1385). گنجینه ،تصحیح حسن وحید دستگردی،به کوشش سعید حمیدیان،چ ششم،تهران :قطره.

##.هاوفیلد،ج.آ(1377).روانشناسی کودک و بالغ ،ترجمه ی مشفق همدانی،چ دهم،تهران:صفی علیشاه.

Anahita
A Research Journal of Persian
Language, Literature Art & Culture
No. 08, Annual 2021, pp 39-51
20.1001.1.25197126.2021.8.12.2.7

آناهیتا
مجلہ علمی۔ پژوهشی زبان، ادبیات، فرهنگ و تمدن فارسی
شماره ۸، سالنامہ ۲۰۲۱ ، میلادی، صص ۵۱-۳۹

The Description of Iranian emperors in Shahnama-e-Firdousi

***Bisma Waqar**

****Naheed Kausar**

Abstract:

The importance of Shahnama-e-Firdousi is definitely undeniable in the history of Masnavi writing and Mytholigical letrature .Firdousi was titled as "Prophet of poetry" because of the literary and poetic importance of shahnam-e-firdousi.The exclusion of sha- nama – Firdosue from the Persian literature will spoil the Actual color of this literature.

The article, underhand is endevour to highlight the renowned emperors with reference to shahnama, which are sources of great importance regarding literary and historical significance of the kingly dynasties.This research will not only spread awareness regarding the introduction and circumstances of these kings but will also provide the most significant information of these periods.

Keywords: Firdouse shanama Mytholigical letrature epic king stories

ذکر شاہان اساطیری ایران در شاہنامہ فردوسی

***بسمہ وقار**

**** ناہید کوثر**

چکیدہ:

در تاریخ منظومہ نگاری و ادبیات اساطیری ،شاھنامہ فردوسی مقام ارجمندی دارد۔ اگر شاھنامہ فردوسی را از ادبیات فارسی کنار بگذاریم، بدون تردید ادبیات فارسی کم رنگ می شود، بہ ھمین علت فردوسی را خدای سخن می گویند۔ این منظومہ مشتمل بر داستان ھای باستانی ایران است کہ تاریخ ایران را زندہ ساختہ و در ادبیات فارسی یک منظومہ بی مانند خلق کردہ است۔ فردوسی نہ فقط بہ پنجاہ شاہ اساطیری ایران حیات جاویدان داد بلکہ یک اثربی بدیل را در ادبیات فارسی بہ یادگار گذاشت۔ درین مقالہ بہ توضیح شاھان اساطیری خواھیم پرداخت کہ در شاہنامہ فردوسی بیان شدہ است۔

واژہ ھای کلیدی :

فردوسی، شاہان اساطیری، کیومرث، داستان ھای باستان، منظومہ، ادبیات فارسی، رزمیہ نگاری۔

---

*دانشیار فارسی در دانشکدہ دولتی بانوان کوت خواجہ سعید لاہور bismawaqar68@gmail.com

** استادیار، گروہ زبان و ادبیات فارسی دانشکدہ کوئین میری لاہور drnaheed.qmc@gmail.com

مقدمہ:

شاہنامہ فردوسی در زبان و ادبیات فارسی یک اہمیت خاصی دارد کہ نہ فقط زبان فارسی بلکه تاریخ ایران را هم زنده ساخته است و همہ فارسی گویان جہان به آن مفتخر هستند۔مثل ایلیاد،پیرادائز لاست،نمائش نامہ های شیکسپیر، مهابهارت و راماین از هند که برای کشورنویسندگان شهرت و افتخار هستند۔ فردوسی با سرایش شاهنامه زبان فارسی را حیات نو بخشیده است ۔و همه نقادان ایرانی این اثر فردوسی را بزرگ و با اهمیت می دانند و همه ایرانیان به این منظومه فردوسی افتخار خواهند کرد."۔ (منظر امام دکتر،۲۰۰۰ش،ص۳۰)

شاهنامہ فردوسی فقط یک منظومہ نیست بلکه تاریخ، ادبیات و رزمیہ را باهم جمع کرده است۔ او تاریخ اساطیری ایران را به گونه ای نوشت که کسی تاکنون مانند آن را ننوشته است .او فرهنگ و تمدن دربار هر پادشاه را با زیبای بیان نموده است:"هر کسی می تواند با شاهنامه به فرهنگ و تمدن آن زمان آگاهی یابد، از جمله ؛ بازی های دربارپادشاهان، ترتیب نشستن امرا و وزرا، آداب صحبت و عریضہ دادن ، روش دادن هدایا، لباس پادشاه و امرا وی، نوشتن فرامین و توقیعات، روش نامہ نگاری و پیغام ها، سزا دادن مجرمان و متصدیان مملکت، و مطالعه فرامین بادشاهان ."(شبلی نعمانی،س۔ن،ص۱۲۷)

در ادبیات اساطیری و منظومه نگاری ایران نظامی گنجوی و جامی هم معتبر شمرده می شوند ولی آنها زبان دقیق و کلمات مشکل بکار می برند، اما فردوسی در شاهنامہ زبان ساده و آسان بکار می برد۔مولوی محمد حسین آزاد که هر دو منظومه را بررسی و تطبیق کرده است ،می نویسد:"سکندر نامہ، عکس شاهنامہ بہ نظر می آید ولی روش شعر هر دو تفاوت خاصی دارد۔علتش این بود کہ فردوسی تشبیهات و استعارات مانوس و ساده را بکار برده است ولی نظامی تشبیهات و استعارت غیر مانوس و غریب را زیاد بکار برده است کہ هم دقت معانی را ظریف نموده و هم شعر

را مشکل ساخته است. اگر چه ازلحاظ معنی و بیان عالی شده است ولی فهمیدن اصل پیام شعر سخت دشوار شده است"-(آزاد، مولوی محمدحسین،۱۹۹م،ص۴۰۷)

محققین شاهنامه را به سه بخش تقسیم کرده اند: 1-بخش اساطیری 2- بخش پهلوانان 3- دوره تاریخی

در شاهنامه علاوه از جنگ و جدال، داستان های عشقی و عاطفی هم بیان شده است. همراه با جدال های سنگین اظهار جزبات لطیف هم دیده می شود. در کنار مکر سیاسی تعلیمات اخلاقی هم دارد. در داستانهای حماسی و اساطیری ، جنگ خیر و شر هم دیده می شود و اهمیت شاهنامه به عنوان یک مآخذ تاریخی بر همه مسلم است. " سراسر منظومه فردوسی شرح تاریخ بادشاهان است که بعد از یک دیگر بر تخت سلطنت مستقر شده اند.از داستان کیومرث تا پادشاه سوم ساسانی یزد گرد ـ در حقیقت این تالیف وی مشتمل بر تاریخ ایران است که از زمان بسیار قدیم تا تصرف عرب ها درسده هفتم بر ایران را در بر می گیرد"-(نسرین ارشاد دکتر[۲۰۰،ص۱۰۷)

همه ملت های سراسر جهان اهمیت و ارزش شاهنامه را می دانند و به زبانهای مختلف این اثر ترجمه شده است تا از محاسن فکری و هنری آن استفاده شود. مهبود فاضلی می گوید:" شاهنامه فردوسی علاوه بر نفوذ و تاثیری که درمیان طبقات مختلف ایرانیان یافته در ادبیات دیگر کشورهای جهان نیز موثر گشته است به گونه ای که ترجمه های از شاهنامه به زبان های ترکی، ارمنی، گرجی، گجراتی،انگلیسی فرانسوی، آلمانی، روسی، اسپانیولی، ایتالیائی،دانمارکی، لهستانی، مجارستانی و سوئدی انجام شده است"- (مهبود فاضلی[۱۳۸۰ش]،ص۱۴)

فردوسی در شاهنامه یک ترتیب خاصی را رعایت کرده است ـ او بعد از حمد و ثنا و مدح یزدان پاک، به موضوع اصلی خود تاریخ ایران باستان پرداخته و پادشاهان هر دوره و روزگار سیاسی و اجتماعی آنان را شرح داده است.میرزا مقبول بیگ بدخشانی می گوید:"شاهنامه پنجاه فصل دارد و در هر فصل احوال یک پادشاه بیان نموده است. نخست خانواده پیشدادیان را توضیح داده است. این فصل را با ذکر پادشاه کیومرث آغاز کرده که ابوالآباء و آدم ایرانیان می گویند.هوشنگ و طهمورث جانشینان کیومرث شدند که فرهنگ و تمدن قدیم ایران را بنا نهادند.برجسته ترین پادشاه این خانواده جمشید بود، او شهر پرسی پولس را بنا کرده بود که امروز هم وجود دارد و بنام تخت

جمشید موسوم است.تقویم قدیمی ایرانیان ،دریافت شراب و جام جم از ماندگار ایشان هستند. ---------- بعد از پیشدادی ها دوره کیان ها آغاز می گردد کہ شاهان معروف این دوره کیکاوس، کیخسرو و کیقباد هستند ---------- بعد ازین مختصری خانواده اشکانیان را ذکر نموده است. بعد از اشکانیان دوره ساسانی ها آغاز می گردد---------- بخش سوم شاهنامہ راجع بہ این دوره است و این داستان ملی ایرانیان با یزد گرد سوم بپایان رسیده است". (بدخشانی مقبول بیگ،س.ن،صص ۱۵۴-۱۵٦)

تاریخ مشخص ایران قدیم با ذکر پادشاہی کیومرث شروع می شود. فضل الله رضا درین ضمن می نویسد:" تاریخ ایران باستان در دست نیست. درست نمی دانیم کہ آئین پادشی چگونہ پدید آمده است. از گفتہ های کہ از زبان پدر بگوش پسران رسیده چنین بر می آید کہ کیومرث نخستین کسی بود کہ راه و رسم شاهی آغاز کرد. هم او بود کہ آئین لباس پوشیدن و غذا پختن بہ مردم یاد داد". (فضل الله رضا،۱۳۵،ش،ص۴)

کیومرث نہ فقط اولین پادشاه شمرده می شود ایرانیان وی را نخستین بشر اوستایی هم می شمارند:" در شاهنامہ نخستین پادشاہِ جهان کیومرث شمرده می شود و در تاریخ های کہ این روایت آمده است کہ گیومرث اولین پادشاه شمرده می شود کہ مورخین او را نخستین فرد و بشر و هوشنگ را اولین فرمانروای ایران شهر می شمارند". (ذبیح الله صفا،۱۳۲ش،ص ۳۷۳)

محققین و مورخین اسم کیومرث را هم زیاد مورد بحث قرار داده اند و نتیجہ گرفتہ اند کہ:" گیومرث پهلوی در اوستا بہ صورت گیہ بہ معانی زندگی و جان است و جزو دوم یعنی مرت صفت است ، بہ معنای انسان میرا و در گذشتنی ، و هم بہ معنای زنده میرا است". (میترامهرآبادی،۱۳۷ش،ص۴۷)

اسم کیومرث در زبانهای مختلف با کیی تبدل بکار برده شده است ـ از جمله آنها عبارتند از:" کیومرث و گیومرت در تاریخ و داستانهای ایرانی، کیومرث و جیومرث در در ادبیات عربی، گیومرت یا گیوک مرت در ادبیات پهلوی ، جملگی ماخوذ است از کلمہ اوستائ "گیہ مرت" جزو

گیه که چندین بار در اوستا به تنها استعمال شده به معنی جان و علاوه بر این علامت اختصاری نام گیه مرت است ". (ذبیح الله صفا،۱۳۲۴ش،ص۳۷۳)

فردوسی در شاهنامه گیو مرث را چنین معرفی می کند :

سخن گوی دهقان چه گوید نخست که تاج بزرگی به گیتی که جست

چنین گفت که آئین تخت و کلاه گیومرت آورد و او بود شاه

گیومرت شد بر جهان کد خدائی نخستین به کوه اندرون ساخت جای

سر تخت و بختش بر آمد ز کوه پلنگینه پوشید خود با گروه

از او اندر آمد همی پرورش که پوشیدنی نو بود نو خورش

(فردوسی،۱۳۱ش،ص۱۳)

هوشنگ دومین پادشاه پیشدادیان بود، پدرش سیامک در جنگ با یک دیو کشته شده بود. بنا براین نوه کیومرث بنام هوشگ بر تخت جلوس کرد که پادشاه عادل و هوشمند بود و تا چهل سال حکومت کرد . در شاهنامه آمده است:" پس از گیومرث ، هوشنگ خردمند و داد گر تاج بر سر نهاد و چهل سال پادشاهی بکرد. چون بر تخت شاهی بنشست گفت"من پادشا هفت کشورم که بفرمان یزدان پیروزگر اینک کرد و دهش می بندم. پس از آن گیتی آباد ساخت و داد در گیتی نهاد.او با دانش خود ، آهن را از سنگ بیرون آورد . پس آنگاه بشناختن آهن بود که پیشه آهنگری بنیاد نهاد و بدان تبر واره و تیشه ساخته گشت. پس از آن چاره آب کرد و آب ها را روان ساخت و به دشت آورد و رنج مردم را کوتاه ساخت. چون آگاهی مردم افزون گشت، پس کشاورزی پدید آمد و هر کس به کشاورزی خویش پرداخت". (میترامهرآبادی،۱۳۷۹ش،ص ۵۷)

بنا بر گفته دکتر ذبیح الله صفا :"در داستان ملی ما هوشنگ دومین پادشاه ایران است که پس از کیومرث به پادشاهی هفت کشورنشست. پدرش سیامک در جنگ با دیوان کشته شد و هوشنگ انتقام پدر را از دیوان گرفت و آنگاه که کیومرث رخت از جهان بر بست ، به جای نیا به فرمانروای نشست و چهل سال سلطنت راند".(ذبیح الله صفا،۱۳۲۴ش، ص۳۸۴)

طبق تاریخ باستان آتش را هوشنگ کشف کرد که دو سنگ را باهم زد و آتش را روشن کرد. بدین صورت که یک اژدهای بزرگ بر هوشنگ حمله کرد و هوشنگ یک سنگ بزرگ به او زد و آن سنگ بجای اژدها با یک سنگ دیگر خورد آتش پیدا شد ، و آتش را شناخت. فردوسی این واقعه را در شاهنامه نقل کرده می گوید:

فروغی پدید آمد از هر دو سنگ دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ

نشد مار کشته ولیکن ز راز ازو روشنای پدید آمدی

جهان دار پیش جهان آفرین نیایش همی کرد و خواند آفرین

(فردوسی،۱۳۱۳ش،ص۱۹)

بعد از هوشنگ، طهمورث جلوس کرد و او هم برای مردم ایران کارهای خوب سرانجام داد:" در شاهنامه فردوسی چنین آمده است که پس از هوشنگ طهمورث به بادشاهی رسید و او در بر انداختن دیوان رنج فراوان بر دو رشتن پشم و بریدن و دوختن جامه را باآدمیان آموخت و بعضی از چهار پایان را اهلی کرد و بسی رسم های نیکو آورد".(ذبیح الله صفا،۱۳۲۴ش،ص ۳۹۰)

بعد از طهمورث ،بزرگ ترین پادشاه تاریخ ایران جمشید بر تخت نشست .طبق شاهنامه فردوسی: " چون طهمورث از جهان رفت پسرش جمشید جای او نشست و رسم پادشاهان کمر شاهی برمیان و تاج بر سر نهاد . جهان او را رام و رهی شد و از خصومت و داوری رَست. دیو و پری طاعت او را گردن نهادند. مردمان را گفت که هم فرِ یزدانی دارد و هم شهریاری و دینداری". (دبیرسیاقی دکتر،۱۳۸۵ش،ص ۲۴)

در ادبیات هند و سانسکریت هم جمشید را ذکر نموده اند. دکتر ذبیح الله صفا می نویسد:" در ادبیات سانسکریت نام جمشید ،یم و نام پدرش ویوس ونت است. ویوس ونت در مذهب ودای و رای یک نوع مرتبه الوهیت است و یکی از دو جفت فرزندانی که از او و دختر توستر بوجود آمده

است؛ یم و یمی هستند که درست شبیهِ بمشیگ و مشیانگ ایرانیان و اولین جفت بشر و آدمیان از این دو بوجود آمده اند". (ذبیح الله صفا،۱۳۲ش،ص۳۹۷)

جمشید در تاریخ ایران نقش های مهمی داشت ـ خیلی چیز ها را شناخت و ایجاد کرد، بخصوص در زمینه ساز و برگ جنگی اختراعات زیادی داشت. "پس از طهمورث دیوبند ، جمشید گران مایه فرزند او بر تخت شاهی می نشیند. جمشید مردی بزرگ و کروان است، خود را هم شهر یار و هم نماینده خداوند می پندارد------ از کارهای مهم او ساختن آلات جنگ چون جوشن و کلاه خود و سپر، تهیه پوشیدنی از بافته ها مانند کتان و ابریشم است. جمشید نخستین تشکیلات ارتشی و سازمان های دینی همچنین گروه های کشاورزی ایجاد کرده است ".(فضل الله رضا،۱۳۵۳ش،ص ۱۷)

شاهنامه فردوسی مدت پادشاهی وی را هفتصد سال گفته است ـ بدون شک دوره او در سراسر تاریخ ایران مانند و نظیری نداشت:" جمشید کس را در گیتی بد تر از خویش ندید و پا از جایگاه بزرگی خود نیز فراتر نهاد و سپس به فر کیانی ، تختی بساخت و گوهر های فراوان بر آن بنشاند ، آن گاه خواست تا دیو آن را بر دارد و به آسمان ببرد، و مانند خورشید تابانی باشد که شاه بر آن نشسته است ـ آن روز که آن تخت ساخته و به آسمان برده شد ، همه مردمان پیش او انجمن شدند و بر او گوهر افشاندند و آن را نوروز خواندند و آن روز آغاز سال نو ، روز هرمز از ماه فروردین بود که بزرگان ، به شادی آن جشنی بیآراستند و آن روز و آن جشن که تا کنون بمانده ، یادگار آن خسروان است". (میترا مهر آبادی،۱۳۷ش،ص ۷٦)

این نکته هم قابل ذکر است که هرمز روز اول هر سال شمسی شمرده می شود و روز پنج شنبه را هم هرمز می گویند ـ جمشید نه تنها آغاز کننده نوروز است ،بلکه جام جم، تخت جمشید و عجائب دیگری هم به او منسوب هستند ـ درباره نوروز در شاهنامه آمده است:

جهان انجمن شد بر تخت اوی فرو مانده از فره بخت اوی

به جمشید بر گوهر افشاندند مر آن روز را روز نو خواندند

سر سال نو هرمز فروردین بر آسوده از رنج تن دل ز کین
(فردوسی،۱۳۱ش،ص۲۵)

بعد از دوره یادگار و درخشنده جمشید دوره تاریک ایران آغاز شد که ضحاک بر تخت نشست .او یک پادشاه ظالم و قهار بود. دکتر ذبیح الله صفا می گوید :" در روایت فردوسی به عهد جمشید در دشت سواران نیزه گزار (عربستان) نیک مردی به نام مرداس بود که پسری زشت سیرت و ناپاک و سبک سار اما دلیر و جهانجوی به نام ضحاک داشت که چون ده هزار اسپ داشت او را به پهلوی بیور اسپ می خواندند. این بیور اسپ به فریب ابلیس پدر خویش مرداس را کشت. آنگاه ابلیس (اهرمن)به صورت جوانی نیک مردی بر او ظاهر شد وبا بوسه از دوش او دو مار بر آورد و پنهان گردید و باز در شکل پزشکی بر او پدیدارشد و گفت چاره آن دو مار تنها سیر داشتن آنها با مغز مردم است. باید هر روز دو تن از آدمیان کشت و از مغز آنها به آن دو مار غذا داد و مراد اهریمن ازین چاره گری آن بود که نسل آدمیان بر افتد". (ذبیح الله صفا،۱۳ش،ص ۴۲۱)

دوره ضحاک دوره جادو گری و خرافات معروف شده است وهمه گونه جور و جفا رواج داشت."ضحاک هزار سال بر تخت شاهی تکیه داشت . آئین فرزانگان در دوران پادشاهی او منسوخ گشت.جان دیوان از فرمانروای او شادان شد. هنر خوار و جادو گرامی گشت". (دبیرسیاقی،۱۳۸ش،ص ۲۷)

چو ضحاک بر تخت شد شهریار بر او سالیان انجمن شد هزار

نهان گشت آئین فرزانگان پراگنده شد نام دیوانگان

هنر خوار شد جادوئی ارجمند نهان راستی آشکارا گزند
(فردوسی،۱۳۱۳ش،ص۳۵)

مردمان از جور ضحاک بہ جان آمده بودند۔ سرانجام کاوه نامی طغیان کرد و مردم او را حمایت کردند و به رهبری فریدون علیه ضحاک قیام کردند ، دوره ضحاک بہ پایان رسید و دوره فرخ فریدون آغاز شد. فریدون با فهم و دانشِ سیاسی خود کشور ایران را بہ اوج رسانید۔شیخ سعدی در گلستان دوره فریدون را ذکر کرده می گوید:" باری در مجلس او کتاب شاهنامہ می خواندند در زوال ضحاک و عهد فریدون ، وزیر ملک را پرسید کہ هیچ توان دانستن کہ فریدون کہ گنج و ملک و حشم نداشت چگونہ مملکت برو مقرر شد۔ گفتا چنانکہ شنیدی خلقی برو بہ تعصب گرد آمدند و تقویت کردند ،پادشاهی یافت"۔ (سعدی شیرازی،۱۳۷ش،ص ۴۳)

بعد از دوره پُر آشوب ضحاک دوره فریدون برای مردمان دوره امنیت و سلامتی بود؛" فریدون چون بر ضحاک غلبه کرد و بر جهان فرمان روا گشت ،در آغاز ماہِ مهر بہ رسم کیان تاج بر سر نهاد و جشن مهرگان را مرسوم ساخت و مردم را بہ سور و سرود دعوت کرد ۔ پادشاهی او پانصد سال بہ درازا کشید و در روزگار وی ایرانیان سختی ندیدند و بر مردم ستمی نرفت"۔ (دبیرسیاقی،۱۳۸۵ش،ص۳۰)

فضل الله رضا درباره این دوره می گوید:"دوران پادشاهی فریدون روزگار دادگری و هنگام شادمانی و زندگانی آرام مردم ایران است ، هر چند خود فریدون از رنجها و داغ های این جهان بی بهره نمی ماند ۔ فریدون بر تخت شاهی نشیند، پاکی و داد گستری آشکار و رنجها و کینہ ها فراموش می شود۔ مردمی کہ از تیغ بی دادِ ضحاک سر آزاد کرده بودند، اینکہ همہ بخاطر داد او گیتی نیایش می کنند کہ چنین شهریارداد گری دیر بپاید"۔ (فضل الله رضا،۱۳۵۳ش،ص۹۳)

درباره جلوس و داد گستری و روش حکومت او در شاهنامہ آمده است:

فریدون چو شد بر جهان کامگار ندانست جز خویشتن شهر یار

بروز خجستہ سر مهر ماه بہ سر بر نهاد آن کیانی کلاه

زمانہ بی اندوه گشت از بدی گرفتند هر یک رہِ ایزدی

دل از داوریها بہ پرداختند بہ آئین کی جشنِ نو ساختند

(فردوسی،۱۳۱۳ش،ص ٦٢)

بعد از فریدون ، منوچهر بر تخت جلوس کرد و روش پیشینیان را ادامه داد و داد و دهش را رواج داد: "منوچهر پس از مردن فریدون و به پاداشتن مراسم سوک و عزای او شاه می شود.تاج بر سر می نهد و بر تخت سلطنت تکیه می زند و بزرگان و سپاهیان به شاهی بر او تهنیت و مبارک باد می گویند"۔ (دبیر سیاقی،۱۳۸ش،ص ۳۵)

آورده اند که پادشاهی منوچهر تا صد و بیست سال ادامه داشت۔ فردوسی در باره پادشاهی وی در شاهنامه می گوید:

پس آنگه یکی هفته بگذاشتند همه ماتم و سوک او داشتند

به هشتم بیامد منوچهر شاه به سر بر نهاد آن کیانی کلاه

در جادویی ها با فسون ببست بر او سالیان انجمن شد دو شست

(فردوسی،۱۳۱۳ش،ص ۱۲۹)

پس از منوچهر ،هفت سال نوذر و پنج سال زوتهماسپ بر تخت نشست۔ بعد از اینها گرشاسپ سریر آرای سلطنت شد ولی قهرمانی چند صد ساله ایران به زوال رفت۔ در کتاب های تاریخ آمده ست :"زو را پسری بود به نام گرشاسپ که پس از او بر تخت شاهی ایران نشست و تاج بر سر نهاد و دست به نیکی بگشاد"۔(میترامهر آبادی ،۱۳۷ش،ص ۲۷٦)

در جای دیگر آمده است:"زو پس از پنج سال شهریاری در می میرد و پسرش گرشاسپ پادشاه می شود ۔ اما گرشاسپ هنرخاصی ندارد که بتواند دوره جهانداری فریدون و منوچهر را تجدید کند۔ ظاهراً شایستگی او فقط همین است که پسر شهریار زو و از نژاد کیانی است و این کافی نیست"۔(فضل الله رضا،۱۳۵،ص ۳۵۳)

بعد از او کیقباد بر تخت کیانی نشست "کیقباد" کلمہ معرب "کی کو از" است.درین کلمہ کی لقبی است کہ شاهان کیان ها برای خود انتخاب کرده بودند ـ کیقباد نزدیک صد سال حکومت کرد. فردوسی دراین زمینه می سراید :

بہ شاهی نشست از برش کیقباد همان تاج گوهر بہ سر به نهاد

همہ نامداران شدند انجمن چودستان و چون قارن رزم زن (فردوسی،۱۳۱۳ش،ص ۲۹۸)

بعد از وی کیکاوس صد و بیست سال حکومت کرد ولی پهلوانی پیشینیان را از خود نشان نداد. این زمان بہ نام رستم دستان و جنگ هائ او شناختہ شده است. در آخر کیخسرو سریر آرائ حکومت شد کہ در مدت شصت سال حکومت کرد."چون کیخسرو بر تخت شاهی نشست و تاج بر سر نهاد ، همہ گیتی از کار او آگاه شدند. کیخسرو در سراسر گیتی داد بہ گسترد و بیخ بیداد از زمین بر کند. هیچ شاه و شاهزاده و بزرگ و نام آوری در سراسر گیتی نبود کہ در برابر او فرمان فرود نیاورد". (میترامهرآبادی،۱۳۷ش،ص٦٥٠)

نتیجہ گیری:

سرانجام سخن اینکه دوران اساطیری شاهنامه با داستان جالب و زیبا بہ پایان می رسد در حالیکه دلنشین ترین داستان اساطیری و شهامت ملی شمرده می شود و فردوسی با رزمیہ نگاری به آن حیات جاویدان بخشیده است. به یقین این حقیقتی است کہ بدون شاهنامہ ، ادبیات فارسی بسیاری از جذابیت و شهرت خود را از دست می دهد و کامل نخواهد بود ـ

منابع:

##. امام، منظر ،(۲۰۰۰ م)، چکیده تاریخ ادبیات ایران،اندیا :مظفر پور بهار ،کتابستان.

##. آزاد، مولوی محمد حسین.(۱۹۹۰م). سخن دان فارس:مجلس ترقی ادب.

##- بدخشانی، میرزا مقبول بیگ.(س-ن). ادب نامہ ایران،لاهور،نگارشات-

##- دبیر سیاقی دکتر سید محم.(۱۳۸۵ش).برگردان روایت شاهنامہ فردوسی،تهران ایران: انتشارات نشر قطره.

##-ذبیح الله صفا دکتر.(۱۳۲۴ش).حماسہ سرای در ایران:انتشارات خودکار-

##- سعدی شیرازی.(۱۳۷۴ش).کلیات سعدی، تصحیح محمد علی فروغی،تهران ایران: نشر آوین-

##-شبلی نعمانی،علامہ.(س-ن). شعر العجم، ج 1، اسلام آباد پاکستان:نیشنل بک فاوندیشن-

##- فاضلی، مهبود .(۱۳۸۰ش).آشنایی با شاعران کلاسیک ایران،تهران ایران:انتشارات بین المللی الهدیٰ-

##- فردوسی، شاهنامہ.(۱۳۱۳ش).تهران ایران:بروخیم. -

- فضل الله رضا.(۱۳۵۳ش). پژوهش در اندیشہ های فردوسی،تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی-

##- مهر آبادی، میترا.(۱۳۷۹ش). شاهنامہ فردوسی بہ نثر پارسی سره،تهران ایران:نشر روزگار-

- نسرین ارشاد دکتر.(۲۰۰۹م).شاهنامہ شاهکار فردوسی،لاہور: مجلہ ایران شناسی

Anahita
A Research Journal of Persian
Language, Literature Art & Culture
No. 08, Annual 2021, pp 52-82

20.1001.1.25197126.2021.8.12.3.8

آناهیتا
مجله علمی. پژوهشی زبان، ادبیات، فرهنگ و تمدن فارسی
شماره ۸، سالنامه ۲۰۲۱ ، میلادی، صص ۸۲–۵۲

A Study of Persian Literary-Historical Works in the middle Ages of Iran

*** Jawanmardi, Fouzia**
**** Zarnoosh Mushtaq**

Abstract:

There has long been a close relationship between the two sciences of history and literature in the history and culture of Iran. In other words, if we consider these two sciences as two circles, if we do not accept that they are overlapping and concentric, we can say that the overlapping part of these two circles in the past of Iranian culture is huge and worthy of attitude. It is natural that this fusion and connection applies both to the abilities of the famous men of the history and literature of this land and to the outstanding historical and literary works. As we know, literary texts have been formed and evolved in the context of history, and history has been reflected in the mirror of literature and its various branches and tendencies. To understand the historical events of the middle Ages, it can be found in literary texts in the field of poetry, prose, humor, and literary industries and innovations. On the other hand, historical events were the main factor and motivator of literature in the creation of literary works. Since the vast majority of historians held positions in the court system, they never needed to use literature and literary elegance in compiling and compiling their works. As a result, understanding Persian literature in the Middle Ages of Iran requires familiarity with history, and the study and reconstruction of Iranian history reciprocally requires familiarity with Persian literature.

Keywords: Persian language, history, literature, historians, literary texts.

بررسی آثار ادبی- تاریخی فارسی در قرون میانه ایران

*** جوانمردی، فوزیه**
**** زرنوش مشتاق**

چکیده:

میان دو دانش تاریخ و ادبیات در تاریخ و فرهنگ ایران زمین از دیرباز همراهی و رابطه نزدیکی وجود داشت. به بیان دیگر اگر این دو علم را چون دو دایره در نظر آوریم اگر نپذیریم که برهم منطبق و متحدالمرکز هستند، می توان گفت که بخش متداخل این دو دایره در گذشته فرهنگ ایرانی عظیم و در خور نگرش است. طبیعی است که این آمیختگی و پیوند هم در مورد توانایی های مردان نامی تاریخ و ادب این سرزمین و هم در مورد آثار سرآمد و برجسته تاریخی و ادبی مصداق دارد. به طوری که می دانیم، متون ادبی در بستر تاریخ شکل گرفته و تطور یافته، تاریخ نیز در آینه ادبیات و شاخه ها و گرایش های مختلف آن منعکس گردیده است. برای پی بردن به رویدادهای تاریخی دوره میانه می توان در متون ادبی در حوزه شعر، نثر، طنز و صنایع و بدایع ادبی به آن دست یافت. از طرفی حوادث تاریخی عامل و محرک اصلی ادبا در خلق آثار ادبی به شمار می رفت. از آن جایی که مورخین اکثر قریب به اتفاق آن ها در دستگاه دیوانی صاحب منصب بودند لذا در تألیف و تدوین آثار خود، هیچ گاه از به کارگیری ادبیات و ظرایف ادبی بی نیاز نبودند. در نتیجه فهم و شناخت ادبیات فارسی در قرون میانه ایران، مستلزم آشنایی با تاریخ ، و مطالعه و باز سازی تاریخ ایران نیز متقابلا مستلزم آشنایی با ادبیات فارسی می باشد.

واژگان کلیدی: زبان فارسی، تاریخ، ادبیات، مورخان، متون ادبی.

---

*دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه بین المللی امام خمینی قزوین، javanmardi1318@gmail.com
** دانشجوی دکتری ادبیات فارسی، دانشگاه بین المللی امام خمینی قزوین، zarnooshm0@gmail.com

مقدمه:

موضوع تاریخ در زبان و ادب فارسی، پیوسته مورد توجه بوده و بعضی از پژوهشگران، تنها به دنبال لبریز کردن احساسات میهن دوستی خویش و مخاطبانشان در این متون بوده اند و برخی نیز جوياي ادبیات ناب، بدون دقت نظر در محتواي تاریخی ارزشمند این متون و عده اي نیز صرفاً در پی کشف حقایق تاریخی بدون در نظر گرفتن ادبیات موجود در این آثار بوده اند. یعنی به این آثار یا از منظر ادبیات نگریسته شده، یا تاریخ و پژوهش هایی از نظرگاه اشتراك تاریخ با ادبیات در این آثار اندك است. از سویی دیگر، سنّت ادبی زبان فارسی در گذشته، صرفاً حول محور آفرینش ادبی بوده است و به نظریهٔ ادبی و نگاهی نقادانه به آثار ادبی، کمتر مطرح بوده است. از آنجاکه بحث پیرامون ادبیات و تاریخ، براي اولین بار در آراي غربیان و بر اساس اطلاعات فعلی ما، از یونان باستان، نشأت گرفته، پس باید به سیر تاریخی آن در غرب توجه کرد. از آنجا که در تاریخ میانه ایران تاریخ و ادبیات دو فن جدایی ناپذیر بودند، از این رو مقالهٔ حاضر به متون متعددی که به شکل آداب الملوک، تواریخ منظوم نظیر شهرآشوب ها و...، درون مایه های طنز و هجو و هزل و یا منشآت و مکاتبات شکل گرفته اند و نمود تاریخ و ادبیات را به خوبی در آن ها می توان دید هرکدام جداگانه پرداخته و بحث می شود. با این بررسی به طرح انگاره هایی دربارهٔ پیوند ادبیات با تاریخ در متون تاریخی ادبیات فارسی می پردازیم. آثار تاریخی ادب فارسی که از آن ها به عنوان نمونه های هم نشینی میان دو فن تاریخ و ادبیات همواره یاد شده است همچون تاریخ بلعمی، تاریخ بیهقی، راحه الصدور و آیه السرور راوندی، تاریخ جهانگشای جوینی و متونی از این دست که تمیز وجه و صبغهٔ تاریخی آنها، از رنگ و ارزش ادبیشان در اکثر اوقات دشوار است، در تاریخ ادبیات فارسی، نمونه هاي فراوان وجود دارد و نمی توان این آثار را به طور مطلق، تاریخی یا ادبی دانست. این آثار همچون سکهٔ با اعتباري هستند که بر یک روي خود نقش تاریخ و بر روي دیگر نقش ادبیات را دارند و تفکیک دو روي سکّه از یکدیگر، ناممکن است. کتاب فنّ شعر ارسطو یکی از قدیمیترین منابعی است که در آن به رابطهٔ ادبیات با تاریخ اشاره شده است. در فن شعر ارسطو با رویکردي کاملاً محتواگرایانه به تمایز ادبیات و تاریخ می پردازد.(پاینده، 1384: 148) به پشتوانهٔ اندیشه هاي وي بعدها تاریخ و ادبیات، دو امر متفاوت تلقّی می شدند و بین آنها دوگانگی برقرار بود .ارتباط متون تاریخی و ادبی گاهی آنقدر نزدیک است که نمی توان بین متون ادبی و متون تاریخی فرقی گذاشت. کتاب هایی مثل تاریخ بیهقی و تاریخ جهانگشای جوینی اگر چه نامشان تاریخ است ولی کتاب های ادبی هم هستند. گاهی هم در یک

نوشته ادبی مانند یک شعر یا یک داستان کوتاه یا یک رمان، زمینه، بینش و یا اطلاعات تاریخی وجود دارد. کسانی که تاریخی یک دوره را می نویسند از مراجعه به متون ادبی بی نیاز نیستند. در گذشته مورخانی که در خدمت دربارها بودند و با دستور سلاطین تاریخ می نوشتند، بیشتر شرح زندگی آن سلطان، توصیف اقدامات و جنگ ها و توضیح دوران حکومت او را هدف خود می دانستند و به سرگذشت مردم توجه نداشتند. از طریق این دسته از کتاب های تاریخی، ما می توانیم از تاریخ سیاسی و نظامی دوره های مختلف تاریخ ایران آگاه شویم، ولی اگر بخواهیم تاریخ اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران را بنویسیم باید به سراغ منابع دیگری برویم. یکی از این منابع، گنجینه پربار و عظیم آثار ادبی است. مورخان، برای نوشتن تاریخ اجتماعی و فرهنگی یک ملت، باید از گنجینه غنی و عظیم آثار ادبی آن ملت نیز استفاده کنند .نظیر دیوان شعر شاعران، منظومه های تاریخی، حماسی و دینی، اشعار و نوشته های طنز آمیز و ادبیات عامه مثل قصه ها، تصنیف ها، حکایات، ضرب المثل ها، داستان ها، متل ها و حتی لالایی ها.

آغاز فارسی نویسی ادبی مورخان میانه:

در مراحل اولیه پیدایش و رشد زبان فارسی دری به ویژه در دوره سامانیان، نویسندگانی که در خدمت دربارها بودند، وظایف مختلفی برعهده داشتند. چون ادبیات تنها ابزار تبلیغی این حکومت ها بود، نویسنده باید فنون و صنایع ادبی را به خوبی می دانست. همین فرد، وظیفه داشت وقایع تاریخی مربوط به حکومت معاصر خود را هم بنویسد و با نوشته اش موفقیت های آن حکومت را ماندگار کند. این دبیران، طبیعتاً از تمام توانایی های ادبی خود در نوشتن تاریخ بهره می گرفتند و کتاب آنان هم ترکیبی از مواد تاریخی و خصوصیات ادبی بود. این نویسندگان تاریخ را ادیبانه می نوشتند و آثار خود را به آیات قرآن، احادیث، شعرها، حکایات و ضرب المثل های فارسی و عربی زینت می دادند. بدین ترتیب، در همان دوران، متونی به وجود آمد که هم از نظر مورخان و هم از نظر ادیبان اهمیت دارند. این روش، بعدها هم حفظ شد و نوشتن کتاب های تاریخی با رنگ و بوی ادبی طی چند قرن ادامه پیدا کرد. علاوه بر این، نویسندگان هر دوره ای، برای نوشتن از زبان و بیانی که در همان زمان در میان مردم متداول بود، استفاده می کردند. با گذشت یکی دو قرن زبان و بیان مردم و زبان نویسندگان تغییر می کرد و متن نوشته های تاریخی یک دوره، در قرون بعد برای مردم دشوار و گاه ناآشنا

بود. مردم امروز دیگر نمی توانند به راحتی زبان نویسندگان قرون قبل را درک کنند و هرچه بیشتر به گذشته برگردیم، این دشواری بیشتر خواهد بود .در بعضی از این کتاب های تاریخی، شاید خلاقیت ادبی و زیبایی زبان و بیان مورد توجه نویسنده نبوده باشد، ولی چون نوشته به چند قرن قبل مربوط می شود، نویسنده امروز برای درک محتوای آن باید با ادبیات آشنایی کافی داشته باشد.

از جمله این آثار کتاب فارسی نفثه المصدور فی فتور زمان الصور و صور زمان الفتور تالیف شرف الدین انوشیروان بن خالد کاشانی اهل قریه فین کاشان از مهم ترین آثار تاریخی عصر سلجوقی در تاریخ وزارت بوده است. این اثر جدای از ارزش تاریخی قابل توجه آن به لحاظ نثر ادبی به کار رفته در آن الگوی ادبای طراز اول نثر فارسی در ادوار متاخر بوده است.(وراوینی، ص4) ارزش و اهمیت این اثر به این دلیل نسبت به دیگر آثار مفقوده مضاعف می باشد که مولف آن خود مدت ها در دربار سلاطین سلجوقی صاحب مناصب مختلف از خزانه داری دربار تا وزارت بوده است. انوشیروان طی دو دوره و در سال های 521و 530 وزارت سلطان محمود سلجوقی را داشته(اصفهانی، صص137- 136؛ ابن اثیر، ج9، ص6؛ ابن جوزی، ج10، صص230و 245) و در سال 526ق یک دوره وزارت خلیفه المسترشد عباسی را عهده دار بوده است.(ابن جوزی، ج10، صص251و 261)

همچنین در اثر ادبی دیگری در کتاب تذکره الشعرا دولتشاه سمرقندی از کتابی موسوم به تاریخ آل سلجوق از ابوطاهر خاتونی (سمرقندی، صص 76-77) یاد شده است که در حوزه عراق عجم و دربار سلاطین سلجوقی عراق یعنی سلطان محمود و سلطان مسعود شکل گرفته بود، اما این کتاب برخلاف عنوانش با توجه به نقل قول هایی که دولتشاه از آن آورده و باز با توجه به این که این اثر در یک تالیف ادبی متعلق به شعرا و ادبا مورد استفاده قرار گرفته می توان حدس زد که این اثر به شکل تواریخ معمولی نبوده بلکه صرفا یک اثر ادبی شکل گرفته در فضای درباری بوده که به تناسب برخی رویدادهای دیوانی و درباری را به نظم کشیده بود. وجود این اثر هم در غیاب تواریخ درباری می توانست برای فهم فضای حاکم بر دربار سلاطین سلجوقی سودمند باشد. کتاب تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار(پراکنده شدن شهرها و گذشت روزگاران) نیز که معروف به تاریخ وصاف است در پنج جلد به رشته تحریر درآمده است. محتوای آن شامل تاریخ ایلخانان مغول و تاریخ ملوک و امرای اطراف است و وقایع سال های 656 تا 728ق را در می گیرد. (بهار، 1373: 100) شهاب الدین یا شرف الدین عبدا لله بن فضل الله شیرازی معروف به وصاف الحضره و متخلص به شرف در شیراز تولد یافته و پس از تحصیل علم و ادب به کارهای دیوانی اشتغال یافته است.(داری و دیگران، زمستان 1391: ص 49)

بازتاب تاریخ اجتماعی در متون تاریخی- ادبی:

در دوران اسلامی ایران برخی از جریان های تاریخی دوشادوش و آمیخته با یک جریان ادبی به وجود آمده است. به گونه ای که تحقیق و بررسی پیرامون این جریان ها با دو بعد تاریخی و ادبی درگیر است. در این موارد وجود دو دیدگاه و بینش تاریخی و ادبی در کار پژوهش می تواند تضمین کننده درک درست و شناخت عمیق و همه جانبه پدیده مورد بررسی باشد. برای نمونه نهضت شعوبیه در نخستین سده های تاریخ ایران اسلامی جریانی تاریخی در شکل و پوشش ادبی بود و انگیزه ها و عوامل گوناگون تاریخی منجر به حرکتی شد که به صورت واکنشی ادبی بروز کرد. در این عرصه فردوسی طوسی به عنوان شاعری شعوبی اثر منظوم و جاویدان خود شاهنامه را سرود که در متن و زاییده این جریان تاریخی بود. بدین سان در طول تاریخ به ویژه دوره میانه ادبیات هم ابزاری برای بیان رویدادهای تاریخی بوده و هم در چگونگی وقوع این رویدادها اثر داشته است. گاهی ابزاری بوده در دست حاکمان برای تبلیغ خواسته ها و محکم تر کردن پایه های قدرت خود و گاهی هم سلاحی بوده در دست مردم برای مبارزه با ستم حاکمان و ستیز با بیگانگی که هر از چند گاهی بر سرزمین ایران می تاختند و بر آن مسلط می شدند. ادبیات همواره راهی بوده است برای حفظ هویت ایرانی و نگهداری از آن در برابر فرهنگ و هویت اقوام مهاجم. در عمل و در مسیری که ایرانیان در طول تاریخ خود طی کرده اند، در نتیجه می توان گفت، ادبیات آینه ای است که می توان فراز و نشیب زندگی اجتماعی و روحی ایرانیان را در آن دید.

در واقع منابعی که با هدف تاریخ نگاری شکل گرفته اند، غالبا توسط مورخانی که در خدمت سلاطین حکام و امرا بودند، به رشته تحریر درآمده اند. لذا این دسته از منابع بیشتر به وقایع سیاسی و نظامی می پردازند. این گروه از مورخان به زندگی توده های مردم توجه چندانی نداشته و در رابطه با تاریخ اجتماعی و فرهنگی ایران، مطالب زیادی را در لابلای این متون نمی توان مشاهده نمود. از این رو جهت بازسازی تاریخ اجتماعی ایران باید سراغ منابعی رفت که به قصد تاریخ نگاری نوشته نشده اند. مهمترین نمونه این قبیل از منابع، آثار ادبی می باشند که همچون آیینه ای زندگی اجتماعی زمان خود را منعکس نموده اند. اشعار، حماسه ها، قصه ها، تصنیف ها ، طنزها، حکایات، ضرب المثلها، منشات از جمله آثار ادبی به شمار میروند که در مطالعات و پژوهشهای تاریخی از اهمیت بسزایی برخوردارند. اخبار تاریخی در دیوان شعر شاعران یکی از مهم ترین سرچشمه های آگاهی مورخان اشعار شاعران است. در تمام انواع شعر، می توان مواد و مطالبی را یافت که به

تاریخ سیاسی، اجتماع، اقتصادی و فرهنگی ایران مربوط می شود. شاعران در انواع قالب های شعر فارسی به خصوص قصیده و قطعه از وضع زمانه خود سخن گفته اند. درست است که بعضی قالب ها مثل غزل در بیشتر دوره های شعر فارسی، برای بیان احساسات شاعر مورد استفاده قرار می گرفته و کاملاً شخصی بوده است، ولی همین قالب ها هم در دوره هایی از مفاهیم سیاسی و اجتماعی خالی نیست. برای نمونه، غزل های خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، آینه تمام نمای اوضاع اجتماعی و فرهنگی شیراز در دوران حکومت آل اینجو و آل مظفر است؛ قصیده های سبک خراسانی از قرن پنجم هجری قمری به بعد، تنها در مدح سلاطین و پادشاهان نبود. در میان انبوه قصاید مدحیه سبک خراسانی، قصایدی وجود دارد که بهترین سند در شرح اوضاع اجتماعی روزگار است. تاخت و تاز صحرانشینان در شهرهای خراسان و آشفتگی وضع مردم در بعضی از منابع تاریخی چون راحه الصدور و آیه السرور راوندی آمده است؛ ولی گویاتر از کتاب راوندی در این باره، قصیدۀ انوری ابیوردی است که به عنوان نامه اهل خراسان در تاریخ ادبیات فارسی مشهور شده است. شاید هیچ نوشتۀ تاریخی نتواند وضع اجتماعی ایران را به خوبی این دو بیت شعر عبید زاکانی بیان کند:

در وضع روزگار نظر کن به چشم عقل　　احوال کس مپرس که جای سؤال نیست

در موج فتنه ای که خلایق فتاده اند　　فریادرس بجز کرم ذوالجلال نیست.

عبید زاکانی تأثر خود را از پریشانی اوضاع و احوال و آشفتگی روزگار و جنگ های خانگی جلایریان و مظفریان و سایر فتنه ها و آشوب هایی که در آن روزگار مردم بی گناه ایران را به ستوه آورده بود، چنین بیان کرده است:

در و ضع روزگار نظر کن به چشم عقل　　احوال کس مپرس که جای سوال نیست(زاکانی، 1321: 100)

شاید هیچ نوشته تاریخی نتواند وضع اجتماعی ایران را به خوبی این چند بیت شعر عبید زاکانی بیان کند .برخی از فرقه ها و نهضت های سیاسی ایران اندیشه های سیاسی، اجتماعی و حتی کلامی خود را بیشتر در قالب شعر بیان می داشتند. نهضت هایی چون شعوبیه از شعر به عنوان مهم ترین ابزار بیان اندیشه های خود بهره می بردند .و درک ماهیت این نهضیت جز از طریق مطالعه اشعار شاعران آن ممکن نیست .از مشهورترین شاعران شعوبیه افرادی مانند علان شعوبی، خریمی و بشاربن برد طخارستانی را می توان نام برد.(صفا،

1342: 27) آرا و اندیشه های اسماعیلیان را می توان با بررسی شعر شاعرانی چون ناصر خسرو قبادیانی و یا نزاری قهستانی مطالعه کرد .برخی فرقه ها چون حروفیه، نوربخشیه، نقشبندیه و نقطویه اغلب آثار خود را به صورت شعر به یادگار گذاشته اند .آنان از شعر برای بیان اعتقادات خود استفاده می کردند .به عنوان مثال عمادالدین نسیمی، معروف ترین و شجاع ترین خلیفه فضل الله استرآبادی بنیانگذار فرقه حروفیه -شاعر بود . عمادالدین تمام افکار و عقاید خویش را طی اشعار شورانگیزی به یادگار گذاشته است.(میرجعفری، 1375: 204) وی بعد از قتل فضل، آرا و عقاید حروفیه را در قالب شعر برای پیروان حروفیه و سایر مردم بیان می کرد.

با این که قالب غزل در بیشتر دوره های شعر فارسی برای بیان احساسات شاعر مورد استفاده قرار می گرفته و کاملاً شخصی بوده است، در برخی دوره ها از مفاهیم سیاسی و اجتماعی خالی نیست .به عنوان نمونه، غزلیات حافظ آینه تمام نمای اوضاع اجتماعی و فرهنگی شیراز در دوران حکومت آل اینجو و آل مظفر می باشد. همچنین اوضاع آشفته و ناب سامان حاصل از درگیری و کشمکش امرای محلی و سلسله های کوچک و بزرگ دوران فترت در اشعار حافظ به خوبی منعکس شده است. حافظ زمانی که از ظهور تیمور در ماوراءالنهر مطلع می شود، آرزو میکند که تیمور به ایران بیاید تا شاید به آن همه هرج و مرج و درگیری های داخلی پایان دهد:

زیرکی را گفتم این احوال بین خندید و گفت صعب روزی بوالعجب کاری پریشان عالمی(حافظ، 1379: 366)

انگیزه ها و دلایل همراهی تاریخ و ادبیات:

همنشینی و همراهی تاریخ و ادبیات ممکن است انگیزه ها و زمینه های متعددی داشته باشد و از زوایای مختلفی بتوان به آن نظر کرد در اینجا به چند مورد از مهم ترین انگیزه ها در این زمینه می پردازیم:

1- انگیزه معرفت شناسانه: از این دیدگاه باید گفت پیوند تاریخ و ادبیات تا اندازه ای اجتناب ناپذیر و طبیعی است. در نگاه اول تاریخ به عنوان یکی از علوم مصرف کننده از سایر علوم و نیز ادبیات نیز بهره می برد.

مورخ ناگذیر برای انتقال مفاهیم و طرح مسایل مورد نظر به عنوان ظرفی برای بیان و نگارش رویدادها و تحلیل های تاریخی بهره گیرد. در دوره میانه در واقع به دلیل محدود بودن حوزه معارف و همچنین تخصصی نبودن رشته های مختلف علوم می توان به چهره های مختلفی اشاره کرد که در چند رشته متفاوت علمی مهارت مهارت داشته و حتی برخی نیز به اتکای نبوغ و توانایی های ویژه خود در هر یک از این زمینه ها برجسته و از سرآمدان روزگار خود بوده اند. در نگاهی گذرا به تاریخ علوم اسلامی می توان به چهره های فراوانی که دارای این ویژگی باشند اشاره نمود از جمله ابوبکر محمد بن زکریا بن یحیی رازی 313-251ق وی افزوین بر شهرت در ریاضیات، طب و نجوم در زمینه فلسفه و ادبیات نیز از توانایی برخوردار بود. ابونصر محمد بن محمد فارابی مشهور به معلم ثانی 339- 260ق نیز به عنوان ریاضیدان و طبیب شناخته آمده و هم در عالم موسیقی سرآمد بود. همچنین شیخ الرئیس ابوعلی سینا 428-370ق گذشته از آوازه جهانگیرش در علم طب در منطق، هندسه، نجوم و فلسفه نیز دست داشته است. در واقع این محدود بودن قلمرو شاخه های گوناگون معارف بشری و تخصصی نشدن این معارف عامل این پیوندهای میان علوم مختلف بوده است.

2-انگیزه تاریخی: شماری از آثار تاریخ نگاری ایران در دربارها و به تشویق و خواست حکومتگران پدید آمده است. و در دربار مناصبی چون وقایع نگاری و مجلس نویسی وجود داشته است و شمار زیادی از آثار تاریخی این دوره به وسیله همین صاحب منصبان نگارش یافته است. برای نمونه تاریخ بلعمی که پس از مقدمه شاهنامه فردوسی قدیمی ترین نثر بازمانده فارسی است و ترجمه و تنقیح اثر مشهور محمد بن جریر طبری با نام تاریخ الرسل و الملوک می باشد به دستور منصور بن نوح سامانی و به دست وزیر وی ابوعلی محمد بن محمد بلعمی 364ق به رشته نگارش درآمد. در دربار غزنویان و در دیوان رسالت آن ها ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی 470- 385ق تاریخ بیهقی را نگاشت. تالیف تاریخ گردیزی نیز به دستور سلطان عبدالرشید 443ق پسر سلطان محمود غزنوی صورت پذیرفت و یا سیاست نامه اثر ارزشمندخواجه نظام الملک طوسی به درخواست ملکشاه سلجوقی نگارش یافت.اگر بخواهیم به ذکر تواریخی از این دست که دردربارها و به دستور یا تشویق پادشاهان و امیران نگاشته شده ادامه دهیم فهرست بلند بالایی فراهم خواهد آمد. اینجاست که پیوند و آمیختگی این دور رشته تا اندازه ای است که یکی را بدون دیگری نمی توان به درستی مطالعه کرد و آشنایی کامل با منابع و مدارک تاریخی غالبا نیازمند تبحر و تخصص در ادبیات است. دکتر منوچهر مرتضوی بر این باور است که مورخانی که از این اصل غفلت ورزیده اند از فیض استفاده دقیق و عمیق از مدارک فارسی و عربی که در آن

ها مواد تاریخی در زیر حجاب رنگین و مصنوع ادبیات و تعبیرات و صنایع ادبی مفی و مستتر است محروم می باشند.(مرتضوی، شهریور 1345: ص389)

در واقع اغلب کسانی که در گذشته به نوشتن تاریخ مبادرت می ورزیدند، از نویسندگان و ادیبان شاخص زمان خود بودند و از منشیان و نویسندگان دربار و پادشاه به حساب می آمدند و لازمه این کار آشنایی با فنون و صنایع ادبی بود. طبیعی بود که این قبیل نویسندگان به هنگام نوشتن تاریخ، ذوق و هنر ادبی خود را نیز به نمایش می گذاشتند، و به عبارت دیگر تاریخ را ادیبانه می نوشتند. بنابراین نوشته های این گروه از مورخان، گذشته از ارزش تاریخی شان، دارای ارزش ادبی ممتازی نیز می باشند. حتی برخی از این آثار تاریخی، نماینده شاخص سبک های ادبی خود به شمار می روند و به خوبی ویژگی ها و تطور ادبیات در دوره های مختلف را در خود منعکس می سازند .کتابهایی چون ترجمه تاریخ طبری از ابوعلی بلعمی، تاریخ بیهقی از ابوالفضل بیهقی، تاریخ جهانگشای جوینی از عطاملک جوینی، تاریخ عالم آرای عباسی از اسکندر بیگ منشی و دره نادری از میرزا مهدی خان استر آبادی تنها نمونه هایی از متون تاریخی -ادبی به شمار می روند که در میان این آثار به تاریخ بیهقی به دلیل ویژگی های منحصر به فرد ادبی اش بطور مختصر پرداخته می شود. ابوالفضل بیهقی پرآوازه ترین تاریخ نگار سده پنجم هجری ا ست که در سال 451ق نگارش تاریخ خود را آغاز کرد. بیهقی جهت نوشتن اثر خود از یادداشت ها، اسناد، فرمان ها، و نامه های دیوانی که طی 42 سال فراهم آورده بود، بهره جست و تاریخی نگاشت که از نظر اعتبار، معتبر ترین و به لحاظ شیوایی، شیواترین و جاندارترین شرح روزگار حکومت غزنویان بر بخش هایی از ایران به شمار می رود. (میرجعفری و دیگران،1376: 70) تاریخ بیهقی از نظر دقت و صحت مطالب تاریخی، استحکام و انسجام ساختار، اثری بی مانند می باشد. ارزش تاریخی این کتاب توسط اندیشمندان و مورخان همواره مورد تاکید قرار گرفته است. زرین کوب تاریخ بیهقی را به دلیل اشراف و وقوف مولف آن بر اسناد و مدارک تاریخی و همچنین آگاهی از دسایس و حوادث پنهانی و اغراض و مقاصد دربار غزنه، و لطف بیان و التزام صدق و اشتمال بر بسیاری فواید اجتماعی و اداری مخصوصا درج بعضی مکاتبات با خلیفه، ستایش میکند .وی این کتاب را در بین تواریخ فارسی مشخص و ممتاز می داند.(زرین کوب، 1383: 45- 46) بارتولد، خاورشناس مشهور روسی که خود از بهترین آشنایان کتاب بیهقی بوده و بیش از هر کسی از آن استفاده کرده معتقد ا ست که این کتاب بقدر شایستگی خود در محافل علمی دنیا شهرت نیافته و خاور شناسان از فواید آن دور مانده اند.(بارتولد، نقل از مقدمه تاریخ بیهقی) گذشته از ارزش تاریخی، تاریخ بیهقی یکی از شاهکارهای ادبی نثر فارسی نیز به شمار

می رود. از نظر کلمات و عبارات و تعبیرات و هنر نویسندگی از کتب مهم ادب فارسی محسوب می شود، توصیفات و نکته سنجی ها و موشکافی های با ارج بسیار در آن می توان یافت و در میان ادبیات دیوانی اثری پر بهاست. (بیهقی،1324: سرآغاز مصحح) به حکم مندرجات متن این کتاب، بیهقی بدون تردید در زبان فارسی استاد بلاغت است، و سبک سخن و شیوه نویسندگی او در کمتر کتاب فارسی آن زمان یافت می شود.(بیات، 1377: 142) هنر بیهقی اوج بلاغت طبیعی فارسی و بهترین نمونه هنر انشائی پیشینیان است که زیبایی را در سادگی می جسته و از تماس با طبیعت زبانی مانند طبیعت گرم و زنده و ساده و باشکوه داشته اند. در کتاب بیهقی نمونه های مختلفی از انشا هست و قطعه هایی دارد که از حیث بلاغت سند لیاقت زبان فارسی محسوب می شود.(بیهقی، 1324: مقدمه مصحح) ملک الشعرای بهار سبک ادبی تاریخ بیهقی را نمونه کامل و بارز نثر در قرن پنجم دانسته و می گوید: این سبک حقیقی ترین سبک نثر ا ست که از قید ترجمه بیرون آمده و قدری نمک شعری هم در آن پاشیده شده است.(بهار، 1370: 68- 29، ج2) بیهقی معانی و مفاهیم را به کمک الفاظ مناسب به طور کامل و دور از نقد به ذهن خواننده منتقل می کند. به طوری که افکار و مسموعات و مشهودات به مانند نقش پرده سینما به تمامی در ذهن مخاطب جای می گیرد. عبارات کوتاه و لغات تراش خورده، با معانی دقیق و تعابیر جاندار و اصطلاحات شایع و سایر و همه کس آشنا، نوشته او را گذشته از جنبه تاریخی نمونه خوب نثر فارسی ساخته اسیت .انشایی دارد که می تواند گذشته محو شده را پیش چشم آیندگان مجسم و محسوس سازد. خلاصه اینکه «نوشته بیهقی خود همه هنر است.»(بیهقی، 1348: سرآغاز مصحح)

به جهت آشنایی با تو صیف های بی مانند و جاندار بیهقی از مناظر و وقایع تاریخی، چند سطر از داستان بردار کردن حسنک به عنوان شاهد ذکر می شود:« حسنک پیدا آمد بی بند، جبه داشت حبری رنگ با سیاه میزد، خلق گونه، و دراعه و ردائی سخت پاکیزه و دسییتاری نشابوری مالیده و موزه میکائیلی نو در پای و موی سرمالیده زیر دستار پوشیده کرده اندک مایه پیدا می بود».(بیهقی، 1324: 184) با این تعابیر می توان تاریخ بیهقی را از نظر ادبی یکی از برجسته ترین و زیباترین متون فار سی به شمار آورد و از نظر تاریخی، آن را یکی از معتبرترین متون تاریخی و نمونه طراز اول تاریخ نگاری ایرانی قلمداد نمود .بی تردید در زبان فارسی و در تاریخ نگاری ایرانی هیچ متنی را نمی توان یافت که میزان گره خوردگی صبغه ادبی و وجهه تاریخی آن در یکدیگر بدین پایه و میزان باشد .بر همین اساس می توان تاریخ و ادبیات را دو روی سکه ای دانست که بیهقی آن را ضرب کرده است.

نمود پیوند تاریخ و ادبیات در متون تاریخی زبان فارسی:

متون تاریخی شامل همهٔ آن مکتوباتی بود که به تاریخ تمدن مربوط می شد. در گذشته به ویژه در در دورة اسلامی به سبب آمیختگی علوم و ادبیات با هم، تقریباً همهٔ متون ادبی منثور فارسی، دربارة یکی از موضوعات علمی است؛ یعنی کتب علمی در قالب و هیأت متون ادبی نوشته می شد. تاریخنگاري هم مشمول همین روش قدیمی بود. از آنجا که اغلب مورخان ایرانی دبیر دربار بودند (به تعبیري ادیب امروزي)، در تدوین آثارشان بنا به سنّت آن زمان، به مباحث و ظرایف ادبی توجه داشتند و آثارشان از نظر شکلی، ادبی به حساب می آمد. این پیوند و آمیختگی بیشتر در آثار ادبی پیش از دورة مشروطه به چشم می خورد و پس از آن، با تخصصی تر شدن علوم و گستردگی و تنوع آنها، شاخه هاي علمی هریک، مستقلاً مورد بحث و بررسی قر ار گرفت. به این ترتیب تاریخ هاي فارسی اغلب از همان مختصه هاي سبکی و ادبی و از همان انواع صنایع بدیعی بهره می گیرند، که ما در شعر و ادبیات فارسی به آنها برمی خوریم؛ مانند :استفادة ماهرانه از وزن، قافیه، اقسام استعاره و مبالغه و مقدار زیادي آرایه ها. بنابراین، تحقیق در تاریخ نویسیِ فارسی باید به عنوان مؤلّفه اي لازم از هر پژوهش فراگیر در حوزة نثر ادبی فارسی و تحلیل سبک ها و اشکال متغیر آن به شمار آید.(یارشاطر، 1389: 29) پس در زبان و ادبیات فارسی، ارتباط تاریخ و ادبیات نه تنها دیرینه، بلکه جدایی ناپذیر بوده است .نکته اینجاست که از همان آغاز، تلّقی عموم از تاریخ و ادبیات این بود که اگرچه تاریخ و ادبیات جدایی ناپذیرند، اما مرز روشنی متون تاریخی را از متون ادبی جدا میکند .هرمان اته در تاریخ ادبیات فارسی خود می گوید: در مرز نثر شاعرانه و نثر علمی فارسی، تألیفات تاریخی جا می گیرند که شمارة آنها به اندازة ریگ کنار دریا زیاد است .بعضی از این کتب در متکلّفترین نثر نوشته شده و بعضی دیگر برعکس کوتاه و خشک است .ولی قسم اول فزونی دارد.(اته، 1356: 278)

هرچند در زبان فارسی شباهتی میان شکل و ریشه دو واژه تاریخ و داستان نمی بینیم. اما شباهت های معنایی این دو همواره مطرح بوده است. در بسیاری از متون تاریخی ادبیات فارسی روایت تاریخ را با اصطلاحاتی مانند حکایت، داستان، قصه و مانند این ها نام گذاری می کردند. برای مثال در بسیاری از نسخه های تاریخ بیهقی، سرفصل ها با واژه حکایت آمده اند چون حکایت بردار کردن حسنک. چنانکه در نخستین عبارت این روایت، مؤلّف از اصطلاح قصه استفاده کرده است: « فصلی خواهم نبشت در ابتداي این حال بر دار کردن این مرد پس به شرح قصه شد. امروز که من این قصه آغاز می کنم....»(بیهقی، 1383: 226)

نظام زبانی در متون تاریخی -ادبی فارسی:

از آنجا که نویسندگان متون تاریخی فارسی اغلب از بین دبیران بودند، به فنون نگارش آگاه بودند به مقولهٔ زبان توجه ویژه داشتند. آنان با استفادهٔ ماهرانه و صناعتمند از زبان، در پی خلق شکل و فرم خاصی بودند. در این آثار، زبان، مادهٔ کار است و همگام با سبک هاي ادبی از نثر مرسل به نثر فنّی و مصنوع و زبان شعر گراییده است. تا جایی که بسیاري از متون تاریخی فارسی در زمرهٔ شاهکارهاي ادبی قرار گرفته اند. در تاریخ بلعمی و تاریخ سیستان زبان در ظاهر، تنها وسیلهٔ انتقال معنا و گزارش تاریخ است و از فنون ادبی بیشتر به فنّ معانی براي ایجاد بلاغت نحوي اثر، توجه شده است .در تاریخ بیهقی، ساختار زبانی با صناعات ادبی می آمیزد، ایجاز معتدل در کنار کاربرد مناسب صنایع ادبی، گزارش هاي خشک تاریخی را در هیأتی ادبی-تاریخی نوشتاري درآورده است. این موضوع سبب شده، ترکیب تاریخ و ادبیات در کامل ترین شکل ممکن، محقّق شود. در متون تاریخی فارسی هر چه به قرون متأخّر نزدیک میشویم گرایش به فنّ بیان بیشتر می شود. بهره گیري از زبان دیگر صرفاً براي انتقال معنا نیست، بلکه چگونگی بیان سخن و انتقال معنا ارزش پیدا میکند و متون از نظر محتوا و شیوه و فرم بیان از گزارش تاریخی محض فاصله میگیرند .همچنین در این آثار، علاوه بر هدف اصلی تاریخ نویسی، مقصود نویسنده که هنرنمایی و به نوعی تفاخر در فنّ نویسندگی تلّقی می شود، نیز به چشم می خورد. در تاریخ جهانگشاي جوینی، تاریخ وصاف و نفثه المصدور، با نثر متکلّف و مصنوع سروکار داریم که نویسندگان آنها با کاربرد تعقیدات لفظی و ابهامات معنایی اي که بوجود آوردند و نیز استفاده از ترکیبات ادبی با واژگان ثقیل عربی و مغولی، اطناب و ابهام را به گزارش تاریخی وارد کرده اند. همچنین کاربرد بیش از حد آرایه هاي ادبی، فرم نوشته هایشان را از یک اثر تاریخی صرف به اثري ادبی مبدل کرده و تاریخ را به نوشتاري شعرگون نزدیک کرده است. به این ترتیب می توان گفت در آثار تاریخی زبان فارسی با تغییر نقش و کارکرد نظام زبانی مواجه هستیم .زبان که در آثار تاریخی اولیه، نقش اطلاع رسانی و ارجاعی داشت به مرور نقش ادبی و جمال شناسانه به خود گرفت مانند تاریخ وصاف و حتی در برخی از آثار، زبان نقش عاطفی را برعهده گرفت، مانند تاریخ جهانگشاي جوینی. در زبان فارسی، این تغییر نقشها به مرور و همگام با تغییرات سبکی، عامل یگانگی تاریخ با ادبیات می شوند. زیرا عمده ترین وجه ادبی بودن یک اثر، کاربرد ادبی زبان در آن است. تغییراتی که به تدریج نثر بلعمی را به نثر شاعرانهٔ وصاف تبدیل کرده، کارکرد زبان را تغییر می دهد و زبان را از نقش پیام رسانی کارکرد ارجاعی به زیبایی هنري و ابهام

معنایی کارکرد ادبی آن می کشاند و این آثار را از نثر به نظم متمایل میکند. از عناصري که در تواریخ فارسی، استفاده از آنها زبان عادي علمی را به زبان ادبی تبدیل میکند، می توان به چند مورد اشاره کرد:

-واژگان و ترکیبات نحوي

-بعد موسیقیایی؛ یعنی وزن درونی و بیرونی در نظام زبانی

-بعد تخیلی؛ یعنی کاربرد وسیع انواع صور خیال

-بعد عاطفی که از طریق ایجاد نوعی پیش زمینهٔ مشترك بین اثر و خواننده به وجود می آید. این مورد، از طریق آوردن اسطوره ها که نوعی باورهاي عامیانه است در تاریخ هاي فارسی تجلّی می یابد. استفاده از ظرفیت اسطوره اي در نظام زبانی متون تاریخی فارسی، توانسته وقایع تاریخی را بهتر و سریعتر در ذهن مخاطبان ترسیم کند و به عامل دوم پیوند تاریخ و ادبیات، یعنی بازنمایی، بینجامد.

بازنمایی روایی اساطیر در متون تاریخی -ادبی فارسی:

روایت، شکلی از بیان و نوعی از بازنمایی دنیایی محتمل است. هر روایت عناصري دارد که در بررسی روایی باید به آنها توجه کرد .عناصر اصلی روایت عبارت است از :موضوع و درونمایه، پیرنگ، راوي و زاویه دید آن، زمان و مکان رخدادها، شخصیتها و پردازش آنها، شیوهٔ گفتگوها، لحن روایت، فضاسازي و حال و هواي آن، کشمکش و روابط آنها و در نهایت توصیف و صحنه پردازي روایت .این عناصر دقیقاً در متون تاریخی فارسی هم وجود دارد .تواریخ فارسی به دلیل داشتن تمامی این عناصر در زمرهٔ قالب روایی قرار می گیرد .این آثار شروع، میانه و پایانی منسجم دارند .شخصیت هایی اصلی و فرعی دارند و مورخان با مهارت هاي نویسندگی خود در گزارش تاریخی رخدادها، با فضا سازي و صحنه پردازي وقایع تاریخی را در ذهن مخاطب مجسم میکنند .آنان با بیان جزئیات و یا حذف برخی رویدادها براي روایت تاریخ خود ریتم کند یا تند ایجاد میکنند و به خواننده الگویی براي خوانش میدهند .نمونهٔ بارز این شیوه در آثار تاریخ، تاریخ بیهقی است که مورخ با تمام این شگردها توانسته تصویرهاي داستانی از تاریخ دورهٔ خود بیافریند و ویژگی نمایشی به تاریخش بدهد(ر.ك بردار کردن حسنک)

در نگارش متون تاریخی، عامل اصلی تري نیز وجود دارد که آنها را با روایت پیوند میدهد و آن عامل، حضور اساطیر است .اسطوره ها همچنانکه میدانیم روایت هایی از رخدادهاي نخستینه هستند .پس در بطن اسطوره، هم رخداد هست که آن را با تاریخ مرتبط میکند و هم روایت که به آن جنبهٔ ادبی میدهد .در نقد ادبی جدید، اساطیر، به دلیل داشتن زمینه هاي روایی و داستان وارگی همواره مورد توجه قرار می گیرند. چنانکه گفته شده است: اسطوره خود ساختار روایيِ اثر ادبی است. (مکاریک، 1384: 34) از طرفی ریشه یونانی واژه اسطوره (mythos) به معنای پیرنگ، داستان و روایت است که با ریشه یونانی داستان و تاریخ یکی است.(ر.ک احمدی، 1387: 2؛ بهار، 1375: 343) هزارتوي آثار ادبی فارسی در ادوار مختلف تاریخی، انباشته از روایت هایی است که از سویی، به تخیلات بعضاً دور از دسترس اشاره دارد و از سوي دیگر، به بازنمایی واقعیتهاي زندگی افراد پیوند می خورد. متون تاریخی زبان فارسی نیز به سبب ساختار روایيشان، همچون داستان همواره زمینه و بستري براي شناساندن دنیاي واقعی و راهی براي ورود به واقعیت هایی است که غیر قابل دسترس براي تمام افراد جامعه بوده است. براي این هدف به بازنمایی از دنیاي اطرافشان می پردازند. تاریخنگاران ایرانی براي بازآفرینيِ رخدادهاي گذشته از ظرفیت هاي اسطوره اي استفاده کرده اند زیرا اسطوره ها آیینه هایی هستند که تصویرهایی را از ورای هزاره ها منعکس می کنند و آنجا که تاریخ و باستان شناسی خاموش می مانند اسطوره های به سخن در می آیند. و فرهنگ های آدمیان را از دور دست ها به زمان ما می آورند و افکار مردمانی ناشناخته را در دسترس ما می گذارند.(هینلز، 1373: 9) به این ترتیب، استفاده از اساطیر در تاریخ نگاري، از سوي مورخان ایرانی، می تواند به صورت آگاهانه و براي بازنمایی واقعیت یا رخدادهاي گذشته هاي دور باشد.

ارتباط تنگاتنگ اسطوره و تاریخ، درهم شدگی آن دو در متون کهن فارسی، به گونه اي است که تشخیص بین اسطورهاي بودن یک رخداد از تاریخی بودن آن دشوار می شود .این درج تاریخ اسطورهاي بخصوص در تواریخ عمومی کهن بیشتر رخ می دهد. مطالب اینگونه تاریخ ها به طور معمول از آغاز خلقت آدم(ع)شروع می شود. اما در بخش هایی خلقت انسان نخستین؛ یعنی کیومرث را با آدم یکی دانسته اند؛ تا جایی که تمییز اسطوره و تاریخ ممکن نیست .به عنوان مثال، در تاریخ بلعمی چنان تاریخ و اسطوره درهم تنیده شده اند که تفکیک آنها از یکدیگر تقریباً محال است .در همین تاریخ در ادامه پادشاهی پیشدادیان می آید، به کیانیان میرسد، تا روزگار داراب بن بهمن که اندك اندك تاریخ و اسطوره از هم جدا میگردد و با ورود اسلام، وضوح وقایع تاریخی بیشتر می شود .این تاریخ در واقع نمایندة یک اثر اسطوره اي – تاریخی است. همین تلاقی در

تاریخ سیستان و تاریخ گردیزي هم می افتد.(تاریخ سیستان، 1375: 3؛ گردیزی، 1363: 32) از سوي دیگر، بازنمایی واقعیت از طریق اسطوره ها، متون تاریخی زبان فارسی را به خوانشی مبتنی بر تخیل میرساند که وجهۀ ادبیات را در این متنها برجسته تر میکند .تا جایی که به نظر میرسد، در نگرش مورخان کلاسیک ایران، تاریخنگاري بیشتر از آنکه به مثابۀ یک پیشۀ علمی تلقّی شود، تجربۀ ادبی -هنري بوده است .این ویژگی بخشی از سنّت تاریخ نویسی در ایران است .مثلاً تاریخ هاي نوشته شده در عهد مغول تا دورۀ افشاري از خصلت ادبی بالایی برخوردار بوده اند. نکته اي که دربارۀ اسطوره و تاریخ هاي فارسی باید ذکر کرد، حالت قصه گونه اي است که اسطوره به تاریخ هاي فارسی می دهد که به سومین عامل پیوندساز تاریخ و ادبیات، یعنی روایت می انجامد.

تاریخ نهفته در متون ادبی رمزی و طنزآمیز:

تاریخ به شکل های مختلف راه خود را در آثار ادبی باز کرده است. استبداد سیاسی در برهه هایی از تاریخ، نویسندگان و مورخان را از بیان واقعی و درست اوضاع سیاسی و اجتماعی باز می داشت .از سوی دیگر برخی از دوره های تاریخ ایران، به مانند دوران فترت پس از فروپاشی حکومت ایلخانان، آن چنان مملو از کشتار و هرج و مرج و ناامنی ناشی از درگیری حکومت های متعدد محلی است که نا امیدی و دلمردگی بر فکر و جسم و روح مردم چنگ انداخته بود. در چنین شرایطی بود که نویسندگان به ادبیات رمزی و طنز پناه می بردند و تلاش می کردند اوضاع اجتماعی و سیاسی خود را به نحوی بیان کنند که هم جان خود را حفظ نمایند و هم با نشاندن لبخندی بر لبان توده های مردم، مرهمی بر زخم آنان نهاده باشند و هم از طرفی کتاب هایشان هم در معرض نابودی قرار نگیرد و برای نسل های بعد باقی بماند. پیشینه طنز در تاریخ ادب فارسی را در نخستین سال های دوره اسلامی می توان مشاهده کرد. قدیمی ترین نمونه های طنز و هجو در شعر دری ارتباط تنگاتنگی با وقایع تاریخی دارند. از نمونه های بارز این اشعار، سروده های مردم بخارا در ضد عشق بازی های سعید بن عثمان سردار تازی و خاتون بخارا است.(زرین کوب، 1351: 142) یا هجویه یزید بن مفرغ شاعر یمنی در هجو عبیدالله بن زیاد بن ابیه و مادرش سمیه که شرح آن در تاریخ سیستان آمده است:

آب است و نبیذ است عصارات زبیب است سمیه روسپیذ است.(تاریخ سیستان، 1352: 95)

در روزگار حکومت غزنویان نیز به جهت ظلم و بی دادگریهای فرمانروایان آن، بازار طنز و هجو رونق گرفت. در لطائف الطوایف آمده است: زن طلخک فرزندی زایید. سلطان محمود از او پرسید که چه زاده است. گفت: از درویشان چه زاید جز پسری یا دختری؟ گفت مگر از بزرگان چه زاید؟ گفت: بدکاری، ناسازی، ظالمی، خانه براندازی(مینوی، 1358: 136) در دوران سلجوقی هم به علل فراوان از جمله نابسامانی های اجتماعی و اخلاقی، ناخشنودی اندیشمندان از روزگار و اجتماع، ناتوانی حکام در شناخت سره از ناسره در عرصه ادب و فرهنگ، بازار هجو و هزل هم پای مدح و ثنا رونق گرفت. اما قرن هشتم در تاریخ ایران از لحاظ ناامنی اجتماعی و بی ثباتی سیاسی یکی از دوره های کم نظیر ایران می باشد .در چنین شرایطی بود که در این قرن طنز فارسی به اوج خود رسید. عبید زاکانی(وفات771ق) نخستین کسی است که آثار مستقل طنز را در ادبیات فارسی پدید آورده است. مهمترین اثر او، رساله اخلاق الاشراف نقد هنرمندانه و دقیقی بر اخلاقیات حاکم بر روزگار اوست. آثار طنزآمیز دیگر او نیز چون رساله تعریفات، ریش نامه، صدپند، رساله دلگشا، که مجموعه ای از لطایف کوتاه به فارسی و عربی است در زمینه شناخت تاریخ روزگار او، از جمله منابع مهم است. چون عمده انتقادات عبید متوجه طبقات حاکم جامعه است و نمی توانست فساد اخلاقی و تباهی و دزدی و رشوه و تجاوز این طبقه را آشکارا و با بیان جدی بیان کند، ناچار به هزل و طنز پناه می برد. دوران پختگی و کمال عمر او مصادف بود با دورانی از تاریخ ایران که اصلی ترین ویژگی آن هرج و مرج سیاسی، آشفتگی اجتماعی و بحران اقتصادی است. اضمحلال حکومت ایلخانان مغول که از سال 736 ق. آغاز شد و بعد از درگیری حکومت های محلی با یکدیگر، دست کم سه دهه پایانی عمر عبید را در برمی گیرد. عبید در همه آثار خود شرایط جامعه خود را به باد انتقاد گرفته است. برای نمونه دو حکایت او را می آوریم:

«دهقانی، در اصفهان، به در خانه خواجه بها ءالدین صاحبدیوان رفت .با خواجه سرا گفت: با خواجه بگوی که خدا بیرون نشسته است، با تو کاری دارد .با خواجه به گفت؛ به احضار او اشارت کرد .چون درآمد، پرسید: تو خدایی؟« گفت»: آری .« گفت» :چگونه؟« گفت» : حال آ نکه من پیش، دهخدا و باغ خدا و خانه خدا بودم . نواب تو ده و باغ و خانه از من به ظلم بستدند؛ خدا ماند»

« جنازه ای را بر راهی می بردند، درویشی با پسر بر سر راه ایستاده بودند .پسر از پدر پرسید: بابا !در اینجا چیست؟ « گفت» :آدمی .« گفت:»کجایش می برند؟ « گفت» :به جایی که نه خوردنی باشد و نه پوشیدنی، نه نانی و نه آب و نه هیزم؛ نه آتش، نه زر، نه سیم، نه بوریا، نه گلیم « گفت» :بابا! مگر به خانه ما می برندش.(زاکانی، 1321: صص 224-223)

در قرن هشتم، حافظ به مانند جایگاه شعری اش در طنز آفرینی نیز جایگاه رفیعی دارد. حافظ با درک درست اوضاع و شرایط اجتماعی روزگار، روشنفکرانه ترین واکنش را در برابر فسادها و اغراق های رایج، داشته است. قلمرو طنز حافظ را در سراسر دیوان او، بی هیچ استثنایی رفتار مذهبی ریاکاران عصر را تشکیل می دهد.(شفیعی کدکنی، 1386: 311) عبید و حافظ طنز را زمینه ای برای بیان رندانه آلام بشری و زهرخندی بر مسایل اجتماعی قرار دادند که آثار آنها از نمونه های درخشان طنز در ادبیات فارسی به شمار می آید.

ادبیات رمزی نیز در همین دوره های نبود آزادی های سیاسی پدید آمده است .در این نوع نوشته های ادبی نویسنده از سمبل ها یا نمادهایی برای بیان مقصود خود استفاده می کند .حرف خود را بر زبان پیر زنان و دیوانگان یا دیوانه نمایان می گذارد و یا از قول حیوانات سخن می گوید. در بیان غیر مستقیم و کنایه آمیز و استعاری این نوشته ها، حقیقت تاریخی به صورتی بیان می شود که صاحبان خرد و بصیرت آن را دریابند، بی آنکه کسی به سبب گفتن حقیقت با خطر مواجه شود. یکی از عرصه های مهم استفاده از رمز و تمثیل در ادب فارسی، نوشته های عرفانی یا ادبیات صوفیانه است .منظومه هایی چون منطق الطیر عطار نیشابوری در زمره این داستان های رمزی است .آثار کلامی فرقه های مختلفی که با جریان رسمی و عرفی سازگار نبوده اند هم در پوششی از رمز و تمثیل بیان می شده است .این بیان آنان را از اینکه مورد تعقیب و آزار حکومت قرار گیرند رهایی می داده است.

سیر الملوک ها و اندرزنامه ها:

آداب الملوک ها یا سیاست نامه ها، نو شته هایی هستند که برخی از اندیشمندان و بزرگان علم و ادب و سیاست جهت نشان دادن راه و رسم درست فرمانروایی برای حاکمان زمان خود می نگاشتند .هر چند این منابع نام تاریخ ندارند، ولی از نظر محتوایی برای نوشتن تاریخ اهمیت بسیار دارند .آداب الملوک ها جهت آگاهی از اوضاع سیاسی و اجتماعی دوره ای که در آن تدوین شده اند حایز اهمیت می باشند. هر چند در این کتاب ها نباید به دنبال خبرهای تاریخی درست و معتبر بود، ولی می توان از آنها برای آگاهی از اندیشه سیاسی و روش ها و سیاست های کشورداری در دوره های مختلف استفاده کرد. چون نویسندگان سیاست نامه ها، کتاب خود را برای سلاطین می نوشتند، در کار خود از حکایت های لطیف و دلنشین ادبی استفاده می کردند که هم مطالب کتاب خسته کننده نباشد و هم اثر بیشتری در خواننده بگذارد. یکی از این کتاب ها سیرالملوک یا سیاست نامۀ خواجه نظام الملک طوسی است. سلطان ملکشاه سلجوقی از نزدیکان خود خواست در کار کشورداری اندیشه کنند و بایدها و نبایدهای درگاه و دیوان را بنویسند. ملکشاه همچنین خواست راه و رسم پادشاهان گذشته در این مجموعه ذکر شود تا خاندان سلجوقی آن راه و رسم را بکار بندند. چند نفر از سیاستمداران و نویسندگان هرکدام کتابی نوشتند، ولی تنها کتابی که نظام الملک نوشته بود مورد قبول سلطان قرار گرفت. در این کتاب، ابتدا اصلی کلی که حاکمان باید در کار کشورداری به آن توجه داشته باشند ذکر شده و بعد از آن برای روشن تر شدن موضوع، حکایتی آورده شده است. اندرزنامه ها؛ نیز مثل آداب الملوک ها هستند، با این فرق که اندرزنامه نوشته ای ادبی است، نه تاریخی. این کتاب ها، در توضیح روش و اخلاق کشورداری و شرح اخلاق فردی نوشته شده و دارای زبان و بیان ادبی است. قابوسنامه عنصر المعالی، کیکاووس بن اسکندر بهترین نمونه این کتاب هاست.

جهت آشنایی با وضع حکومت، سازمان اداری، طبقات اجتماعی، اندیشه های سیاسی و مبانی فکری و دیدگاه های حاکم بر دوره های مختلف تاریخی از عمده ترین و معتبرترین منابع تاریخی به شمار می روند. این منابع به خوبی میزان اقتدار حاکم، منبع و میزان مشروعیت آن، و رفتار و توقعات حکومت از مردم را نشان می دهند و همچنین حقوق مردم و وظایف حکومت در قبال آنان را یادآور می شوند. از مهمترین آثاری که در این زمینه نگاشته شده اند، می توان سیرالملوک یا سیاست نامه خواجه نظام الملک طوسی، قابوسنامه عنصرالمعالی، نصیحه الملوک غزالی، آداب الحرب و الشجاعه از محمدبن منصور مبارکشاه و تاریخ

نگارستان قاضی احمد قزوینی را نام برد .در این میان به عنوان مثال قابوسنامه گنجینه ای از اطلاعات سودمند در باب احوال اجتماعی و وضع زندگی طبقات مختلف مردم در عهد تألیف کتاب است و سیاست نامه منبعی معتبر برای تحقیق در احوال اداری اوایل دوره سلاجقه و متضمن بیان وظایف مختلف دبیران و عمال لشکریان آن دوره می باشد. آداب الملوکها گذشته از ارزش تاریخی شان، دارای ارزش ادبی ممتازی نیز می باشند .چرا که نویسندگان این آثار کتاب خود را برای سلاطین می نوشتند، به همین جهت در کار خود از حکایت های لطیف و دلنشین ادبی با نثری زیبا و روان استفاده می کردند تا مطالب کتاب خسته کننده نباشد و همچنین تأثیر بیشتری بر مخاطب بگذارد .در این میان دو کتاب سیاست نامه و قابوسنامه از دیدگاه زبان و ادب پارسی ارزش و اهمیت والایی دارند. سیاست نامه یا سیرالملوک یکی از آثار زیبای فار سی است که مخاطب اگر هم به سبک متون کهن آشنایی نداشته باشد به آسانی مفهوم مطالب را در می یابد و تعبیرات دشوار به ندرت در آن یافت می شود. شعار در این ارتباط می افزاید: نثر کتاب زیبا، روان، ساده، دلکش و خالی از تکلف و پیچیدگی و نزدیک به زبان محاوره زمان خود است .واژه ها و ترکیبات نیکو در آن فراوان است. نثر کتاب از فنون فصاحت و بلاغت بهره مند است، و گاه در جای جای کتاب به عباراتی بر می خوریم که در ایجاز، کم نظیر است.(شعار، 1379: 10) از قبیل « برفتم و این معنی با وی نرمک بگفتم قبول کرد. خرد شدم.»(نقل از همان) سبک کتاب سیاست نامه ترکیبی از تاریخ بلعمی و تاریخ بیهقی است. از حیث روانی و سهولت عبارت و ایجاز شبیه به نثر بلعمی است و از حیث لغات و اصطلاحات تازه، داشتن کنایات و استعارات، مجسم ساختن مطالب، بحث در جزییات و روشنگری اطراف و جوانب هر موضوع به تاریخ بیهقی شبیه است و گاهی ایجازهای لطیف به کار برده است که مایه اعجاب مترسلان و دانشمندان قرار می گیرد.(بهار، ج2، 1370: 96)

قابوس نامه در زبان و ادبیات پارسی اثری است گرانبها، چرا که سرشار از واژه ها و ترکیبات و تعبیرات زیبای فارسی حدود هزار سال پیش است .همچنین گنجینه ای از مثل های رایج روزگار خود و سایر دوره ها است. نثر قابوس نامه از تکلفات منشیانه همچون به کاربردن واژه های سنگین و غیر ضرور تازی، آوردن سجع و صنایع و جمله ها و لفظ های مترادف بر کنار است. (شعار و دیگران، 1372: 106- 107) در رابطه با ارزش تاریخی و ادبی قابوسنامه، ملک الشعرای بهار این چنین می نویسد: علاوه بر فواید عظیمی که از حیث شناسایی تمدن قدیم و معیشت ملی و علم زندگی و دستور حیات در کتاب مذکور مندرج است، باید او را مجموعه تمدن اسلامی پیش از مغول نامید، و همچنین سرمشق بزرگی است از بهترین انشاء و زیباترین نثر فارسی و به جرئت می توان قابوس نامه را در صف نخستین از طراز اول نثر سلیس و کامل و زیبا و مطبوع

فارسی گذاشت.(بهار، 1370: 114) نکته قابل ذکر در باب سیا ست نامه و قابوسنامه این است که سیاست نامه را باید متنی تاریخی-ادبی قلمداد نمود، در مقابل قابوسنامه را متنی ادبی -تاریخی به شمار آورد.

منشآت و مکاتبات:

منشآت و مکاتبات از جمله آثاری هستند که به سختی می توان در رابطه با این که این آثار جزء متون ادبی هستند یا تاریخی، قضاوت نمود. از آن جهت که منشات معمولا به نثری ادیبانه نوشته می شد و منشیان و نویسندگان توانایی ادبی خود را در این قبیل نوشته ها به نمایش می گذاشتند، متون ادبی به شمار می روند. از سوی دیگر اغلب منشآت و مکاتبات از نظر مضمون و محتوا، کاملا در حوزه تاریخ قرار می گیرد و تا حدودی جزء اسناد تاریخی به حساب می آیند .منشآت نمونه کامل نثر و سبک نویسندگی زمان خود به شمار می روند.(بهار، 1370: 2) باید اذعان نمود که در این قبیل نوشته ها تنها انتقال خبر تاریخی مد نظر نبوده است. قریب به اتفاق پدیدآورندگان این آثار هم از ادیبان و شاعران بنام زمان خود بودند. با این حال منشآت برای بازسازی نظام اداره کشور و همچنین روابط میان کشورها برای مورخ اهمیت دارند. این نامه ها در نوشتن زندگی نامه اشخاص و پی بردن به عادات و اخلاق حاکمان، بزرگان و مردم زمان خود از منابع مهم تاریخ محسوب می شوند به عنوان نمونه می توان به التوسل الی الترسل اشاره نمود که کتابی است حاوی منشآت بهاءالدین محمد بن موید بغدادی منشی علاءالدین تکش خوارزمشاه و از نظر ادبی و تاریخی دارای اهمّیت زیادی می باشد. بهاءالدین محمد از نویسندگان نامی ایران است و باید او را در زمره بزرگان شعر و ادب و نویسندگی جای داد. التوسل الی الترسل کتابی است « مشتمل بر حوادث تاریخی و قسمت زیادی از عادات و اخلاق و کیفیات حالات مردم و دربار و امرا و رجال نیمه دوم قرن ششم هجری و نمونه کاملی است از بهترین نثر فنی و درباری آن زمان. (همان، 379)

دیوان شاعران و تاریخ های منظوم:

یکی از مهم ترین منابع مورد استفاده مورخان در تدوین و بازسازی رویدادهای تاریخی اشعار شاعران می باشد .تقریبا در تمامی انواع شعر، می توان مطالبی راجع به تاریخ سیاسی، اجتماعی ، اقتصادی و فرهنگی ایران یافت. شاعران در انواع قالب های شعر فار سی به خصوص قصیده و قطعه از و ضع زمانه خود سخن گفته اند. قصیده های سبک خراسانی از قرن پنجم به بعد، تنها در مدح سلاطین و پادشاهان نبود. در میان انبوه قصاید مدحیه ی سبک خراسانی، قصایدی وجود دارد که بهترین سند در شرح اوضاع اجتماعی روزگار است. در رابطه با تاخت وتاز صحرانشینان در شهرهای خرا سان و آشفتگی و ضع مردم گویاترین توصیف را در قصیده انوری ابیوردی می توان مشاهده نمود که در تاریخ ادبیات فارسی با عنوان نامه اهل خراسان مشهور شده است.(دیوان انوری،1394: 105- 106)

بر همین اساس برخی از مورخان رویدادهای تاریخی را در قالب شعر بیان می کردند. این گروه از مورخان به دلایل و انگیزه هایی از جمله تاثیرگذاری بر روی مخاطب و ماندگاری بیشتر قالب شعر را جهت نوشتن تاریخ بر می گزیدند. در این میان ذوق و استعداد شاعری، انگیزه کسب ثروت، و تشویق امرا و پادشاهان از دلایل عمده این امر بود. از سویی این مورخان شاعر اعتقاد داشتند که انتخاب شعر برای تاریخ، می تواند مخاطبان بیشتری را جذب کند و ماندگاری و انتقال آن به نسل های بعدی، بهتر و بیشتر و راحت تر صورت می پذیرد . منظومه های تاریخی و حماسی در ایران نمونه های فراوانی دارد. خصو صا ایرانیان علاقه مند به تاریخ و تمدن و فرهنگ پارسی و سرودن منظومه ها یا داستان هایی که به زبان شعر بود این سبک را جهت حفظ و انتقال تاریخ ایران زمین و هویت ملی خود برگزیدند. منظومه هایی مانند شاهنامه فردوسی، دفتر دلگشا از صاحب، ظفرنامه حمدالله مستوفی، تیمورنامه عبدالله هاتفی جامی، شاهنامه اسمعیل و شاهنامه شاه طهماسب هر دو از محمد قاسم گنابادی، شاهنامه نادری از علی طوسی، و شهنشاهنامه فتحعلی خان صبا نمونه هایی از تواریخ منظوم به شمار می روند. هر کدام از این آثار نه تنها در حفظ و انتقال تاریخ و فرهنگ ایران سهم بسزایی داشته اند و بازسازی بخش بزرگی از تاریخ ایران مدیون آنها است، بلکه از شاخصه های مهم زبان و ادبیات فارسی نیز به شمار می روند. در این میان بدون شک شاهنامه فردوسی بزرگترین منظومه اسطوره ای و تاریخی ایران، و یکی از شاهکارهای ادبی ایران و جهان می باشد. شاهنامه فردوسی بر اثر نفوذ شدیدی که در میان طبقات مختلف ایران یافت، در تمامی ادوار تاریخی بعد از خود مورد توجه بود و اهمیت مقام ادبی آن

باعث شد که بسیاری از شاعران به تقلید از آن به ساختن منظومه هایی همت بگمارند .علاوه بر این شاهنامه فردوسی در ادبیات دیگر کشورهای جهان نیز به سرعت موثر گشت و آثاری به تقلید از آن بر جای ماند. قدیمی ترین ترجمه شاهنامه در دمشق به دستور ابوبکر بن ایوب در سال 624 ق توسط قوام الدین اصفهانی به زبان عربی صورت گرفت .ترجمه منظومی هم به ترکی در سال 916 ق به دست علی افندی در دست است .همچنین تمام یا قسمت هایی از شاهنامه به زبان های ارمنی، گرجی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، روسی، اسپانیولی، ایتالیایی، دانمارکی، لاتینی، لهستانی، مجارستانی و سوئدی انجام گرفته است.(صفا، 1342: ج1/ 493)زبان و اسلوب بیان فردوسی در بیان افکار، نقل معانی از نثر به نظم، رعایت سادگی زبان و فکر، صراحت و روشنی سخن، انسجام و متانت کلام، به درجه ای از قدرت و مهارت است که سخن او همواره در میان استادان نمونه اعلای فصاحت و بلاغت به شمار می رود. (همان، 495) اهمیت کار فردوسی در ادبیات فارسی تا بدان جاست که اغلب سخن سرایان و بزرگان ادب پارسی همواره او را مورد تحسین قرار داده و اثرش را منحصر به فرد قلمداد نموده اند. نظامی عروضی از بزرگان شعر و ادب ایران در این باره می گوید: فردوسی الحق هیچ باقی نگذاشت و سخن را به آسمان علیین برد و در عذوبت بماء معین رسانید.... من در عجم سخنی باین فصاحت نمی بینم و در بسیاری از سخن عرب هم.(نظامی به نقل از صفا، 495) سرودن اینگونه منظومه ها، از قرن هفتم هجری قمری به بعد بیشتر شد. مغولان به منظومه های تاریخی علاقه زیادی نشان دادند. آنان دوست داشتند کتابهای تاریخ به نظم درآید تا مردم به آن بیشتر توجه کنند و یاد و خاطره پیروزی های آنها ماندگارتر شود گاهی مورخی تاریخ خود را تنها با این انگیزه می نوشت که براساس آن یک منظومه تاریخی سروده شود. در دوره های بعد، به خصوص در دوران حکومت تیموریان و صفویان این شیوه دنبال شد و منظومه های تاریخی فراوانی به وجود آمد.

تاریخ منظوم شهر آشوب ها:

بی تردید زبان فارسی و ادبیات این دوره در بر دارندهٔ مجموعهٔ ذهنی از ارزش ها، هنجارها، نمادها، اعتقادات و احساسات مورخ و جامعه او نسبت به رخدادادهای بیرونی و عینی است.(احمد زاده، 1393: 26) از مشخصات بسیار مهمی که در تاریخ نگاری این دوره وجود دارد و باعث تمایز این دوره با دوره های قبل از

خود شده است، تاریخ نگاری منظوم می باشد .از اواخر قرن ششم، به ویژه از عهد مغول به بعد ، به دنبال رشد تاریخ نگاری، نهضتی در عرصه شاهنامه نویسی تاریخی نیز پدیدآمد و آن ، تاریخ نگاری منظوم بود که در دورة ایلخانی، یکی از گفتمان های مسلط جامعه بود .نهضت تاریخ نگاری منظوم در عهد تیموری هم، به حیات خود ادامه داد، به گونه ای که تأثیر مستقیم، شاهنامه در انتخاب وزن و سبک منظومه های تاریخی عصر تیموری هم انکارناشدنی است. اما در میان همة تاریخ های منظوم عصر تیموری، شهرآشوب ها رونق خاصی یافتند. چراکه تاریخ های محلی منظوم، از هر گونه محدودیت ها و موانعی که تاریخ های دیگر، از جمله تاریخ های رسمی دارند، دور بودند و آزادانه به اوضاع و وضعیت اجتماعی و فرهنگی یک شهر یا منطقه و یا حتی مشاغل گوناگون می پردازند.

شهرآشوب شعری است که در آن، طبقات مختلف، شهر، مثل صنعتگران، پیشه وران و کارگران را توصیف، می کند و این مشاغل را طبقه بندی می نماید که از نخستین نمونه های شهرآشوب می توان به آثار مسعود سعد سلمان، مهستی گنجوی، سیفی بخارایی و لسانی شیرازی اشاره کرد . دهخدا در لغت نامه ذیل تعریف، شهرآشوب می نویسد:

« به هر نوع شاعری که در توصیف، پیشه وران یک شهر و تعریف حرف و صنعت ایشان سروده شده باشد، حتّی اگر عنوان دیگری داشته باشد، همچون شهرانگیز سیفی بخاری موسوم به صنایع البدایع و شهرآشوب لسانی شیرازی که عنوان مجمع الاصناف دارد.»(دهخدا، 1373: ذیل شهرآشوب) رستگار فسایی نویسندة کتاب انواع شعر فارسی ، شهرآشوب را از انواع شاعر غنایی می داند.(فسایی، 1380: 150) همچنین، شهرآشوب به هر نوع شعری که در توصیف، پیشه وران یک شهر و تعریف، حرفه و صنعت ایشان سروده شده باشد، اطلاق می شود، هرچند عنوان دیگری داشته باشد همانند شهرانگیز سیفی بخاری که موسوم به صنایع البدایع است.(گلچین معانی، 1380: 2)

شهر آشوب یکی دیگر از انواع شعر فارسی است .در این نوع شعر، معشوقی توصیف می شد که با حسن و زیبایی خود شهری را بر هم می زد و آشفته می کرد. چون قبل از وصف معشوق، شهری که در آن زندگی می کرد وصف می شد و درباره خصوصیات شهر توضیح داده می شد، این نوع شعر به صورت نوعی تاریخ محلی منظوم درآمد .شرایط تاریخی شهر و امتیازات آن در میان شهرهای دیگر، شغل ها و اصناف شهر و بسیاری از آگاهی های مهم دیگر درباره آن در این شهر آشوب ها ارائه می شود .در این آثار، هم ستایش

شهرها به چشم می خورد و هم نکوهش و بدگویی شهرها و مردم آن وجود دارد .رفته رفته مضمون شهر آشوب ها به توصیف پیشه وران و صاحبان صنایع و حرف شهرها محدود شد .شهر آشوب در ادب فارسی سابقه ای طولانی دارد. نخستین شهر آشوب ها را مسعود سعد سلمان در زندان و در وصف لاهور سرود .این نوع شعر در دوره تیموری رشد و رونق بیشتری یافت و در دوره صفوی به اوج خود رسید .آگاهی های این نوع شعر درباره تاریخ اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی شهرها در کتاب های تاریخی وجود ندارد و مورخان می توانند آگاهی های خود را با استفاده از این شعرها کامل کنند .شهر آشوب هایی درباره تبریز، اصفهان و هرات سروده شده است .شهرآشوب سیفی بخاری به نام صنایع البدایع و شهر آشوب لسانی شیرازی به نام مجمع الاصناف دو نمونه مشهور از شهر آشو ب های زبان فارسی است.

رد پای تاریخ در ادبیات عامیانه:

ادبیات عامیانه شامل انواع مختلف شعرها قصه ها و ضرب المثل ها یکی از سرچشمه های آگاهی تاریخی است .ادبیات عامه یکی از را ه هایی است که مردم هر سرزمین برای نگهداری و حفظ فرهنگ، آداب و رسوم، آیین ها و اعتقادات خود در پیش می گیرند .شعر فولکلور، قصه ها و افسانه های بلند، متل ها یا قصه های کوتاه، ضرب المثل ها، لالایی ها و دیگر انواع این گونه ادبیات، به راستی زبان حال مردمی است که نسل به نسل و طی دوره های مختلف تاریخی فرهنگ خود سینه به سینه روایت و نقل کرده اند و از دستبرد روزگار نگه داشته اند .فرهنگ بازی ها، جشن ها و شادمانی ها، ماتم ها و عزاداری ها جنگ ها و دوستی ها، عشق ها و نفرت ها و دیگر ابعاد زندگی اجتماعی در این ادبیات حفظ شده است. حتی ردپای بعضی رویدادهای سیاسی ثبت نشده و فراموش شده مناطق مختلف ایران در این فرهنگ قابل جستجو است. لالایی های محلی شکوه مادران از ستم کاری و بیداد و دلاوری ظلم ستیزی پدرانی است که در این راه جان باخته اند. یکی از سرچشمه های آگاهی درباره تاریخ اجتماعی و فرهنگی ایران همین گونه از ادبیات است .پژوهش در این زمینه دیگر در گوشه آرام و ساکت کتابخانه ها صورت نمی گیرد، بلکه پژوهشگر برای شناخت این فرهنگ باید به سراغ پژوهش میدانی برود و روستا به روستا و شهر به شهر این فرهنگ را در میان مردم جستجو کند .در قصه ها و ترانه های آذری در آذربایجان، اشارات فراوانی به شاه اسماعیل و شاه عباس صفوی وجود دارد. خاطره قهرمانی های رئیس علی دلواری در مبارزه با اشغال گران انگلیسی، در شروه های تنگستانی حفظ شده است . در بسیاری از لالایی های مردم گیلان می توان ذهنیت اجتماعی آنها را درباره قیام میرزا کوچک خان جنگلی

دید .در ترانه ها و تصنیف های عامیانه مردم فارس و کرمان هنوز نشانه هایی از سلاطین خوشنام زندیه زمزمه می شود.

نتیجه گیری:

پیوند ادبیات و تاریخ در آثار بر جای مانده از تاریخ و ادب ایران آن چنان است که به سختی می توان برخی از متون و آثار منظوم و منثور فارسی را در قالب تاریخ و یا ادبیات تفکیک نمود. در واقع تاریخ و ادبیات در ایران در کنار هم و دوشادوش یکدیگر به پیش آمده اند و هر یک در غنا و تکامل و پایداری آن دیگری نقش داشته اند. برخی از متون تاریخی به مانند تاریخ بیهقی، جهانگشای جوینی، با آنکه به قصد تاریخ نگاری به رشته تحریر درآمده اند، اما خود از شاهکارهای ادب فارسی به شمار می روند. از سوی دیگر شاعران و ادیبان در آثار منظوم و منثور خود به خوبی اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران را منعکس نموده اند و بسیاری از آنان بن مایه های و موضوعات ادبی خود را از جریان ها و وقایع تاریخی اخذ نموده اند. در هم تنیدگی تاریخ و ادبیات در برخی از آثار برجای مانده از تاریخ و ادب فارسی به مانند دو روی یک سکه می باشد. اما نکته پایانی این که لازمه پژوهش در هر کدام از حیطه های تاریخ و ادبیات ایران، مستلزم آگاهی و شناخت از هر دو حوزه می باشد. چرا که یک مورخ علاوه بر اینکه برای استفاده از متون تاریخی نیازمند به دانش ادبیات فارسی می باشد، بایستی این نکته را هم بداند که حجم عظیمی از اطلاعات در آثار ادبی که به قصد تاریخ نگاری تولید نشده اند، وجود دارد که می تواند در بازسازی تاریخ اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ایران موثر افتد. از سوی دیگر یک پژوهشگر ادبیات هم جهت آشنایی با سیر تطور نظم و نثر فارسی و همچنین زمینه ها و علل این سیر تطور باید از تاریخ و گذشته این سرزمین آگاهی و شناخت کافی داشته باشد.

تامل در مناسبات دانش تاریخ و ادبیات گویای رابطه دوسویه و اجتناب ناپذیر این دو علم به ویژه در دوره میانه می باشد. در واقع ادبیات این دوره در واقع نوعی تاریخ نویسی و گزارش ماوقع است مورخ ادبی معاصر برای پیوند با ادبیات گذشته، مرز زمان و مکان را پشت سر می گذارد و متون گذشته را با حال و فضای امروزی خویش فهم و معرفی می کند. اگرچه تاریخ به لحاظ قدمت سابقه ای کهن تر از ادبیات دارد اما در دوره مورد توجه در این پژوهش این دو دانش دادوستد مسالمت آمیزی داشتند و به کمک این دو علم می توان به شریان ارتباطی متون اعصار و جوامع پی برد و به شناخت عمیق و دقیق تر دست یافت. در نتیجه خواه ناخواه مورخ و محقق ادبی در تبیین متون این دوره وارد شبکه در هم تنیده بینامتنی دو علم وارد می شود.

منابع و مآخذ:

##-ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن علی، 1417ق، الکامل فی التاریخ، حققه و اعتنی به الدکتور عبدالسلام تدمری، دارالکتاب العربی، بیروت.

##-ابن جوزی، ابی الفرج عبدالرحمن، 1415، المنتظم فی التواریخ الملوک و الامم، حققه ئ قدم له الدکتور سهیل زکار، دارالفکر، بیروت.

##-اته، هرمان، 1336 ، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه رضازاده شفق، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

##- احمدزاده، محمد امیر، 1393، مبانی تاریخ نگری در اندیشه مورخان شیرازی از سقوط دولت ایلخانی تا پایان تیموریان، جستارهای تاریخی، سال پنجم، شماره1.

##-احمدي، بابک، 1386، رساله تاریخ، تهران، نشر مرکز.

##- اصفهانی، عمادالدین، محمد بن حامد، 1318، تاریخ دوله آل سلجوق، اختصار الفتح بن علی بن محمد البنداری، شرکت طبع الکتب العربیه، مصر.

##- بارتولد، اشپولر و دیگران، 1360، تاریخ نگاری در ایران، ترجمه یعقوب آزند، تهران، نشر گستره.

##- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، 1353، تاریخ بلعمی، تهران، کتابفروشی زوار.

##-بهار، محمد تقی، 1370، 1373،سبک شناسی، ج2-3، تهران، نشر امیرکبیر، چاپ ششم.

##- بیات، عزیزالله، 1377، شناسایی منابع و مآخذ ایران، تهران، نشر امیرکبیر.

##- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، 1368، گزیدة تاریخ بیهقی. ؛تصحیح دکتر دبیر سیاقی، تهران، مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین.

##- بیهقی، ابوالفضل، 1324، تاریخ بیهقی ، به اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض، تهران: بانک ملی ایران.

##- بیهقی، ابوالفضل، 1348، تاریخ بیهقی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران :کتابهای جیبی.

##- بیهقی، ابوالفضل، 1383، تاریخ بیهقی، تصحیح و مقدمه علی اکبر فیاض، چاپ چهارم، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.

##-پاینده، حسین، نامهٔ فرهنگستان، شمارهٔ 27 ، صص: 143 ،« تاریخ به منزلهٔداستان »،(1384)

##- تاریخ سیستان، 1352، 1375، تصحیح ،به کوشش محمد رمضانی، تهران، چاپخانهٔ فردین و برادر.

##-تمیم داری و زینب اسلامی، بررسی مصادیق نظم و بی نظمی براساس نظریات نظم اجتماعی در کتاب تاریخ وصاف، رشد آموزش تاریخ، زمستان 1391- شماره 49.

##- توماس پتر دو برن؛ ترجمهٔ مجدالدین کیوانی.تهران، سخن.

##-حافظ، شمس الدین محمد، 1379، دیوان حافظ، نسخه محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: صائب

##-دهخدا، علی اکبر، 1373، لغت نامه. تهران: دانشگاه تهران.

##- انوری ابیوردی، 1394: دیوان انوری، به اهتمام پرویز بابایی، تهران، نشر نگاه.

##-رستگار فسایی، منصور، 1380، انواع شعر فارسي .شیراز :نوید شیراز.

##- زاکانی، عبید، 1321، کلیات عبید زاکانی، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تهران، بی نا.

##- زرین کوب، عبدالحسین، 1351، یادداشتها و اندیشه ها، تهران: طهوری.

##-زرین کوب، عبدالحسین، 1383،تاریخ ایران بعد از اسلام ، تهران :امیرکبیر، چاپ دهم.

##- سمرقندی، دولتشاه بن امیر علاءالدوله بختی شاه، 1900، تذکره الشعرا، تصحیح ادوارد براون، لیدن، بریل.

##-شعار، جعفر و نرگس روان پور، 1372، گزیده ای از سیا ست نامه و قابو سنامه، تهران :انتشارات دانشگاه پیام نور، چاپ سوم.

##-شعار، جعفر، 1379، گزیده سیاست نامه، تهران: قطره، چ ششم.

##-شفیعی کدکنی، محمدرضا، 1386، زمینه اجتماعی شعر فارسی، تهران :اختران.

##-شفیعی کدکنی، 1376، محمدرضا، نخستین تجربه های شعر عرفان در زبان فارسی درخت معرفت، به کوشش علی اصغر محمدخانی، تهران، سخن.

##- صفا، ذبیح الله، 1342،تاریخ ادبیات ایران، جلد اول، تهران، نشر ابن سینا.

##- طبري، محمدبن جرير، 1352، تاريخ طبري، ترجمه ابوالقاسم پوينده، تهران.

##-گرديزي، ابوسعيد عبدالحسن بن ضحاك بن محمود، 1315 ، تاريخ گرديزي ،تهران، چاپ مطبعۀ اتحاديه.

##- گلچین معانی، احمد، 1380، شهرآشوب در شعر فارسی، به‌کوشش پرویز گلچین معانی، تهران: نشر روایت.

##- مکاریک، ایرنا ریما، 1385، دانشنامۀ نظریه های ادبی معاصر، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران، آگه.

##- منوچهر مرتضوی، 1345، «کیفیت استفاده از منابع ادبی برای مسایل تاریخی» مهر، سال 12، شماره6، شهریور.

##- میرجعفری و عباس عاشوری نژاد، 1386، تاریخ نگاری و تحولات آن در ایران و جهان، تهران : انتشارات دانشگاه پیام نور.

##-میرجعفری، حسین، 1375،تاریخ تیموریان و ترکمانان ، اصفهان :انتشارات دانشگاه اصفهان.

##-مینوی، مجتبی، 1358، نقد حال، تهران :خوارزمی.

##-وراوینی، سعدالدین، 1317، مرزبان نامه، تصحیح محمد عبدالوهاب، قزوینی، کتابخانه تهران.

##- وصاف الحضره(فضل بن عبد الله شيرازي)، 1338، تاريخ وصاف، تهران، ابن سينا.

##-هینلز، جان، 1373 ، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و دیگران. تهران، چشمه.

##- یارشاطر احسان ودیگران، 1389، تاریخ و ادبیات فارسی/ به قلم گروهی از ایرانشناسان؛ ج 1: ویراستهٔ یوهانس

Anahita
A Research Journal of Persian Language, Literature Art & Culture
No. 08, Annual 2021, pp 83-101

آناهیتا
مجله علمی- پژوهشی زبان، ادبیات، فرهنگ و تمدن فارسی
شماره ۸، سالنامه ۲۰۲۱ ، میلادی، صص ۱۰۱-۸۳

20.1001.1.25197126.2021.8.12.4.9

Education of Children and Youth in the Poetry of Iqbal-e-Lahori

***Humaira Shahbaz**

Abstract:

Education is the foremost objective of the children's literature. Like World class Children literature, Urdu and Persian also have a rich literary history. Iqbal-e-Lahori, an eminent poet of Urdu and Persian from the Islamic world , presents his experiences in the form of prose and poetry for the education of the of society. Iqbal considers individuals especialy the youth as the main strength and the fate of a nation. Throughout Iqbal's works, his explicit audience is youth, but he has never neglected the importance of educating children too.

In this article, Iqbal's place in the educational literature of children and youth will be discussed, as for what kind of poetry he has written to educate them. In this case, inclusion of Iqbal's poetry in the educational curriculum for children and youth in Iran and Pakistan has also been reviewed. In this research, descriptive method is used to study the subject matter in both qualitative and quantitative manner. This study is delimited his whole works produce in both languages or some soecific poem etc. This study is important to comprehend the thoughts of a world class poet, the national poet of Pakistan who is equally popular in Iran, so as to taken his thought in consideration seriously for the education of youth and children.

Keywords: Iqbal, education, children literature, youth, Urdu, Persian, Iran, Pakistan, curriculum.

آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان در شعر اقبال لاهوری

*حمیرا شهباز

چکیده:

آموزش و پرورش، هدف اصلی ادبیات کودک و نوجوان است. جهان شرق و غرب یک سابقهٔ روشن در ادبیات کودک و نوجوان دارد. اقبال لاهوری، شاعر بی‌مانند جهان اسلام، شاعر تمام قشرهای جامعه، تجارب و اندوخته‌های خود را به شکل نثر و شعر نغز برای آموزش و پرورش افراد جامعه بیان کرده است. اقبال افراد را قوت اصلی یک ملت می‌داند و سرنوشت اقوام را به‌ویژه در دست جوانان می‌بیند. او برای آموزش و پرورش افراد جامعه، به افراد هر طبقه از طفلان گرفته تا نوجوانان، جوانان و پیرسالان، خطاب می‌کند.

آموزش و پرورش یک انسان باید از خُردسالگی شروع شود. عادات و اطوار و خصایل نجیب را از کودکی می‌توان شامل شخصیت فرزندان کرد. در سراسر کلام اقبال، مخاطب صریح اقبال، نوجوانان هستند ولی او هیچ وقت از اهمیت آموزش و پرورش کودکان صرف‌نظر نکرده است. اقبال یک شاعر جهانی است که جایگاه بلند وی در ادبیات عالم شناخته شده است. در این مقاله جایگاه وی در ادبیات آموزشی کودکان و نوجوانان بحث خواهد شد که وی چه نوع شعر برای کودکان و نوجوانان سروده است. در مورد سهم اقبال در نصاب آموزشی کودکان و نوجوانان در ایران و پاکستان هم مروری به عمل آمده است. برای این بررسی تمام آثار منظوم اقبال چه اردو، چه فارسی در نظر گرفته شده است؛ چون در این زمینهٔ بسیار مهمِ آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان، آشنایی کامل با افکار یک شاعر جهانی و یک عالم اسلام و شاعر ملی پاکستان که در ایران نیز شناخته می شود، ضروری است تا در آموزشگاه‌ها نیز از آن به نحو خوبی استفاده شود. در این تحقیق با استفاده از روش توصیفی، شعر فارسی و اردوی اقبال پیرامون "آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان" بحث شده و بعد از بررسی و تحلیل کیفی و کمّی آن، دیدگاه و جایگاه اقبال در مورد ادبیات کودک و نوجوانان مطرح شده است.

کلید واژه‌ها: آموزش و پرورش، کودکان و نوجوانان، اقبال لاهوری، پاکستان، ایران.

* مربی ارشد، شعبه فارسی دانشگاه ملی زبان های نوین، اسلام آباد-پاکستان hshahbaz@numl.edu.pk

مقدمه:

بنیادی‌ترین حق بشر، آموزش و پرورش درست است. بدون تربیت اخلاقی، آموزش ناتمام و غیرمؤثر است. تمام رشته‌های علمی آموزشی، برای پیشرفت مادی بشر لازم هستند؛ ولی برای رشد ذهنی، فکری و اخلاقی، ادبیات نقش مهم‌تری دارد. به همین علت ادبیات را از آغاز شامل نصاب علمی نوآموزان می‌کنند؛ مثلاً علوم فیزیکی و کیمیایی می‌آموزد که چه طور بمب هسته‌ای ساخت؛ ولی علوم انسانی نظیر ادبیات می‌آموزد که آیا آن را به کار باید آورد یا نه؟

آموزش، یک عمل جاری است از مهد تا گور، می‌توان علم اندوخت. سال‌های نخستین عمر یک کودک، برای آموزش و پرورش مهم‌ترین بخش عمر آن‌هاست؛ پس اگر کارکرد ادبیات در آموزش و پرورش انسان بسنجیم، "ادبیات کودک و جوان" مهم‌ترین نوع ادبیات است. اگر کودکان و نوجوانان سرمایهٔ یک ملت می‌باشند، ادبیات "سرمایهٔ" زبان آن ملت است. اقوام پیشرفته زبان پیشرفته دارند و برای آموزش و پرورش افراد جامعه، ادبیات یک ملت پیشرفته، حتماً "ادبیات کودک و نوجوان" نیز پیشرفت می‌کند.

صوفی غلام مصطفی تبسم، اسمعیل میرتهی و مولانا الطاف حسین حالی و علامه اقبال بعضی از شعرای بزرگ پاکستان و هند هستند که در ادبیات کودک و جوان به زبان اردو و فارسی سهم داشتند. امروز اسامی آنان در کتب تدریسی و شعر آنان در ذهن و دل مردم ثبت است.

پیشینهٔ تحقیق:

یونس حسرت به زبان اردو یک اثر دوجلدی در موضوعات حکایات اقبال (برای کودکان) و (حکایات اقبال برای نوجوانان) به رشتهٔ تحریر آورده است که شرح تمام حکایات در شعر اقبال است. یک مجموعه‌ای به عنوان "اقبال لاهوری در کتاب‌های درسی جمهوری اسلامی ایران"، با مقدمهٔ آقای غلام‌علی حدادعادل به جایگاه اقبال در کتاب‌های آموزشی ایران اشاره دارد؛ اما شعر سراسر فارسی و اردوی اقبال پیش از این به این جهت، انواع موضوعات شعر برای آموزش و پرورش کودک و نوجوان و جایگاه آن در نصاب آموزشی ایران و پاکستان بررسی نشده است.

هدف پژوهش:

اقبال لاهوری بی‌هدف شعر نسروده است و هدف اصلی شعرش، چیزی جز اصلاح انسان به طور عموم و آموزش و پرورش مسلمان به شکل ویژه است. با تحلیل کیفی و کمی شعر اقبال، پیام وی برای کودک و نوجوان که آیندهٔ یک ملت می‌باشند، روشن می‌شود و با در نظر گرفتن پیام اقبال مسیر اصلی پرورش و آموزش کودک و نوجوان مشخص می‌شود و در نتیجهٔ شمولیت شعر یک شاعر آفاقی در نصاب آموزشی و عمل بر این نصایح و پند و اندرز پیشرفت مادی و معنوی یک جامع صورت می‌پذیرد.

اگر نقش ادبیات را در شخصیت و روان یک کودک و نوجوان بخواهیم درک کنیم، شخصیت خود اقبال بهترین مثال آن است. اقبال لاهوری در خانواده‌ای چشم به جهان گشود که از تربیت اخلاقی فرزندان غافل نبودند. مادر و پدرش همیشه در فکر تربیت دینی و اخلاقی فرزندان بودند و پس از همان کودکی درک تعلیمات قرآن، عشق الهی و حب رسول، در شخصیت اقبال رسوخ پیدا کرد و آن تخم اخلاق و پند و اندرز در شعرش مثل یک درخت تن آور رشد کرد.

در عهد طفلی، اقبال علاقهٔ فراوان به ادبیات کودک داشت. او شبها با آواز قصه‌ها می‌خواند. (آزاد، ندارد:25) سید میرحسن در سالهای مقدماتی تحصیلات اقبال، در او آتش ذوق زبان و ادبیات عربی و فارسی افروخته بود و همین برخورد او به ادبیات در این خردسالگی شخصیت اقبال را چندان تحت تاثیر گذاشت که او خودش از عهد نوجوانی شروع به شعر سرودن کرد و از آن طریق به کار تربیت افراد ملت خود پرداخت. مخاطب اصلی شعر وی بویژه نوجوانان‌اند و او از تربیت کودکان هم صرف نظر نکرده است.

در حوزهٔ ادبیات کودک و نوجوان، دربارهٔ سالهای دورهٔ کودکی و نوجوانی، این جدول متداول است:

- گروه سنی الف: سالهای پیش از دبستان و سال اول دبستان؛
- گروه سنی ب: سالهای دوم و سوم دبستان؛
- گروه سنی ج: سالهای چهارم و پنجم دبستان؛
- گروه سنی د: دورهٔ راهنمایی؛
- گروه سنی ه :سالهای دبیرستان. (سعادت، 1384: 312)

اگر ادبیات کودک و نوجوان را تعریف کنیم این نوع ادبیات، آثار مکتوب تخیلی و هنرمندانه‌ای است که یا برای کودکان و نوجوانان نوشته شده باشد، یا بدون چنین قصدی، چنان خلق شده باشد که توجه و علاقهٔ آنان را برانگیزد. (همان:311) نویسندهٔ ادبیات کودک و نوجوان، کسی است که با قصد قبلی و در نظر گرفتن مخاطبی از پیش تعیین شده اثر خود را خلق می‌کند یا کسی است که بدون در نظر گرفتن مخاطبی معیّن می نویسد؛ اما بعدها اثرش یا به سنجش ناقدان و کارشناسان ادبیات کودک و نوجوان و یا به ذوق و سلیقهٔ خود کودکان و نوجوانان پسندیده و پذیرفتهٔ بچه‌ها شده است. (همان:312) شخصیت اقبال از حیث نویسندهٔ ادبیات کودک و نوجوان بر هر دو این شرایط صادق می‌آید. بخش عمده از شعر اقبال برای کودک و نوجوان است.

آزادی معنوی، مثل آزادی اجتماعی خود به خود حاصل نمی‌شود. به عقیده روانشناسان، کودکان بین سنین سه تا ده ساله، قدرت فوق‌العاده‌ای برای پذیرش هنر دارند. (موتیاشو، 1372 :39) از حیث ارزش ادبی، ادبیات کودک و نوجوان از ادبیات بزرگسالان اصل اندک مایه‌تر نیست. (سعادت، 1384: 312).هر چند دوران جدید را دورهٔ زوال کودکی نام نهاده‌اند. بچه ها هم آسیب‌پذیرند و هم تاثیرپذیر. جمعیت کودکان بیشتر است و آنان اوقات فراغت بیشتری دارند. وقتی هنرمندان به این نوع ادبیات می‌پردازند فضای بازتر و آزادی بیشتر دارند. آزادی بازی و تخیل، باورداشتن، آرزوکردن. چون بزرگسالان امید را به تمسخر می‌گیرند اما کودکان هنوز امیدوارند و به آینده ایمان دارند" (ماچادو، 1372: 33،32). پس اهمیت ادبیات کودک، با توجه به این محورها، روشن‌تر است.

الف : ویژگی‌های ادبیات کودک و نوجوان اقبال:

شعر کودک و نوجوان اقبال سه صفت اصلی دارد.

اول این که شعر اقبال آهنگین و آمیخته به موسیقی است، مانند: سرودهای ملی و مناجات منظوم اقبال. دوم، شعر اقبال شور انگیز، شوق انگیز و احساس‌انگیز است، مانند: منظومه‌های تاریخی چون: "فاطمه بنت عبدالله "، "شکوه" و "جواب شکوه" (اقبال، 2007: بالترتیب 193،243، 228) و غیره . سوم اینکه شعر اقبال گویا و بیانگر است، مثلاً پند و اندرز را از طریق حکایات و قصه‌های تاریخی و جالب را بیان می‌کند مانند،" حکایت سلطان مراد و معمار در معنی مساوات" (اقبال، 1363: 153)

اقبال خود در مجموعهٔ شعر خود بعضی عناوین را مشخص ساخته است که این منظومه به ویژه برای کودکان یا نوجوان است. او بویژه در شعر کودکان و جوانان را مخاطب کرده است حتی عناوین بعضی

از منظومه‌های او این نوع ادبیات را مشخص می‌کند. مانند:"بچه کی دعا" (مناجات کودک)، "هندوستانی بچوں کا گیت" (ترانۀ کودکان هند)،"خطاب به نوجوانان اسلام" (اقبال، 2007: بالترتیب 66، 113، 207)و غیره.

ترجمۀ کتاب نقش مهمی در ایجاد شناخت و ارتباط میان کودکان جهان دارد. برخی از منظومه‌های اقبال که از قبیل "ادبیات کودکان" است ماخوذ از شعر شعرای انگلیسی است؛ مثلاً منظومه اردوی اقبال "ایک پرندا اور جگنو" (یک پرنده و کرمک شب تاب) (همان:118) ماخوذ از شعر ولیم کوپر به عنوان " A Nightingale and Glow worm" است. (زیب النساء،2006، ج 1 :472)

کودکان خوانندگان ساده‌ای نیستند، بی‌هدفی را در کتابها دوست ندارند .(شریف،1372: 158). غرض اقبال از شعر سرودن فقط بازی با کلمات و بیان تعبیرات شاعرانه و سخن‌پردازی نیست؛ بلکه غرض اصلی شاعری او اصلاح فرد و جامعه، بیداری شرق، تجدید اعتلای اسلام و وحدت مسلمانان است." (صفیاری، 1985، ج2: 12) نیز (مقتدری، 1326:94) هدف ادبیات کودک و نوجوان بیشتر تعلیم و تربیتی است و همین هدف، هدف اصلی شعر اقبال است. محتوای بیشتر منظومه‌های اقبال برای کودکان و نوجوانان اخلاقی است. شعر طولانی باعث خستگی و ملال کودکان می‌شود، هر چند بیشتر منظومه‌های اقبال خیلی طولانی‌اند مانند"مسجد قرطبه"،"والده مرحومه کی یاد میں" وغیره که مشتمل بر بیش از صد بیت است، اما قوت جذب کودک و نوجوان را در نظر داشته اقبال برای آنان به این طوالت منظومه‌ها نپرداخته است.

ب: انواع ادبیات کودک و نوجوان اقبال:

همان طوری که کودکان و نوجوانان متعدد و متنوع هستند، شعرهای موردپسند آنها هم متعدد و متنوع است. (شریف،1372: 158) ادبیات کودک و نوجوان مانند دیگر ادبیات یا منثور است یا غیر منثور. ادبیات منثور مشتمل بر ادبیات داستانی (قصه، داستان)؛ ادبیات نمایشی (نمایشنامه، فیلمنامه)؛ نثر ادبی (قطعۀ ادبی، انشا) است. ادبیات غیر منثور شامل شعر، قصۀ منظوم، منظومه است. (سعادت، 1384: 313)

ادبیات منظوم برای کودک و نوجوان به نسبت به ادبیات منثور خیلی فروان است. در نظر آقای دکتر خانلری شعر تالیفی از کلمات است که نوعی وزن در آن بتوان شناخت. (شریف،1372: 155) شعر کودک و نوجوان هر دو عامل شعر، هم زیبایی کلمات و هم زیبایی افکار دارد. شعری که برای کودکان گفته می‌شود، برای بزرگسالان نیز هست، زیرا هر کودکی بزرگ و بزرگسال می شود. (همان :158)به گفتۀ ژاک شانترو: "کودکی را می توان دوران طلائی شعر نامید." (شانترو، 1372: 203) مهمترین نقش شعر اعلام این حقیقت

است که دوران طلایی شعر، یعنی کودکی، در وجود یک یک ما نهفته است". (همان:206) نخستین برخورد کودک با گفتار شاعرانه، شنیدن سرود تپش قلب مادر پس از تولد است لالايي‌ها، سرشارترین عاطفه را در خود دارند. این کلام موزون که مادر براي كودك خود مي‌خواند، پایه و بنیان شعراست. اليسو دي يگو درست مي‌گويد: "كودكان در دنيايي از شعر زندگي مي‌كنند". (معتمدی،1395: (http://www.yamininejad.com/fa

تقسیم بندی انواع ادبیات کودک و نوجوان اقبال به قرار زیر است:

1. ادبیات منثور اقبال برای آموزش و پرورش کودک و نوجوانان:

فقط دو اثر به نثر از اقبال برای کودک و نوجوان به ما رسیده است. یکی از آن *تاریخ هند* است. اقبال این کتاب را برای دانشجویان و دانش‌آموزان دبیرستان‌ها به زبان اردو تالیف نمود و در سالهای 1913-14 م جزءکتب درسی مدارس پنجاب بود. (فریدنی، 1370: 56) اثر منثور دوم، *آئینه* عجم است. این تالیف اقبال مشتمل بر گزیده های نظم و نثر فارسی بود. این کتاب درسی را اقبال برای دانش آموزان دبیرستان تالیف کرده بود. (آزاد، ندارد: 88)

2. ادبیات غیر منثور اقبال برای آموزش و پرورش کودک و نوجوانان:

ادبیات غیر منثور یعنی ادبیات منظوم اقبال برای کودک و نوجوان را نیز می‌توان بیشتر گروه بندی کرد، مانند: حکایات تاریخی، حکایات حیوانها، حکایات فلسفی، شعرظریفانه، حکایات پندواندرز، حکایات قهرمان ها، سروده های ملی و مناجات وغیره.

2-1: قصه و حکایت: عنصر قصه و حکایت در شعر، علاقه کودکان را جلب می‌کند. (شریف،1372: 160) برای مداومت فرهنگ لازم است که کار نسل‌های گذشته را محترم بشماریم. ماکسیم گورکی می گوید: "بیایید گذشته شگفت‌انگیز خود را، رنجها و پیروزی‌های خود را، اشتباهات و شکست‌های خود را، با صداقت و سادگی برای بچه ها نقل کنیم، ... با آنان از امیدهای خود حرف بزنیم". (سهراب، 1372: 16) حکایات تاریخی را در شعر اقبال می‌توان دید. اقبال شاعر افسانه‌پرداز نیست؛ بلکه او اساس شعر خود را بر سرگذشتهای بشری گذاشته است و دربارۀ وقایع گذشته و حال نگاه دقیقی دارد، چنانچه اشاراتی به حوادث تاریخی تا حدی در سراسر آثار او به چشم می خورد. (اکرام، 1982: 155-156) علامه اقبال نوجوانان را امید آرزوهای ملت می

شمارد که سازندۀ فردا هستند. او برای کودکان و نوجوانان هم مثالی از وقایع تاریخی بیان می کند. مثلاً در یک منظومه به عنوان"غلام قادر روهیله" (اقبال، 2007: 246) اقبال جوانان را درس غیرت و حمیت می‌دهد. اگر به دفاع ملت نگاه کنیم دختر یازده سالۀ عرب، که در منظومه"فاطمه بنت عبدالله" ذکر شده، بهترین مثال دختری است از تاریخ اسلام که در جنگ طرابلس بسال 1912م جان خود را برای حفظ ملت ایثار نمود. چنانکه اقبال می گوید:

فاطمہ تو آبروئے امت مرحوم ذرہ ذرہ تیری مشت خاک کا معصوم ہے

(همان:243)

ترجمه : فاطمه تو آبروی امت مرحوم هستی، ذره ذره ازمشت خاک تو معصوم است؛ ای حور صحرائی! این سعادت در بخت تو بود، سقائی غازیان دین در بخت تو بود

یکی از نقش‌های شعر، دادن پیام های اخلاقی است و نتیجه‌گیری اخلاقی که کودکان از شعرها می-کنند تا آخر عمر با آنها باقی می ماند. همین ویژگی شعر اقبال است که آن شعر اقبال که در کودکی خوانده بودیم هنوذ در دل و ذهن ما ثبت است. منظومه‌ها دارای پند و اندرز خیلی فراوان است. اقبال این نوع شعر بیشتر برای نوجوان سروده است، مانند: "ایک نوجوان کے نام "(بنام یک نوجوان) (همان:248) ، "جاوید کے نام" (بنام جاوید) (همان:243) "طالب علم" (دانشجو) (همان:207) ،"خطاب بہ جوانان اسلام" ،بڈھے بلوچ کی نصیحت بیٹے کو(پند پیر مرد بلوچ به پسرش) ،"جاوید سے" (به جاوید). این منظومه را اقبال موسوم به پسرش کرد. در این منظومه، در یک بیت فارسی اقبال به او نصیحت می‌کند:

غافل منشین نه وقت بازی است وقت هنر است و کار سازی است

(همان:600)

بعضی حکایاتی هم است که درس اخلاقی دارد. مانند: "بچوں کے لیے چند نصیحتیں" (چند نصیحت برای کودکان)، (اقبال، 2006 :144)"حکایت شیر و شهنشاه عالمگیر رحمۀ الله علیه"، (اقبال، 1376: 148)"حکایت بوعبید و جابان در معنی اخوت اسلامیه"،(اقبال، 1376: 152) "حکایت سلطان مراد و معمار در معنی مساوات" (اقبال، 1376: 153). مثلاً در"حکایت الماس و زغال" در این حکایت اقبال درس پختگی و استحکام می دهد. اقبال می گوید:

در صلابت آبروی زندگی است ناتوانی نا کسی نا پختگی است

(اقبال، 1376: 121)

حکایات شاهان و شهزادگان همیشه توجه کوکادن و نوجوانان را جلب می‌کند. اقبال هم حکایاتی از آنها برای کودکان به رشتۀ نظم در آوده است. مثلاً :"پھولوں کی شہزادی" (شهزادۀ گل ها)یک حکایت فرضی است، اما حکایاتی، مانند: "غلام قادر روهیله" در بارۀ شهزادگان تیموری، و "معزول بادشاه" داستان پادشاه ایدورد هشتم است ک برای یافتن آرزوی دلِ خود پادشاهی را ترک گفت حکایات تاریخی است. (حسرت، حکایات اقبال: نو جوانوں کی لیی، 2006 :123)

حکایات حیوانها قصه‌هایی است دربارۀ حیوانات و سرگذشتهایی که برایشان اتفاق افتاده و شیرین کاری‌ها، مکرها، زرنگی‌های آنهاست. (شریف،1372: 164) اقبال بسیاری از قصه‌ها از این نوع به نظم درآورده است. بیشتر حکایات حیوانها ماخوذ از شعر انگلیسی است، مانند: "ایک مکڑا اور مکھی" (یک عنکبوت و یک مگس) (اقبال، 2007: 16) ماخوذ از شعر میری هووت" Mary Howtt" به عنوان " The Spider and the Fly" است و درس می دهد که تملق گوئی یک عادت بد است. (قریشی، 2004: 419) منظومه "ایک پہاڑ اور گلہری" (یک کوه و یک سنجاب) (اقبال، 2007: 17) ماخوذ از شعر انگلیسی به عنوان"the Mountain and the Suirrel" از شاعر امریکایی، ایمرسن(R .W .Emerson) است. (زیب النساء، 2006، ج1، 471) ،منظومہ" ایک گائے اور بکری"، (یک گاو و یک بز)، (اقبال، 2007: 62) ماخوذ از شعر جین تالر(Jain Taler) به عنوان " The Cow and the Ass" است و این منظومه پیغام احسان مندی نیکو کاران دارد."ایک پرندا اور جگنو" (یک پرنده و کومک شب تاب) ماخوذ از شعر ولیم کوپر به عنوان "A Nightingale and Glow worm" است.(زیب النساء، 2006، ج1، 472) منظومه‌ای به عنوان "همدردی" ماخوذ از شعر ولیم کوپر است. در این منظومه اقبال به کودکان پیغام همدردی می‌دهد. آخرین بیت این منظومه خیلی معروف است چنانکه می گوید:

ہیں لوگ وہی جہاں میں اچھے آتے ہیں جو کام دوسروں کے

(اقبال، 2007: 66)

ترجمه : در این جهان همان افراد خوب اند که به کمک دیگران می رسند .

2-2: افسانه‌های قهرمانان: افسانه‌های قهرمانان یکی از مهم ترین انواع ادبیات کودک و نوجوان است. قهرمان همواره محور اصلی مباحث اسطوره‌ای مورد توجه بوده است. (مطلق، 1392: 202) قهرمان (hero) نقش مرکزی در داستانهاست. "با مراجعه به تاریخ کشورمان و کشورهای دیگر و شناساندن قهرمانان واقعی، خود نمونه‌هایی است که می‌تواند راهگشای تلاش فکری کودکان و نوجوانان از بن بست فکری آنها باشد." (سهراب، 1372، 18) با شناساندن ادبیات کودک و نوجوانان ملل دیگر کودکان و نوجوانان جای خود را در جامعه بزرگ بشری می‌توانند بیابند و بدانند. (همان:18) اطفال فریفتهٔ قهرمانان می‌باشند. تنها حیوان‌ها قهرمانان اشعار اقبال نیستند. گاهی یک طفل خود در شعر به عنوان یک قهرمان جلوه می‌کند مانند: دختر یازده سالهٔ عرب ، فاطمه بنت عبدالله که در جنگ طرابلس در راه دفاع مقدس جام شهادت نوشید. "سلطان ٹیپوکی وصیت" (وصیت سلمان تیپو) هم منظومهٔ از این قبیل است. مثال دیگر از شعر فارسی اقبال است به عنوان "الملک الله" است که در آن طارق بن زیاد فاتح اندلس به عنوان یک قهرمان برای نوجوانان یک الگوی شجاعت است. چنانکه اقبال می گوید:

طارق چو بر کنارهٔ اندلس سفینه سوخت	گفتند کار تو به نگاه خرد خطاست
دوریم از سواد وطن باز چون رسیم	ترک سبب ز روی شریعت کجا رواست
خندید و دست خویش به شمشیر برد و گفت	هر ملک ملک ماست، ملک خدای ماست

(اقبال، 1374: 308)

2-3: شعر فلسفی: بعضی منظومه‌های اقبال را می‌توان منظومه‌های فلسفی شمرد چون شاید او این شعر را کودکان و نوجوانان را در نظر گرفته ننوشته است؛ ولی مورد علاقهٔ آنان قرار گرفته است. مانند: بعضی شعر که عنوانش دربارهٔ کودک و نوجوان هم است ولی بین کودکان و نوجوانان زیاد مقبول نیست چون مطالب دقیق فلسفه دارد، مانند: منظومه ها به عنوان:"طفل شیر خوار"، "عهد طفلی"، "بچه اور شمع" (کودک و شمع)، "،(اقبال، 2007، بالترتیب: 98، 81، 119)"نالهٔ یتیم"، "ماتم پسر" (اقبال، 2006: 35 و 102)و غیره . ولی از این شعر معلوم می‌شود که اقبال به عهد کودکی چه علاقه داشت و آن روزگار برای او چه قدر عزیز بود. و او یک نظر عمیق در نفسیات (روانشناسی) کودکان داشت. (زیب النساء ، 2006، ج 1، 470) در منظومه "عهد طفلی" اقبال یک نکتهٔ خیلی مهم را توضیح داده است که چه طور پرسشهای بی سرو پای کودکان، از طریق دروغ مصلحت پاسخ داده می شود و در نتیجهٔ آن اساطیر به وجود می آیند. چنانکه در این بیت می گوید:

پوچھنا رہ رہ کے اس کے کوہ و صحرا کی خبر اور وہ حیرت دروغ مصلحت آمیز پر

(اقبال،2007:55)

ترجمه: بار بار از آن کوه ها و صحراهای نامعلوم می‌پرسی، و بر آن پاسخ که دروغ مصلحت آمیز است حیران هستی.

پس معلوم شد که از ابتدای تاریخ انسان ،کودکان بنا بر سرشت متجسس دربارۀ عوامل و مظاهر فطرت سوال می‌کرده‌اند و در نتیجۀ آن اساطیر به وجود آمدند.

2-4: سرودهای ملی: سروده های ملی اقبال خیلی معروف است. مثلاً "ترانۀ ہندی" (اقبال، 2007، 109)را اقبال در سال 1904 م نوشته بود . این زمانی بود که اقبال قوم پرست بود. (چشتی، 1956: 133) در هند این منظومه تا حال سروده می شود و بعد از "بندے ماترم" مقبول ترین ترانه ملی است. (آزاد، ندارد: 9)10 اقبال یک ترانۀ دیگر "ہندوستانی بچوں کا گیت" (سرود کودکان هندی) (اقبال، 2007: 113) را در فوریه 1905 م در "مخزن" به چاپ رسانید. در این منظومه اقبال درس یکجهتی و میهن پرستی را می دهد. در" ترانۀ ملی" (سرود ملی) اقبال تاریخ درخشان مسلمانان را باز گو کرده است. یک بیت این ترانۀ ملی به عنوان یک محاوره خیلی معروف است شده است:

باطل سے ڈرنے والے اے آسماں نہیں ہم سو بار کر چکا ہے تو امتحاں ہمارا

(اقبال، 2007: 186)

ترجمه: ای آسمان ما از باطل نمی ترسیم، تو صد بار ما را آزموده‌ای!

2-5: ظریفانه: شعرهایی که بر شوخی و طنز بنا نهاده شده مورد علاقه کودکان ونوجوانان است. (شریف،1372: 160) اقبال محض یک شاعر حکیم و فیلسوف نیست بلکه ظرافت، بذله سنجی، لطیفه گوئی و بزم آرائی نیز جهت‌های تشخص اقبال است. (فاروقی، 1949: 17) در بعضی اشعار اقبال مهم‌ترین مسائل جامعه و سیاست را در پیرایۀ ظرافت و طنز بیان کرده است.(چشتی، 1956: 19) این ویژگی شعر بیشتر در کلام اردوی او می توان دید، مانند منظومۀ اردو بعنوان "شیر اور خچر (شیر و قاطر) (اقبال،2007: 498)

یک بخش است در *بانگ درا*، بعنوان "ظریفانه". در این شعر اقبال نکات مختلف را به طور ظریفانه بیان می کند. مثلاً:

شیخ صاحب بھی تو پردے کے کوئی حامی نہیں — مفت میں کالج کے لڑکے ان سے بدظن ہو گئے

وعظ میں فرما دیا کل آپ نے یہ صاف صاف — "پردہ آخر کس سے ہو جب مرد ہی زن ہو گئے"

(اقبال، 2007: 315).

ترجمه: آقای شیخ هم حامی پرده (حجاب) نیست، نوجوانان دانشکده بدون علت از او ناراحت شدند.
اوهم دیروز در وعظ خود فاش گفته است" پرده از چه کسی باید کرد که مردها هم دیگر زن شده‌اند"
در یک مثال دیگر اقبال انحطاط اخلاقی جامعه را نشان می دهد:

تہذیب کے مریض کو گولی سے فایدہ — دفع مرض کے واسطے پل پیش کیجیے

تھے وہ بھی دن کہ خدمت استاد کے عوض — دل چاہتا تھا ہدیۂ دل پیش کیجیے

آیا زمانہ ایسا کہ لڑکا پس از سبق — کہتا ہے ماسٹر سے "بل پیش کیجیے!"

(اقبال، 2007: 317)

ترجمه: این مریض تهذیب (نو) از دوا خوب می‌شود، باید او را قرص داد،
آن هم چه روزگاری بود که خواستیم در عوض خدمت استاد دل خود را هدیه کنیم،
ولی الان روزی رسیده که پسر بعد از درس خواندن از استاد بعنوان حقوق می پرسد:"چند شد؟"

2-6: مناجات: در شعر اقبال مناجات منظوم برای کودکان و نوجوانان نیز وجود دارد. اقبال در ناله‌های نیم شب و دعای سحر گاهی در حضور خداوند متعال دست دعا دراز می‌کند که به نونهالان ملت همان اوصاف-های ویژه پیران آنان بده. (عظیم، ندارد: 514) اقبال یک شاعر حساس بود. او همیشه در فکر ملت خود بود و برای آنان دعا هم می کرد. مثلاً منظومهٔ بعنوان" بچے کی دعا" (مناجات کودک)(اقبال،2007: 66)که ماخوذ از شعر انگلیسی میتلدا بیتهم ایدوردز"Matilda Betham Edwards" بعنوان "A Child's Hymn" است (قریشی.2004: 427) چنین دعا می کند:

مرے اللہ برائی سے بچانا مجھ کو نیک جو راہ ہو ، اسی رہ پہ چلانا مجھ کو

(اقبال،2007: 66)

ترجمه: ای خدا! مرا از بدی دور نگهدار، و ما را راه نیکی نشان بده.

منظومه دیگر "دعا"، در مکتبهای پاکستان خواندن این دعا معمول است. اقبال در حضور حق التجا می کند که وضع مسلمانان بهتر شود."طارق کی دعا"(مناجات طارق) مراد از طارق اینجا طارق بن زیاد فاتح اندلس است. نه فقط عناوین بعضی از منظومه ها مربوط به مناجات است، در لابهلای شعر دیگرمنظومه ها ابیات دعاییه نیز یافت می شود چنانکه در یک منظومه بنام" جاوید کے نام" (بنام جاوید) که اقبال موسوم به پسر جوان سال خود "جاوید اقبال"کرده است . در این شعر او نوجوانان را درس " خودی" می دهد و دعا می کند:

حیا نہیں ہے زمانے کی آنکھ میں باقی خدا کرے کہ جوانی تری رہے بے داغ

(اقبال، 2007: 443)

ترجمه: دیگر حیا در چشم روزگار باقی نیست، خدا کند جوانی تو بی داغ بماند.

7-2 : شعر پند او اندرز: بخش عمدۀ کلیات اقبال مشتمل بر شعر پند و اندرز است مانندشکوه" ،" جواب شکوه "،"جاوید کے نام"(بنام جاوید)،"ایک نوجوان کے نام"(بنام یک نوجوان)،"طالب علم"(دانشجو)، "جاوید سے"،"بڈھے بلوچ کی نصیحت بیٹے کو"(پند پیرمرد بلوچ به فرزندش)،"حکایت الماس و زغال" (اقبال، 1376: 120) ،"حکایت شیر و شهنشاه عالمگیر رحمۀ الله علیه"،"حکایت بو عبید و جابان در معنی اخوت اسلامیه" و"حکایت سلطان مراد و معمار در معنی مساوات"،"ابو اعلا معری"[1].:مثلاً در" خطاب بہ جوانان اسلام" اقبال در پیغام حیات بخش خود ، نوجوانان عصر خود را که آنان را "نژاد نو" می نامد مخاطب می کند."خطاب بہ نوجوان اسلام"، اولین منظومۀ اقبال است که در آن اولین بار یک مسلم نوجوان را براه راست مخاطب کرده حرف دل خود به او گفته است.

کبھی اے نوجوان مسلم! تدبر بھی کیا تو

[1]ابو اعلا معری"، نام اصلیاش احمد بن عبدالله بن سلمان، شاعر نابینای عرب روشن دل عرب بود.

نے ؟"

(اقبال، 2007:207)

ترجمه: ای نوجوان مسلم! آیا تو هیچ وقت تدبر کرده‌ای؟

اقبال در این منظومه برای نوجوانان آیین جهان گیری ، جهان داری، جهان بانی و جهان آرایی آبا و اجداد آنان را برای مثال آورده ست. (عظیم، ندارد: 411) اسلوب شعر اقبال اسلوب یک مصلح است نه این که یک شاعر. یک حکایت جالب از شرف النساء بیگم در جاوید نامه هم آورده است که دختری بود جوان سال که با مثال آن اقبال نوجوانان را درس عفت مآبی و قرآن دوستی آموخت.(ریاض، 1988: 147)

2-8: شعر در وصف طبیعت: کودکان نزدیک به فطرت و طبیعت هستند، شعری که توصیف جالبی از طبیعت است دوست دارند و نقش این شعر حمایت از طبیعت و مبارزه با هر نوع آلودگی است (شانترو، 1372: 205). اقبال شاعر طبیعت است. او طبیعت را بادقت مشاهده کرد و زیبایی‌های آن را با تعبیری به احساسات و زبان عواطف ثبت کرده است، مانند:"ابر کوہسار"، "ایک آرزو" (یک آرزو) (اقبال، 2007: بالترتیب 57،78) که ماخوذ از شعر انگلیسی از سموئل راجرس "Saumuel Rogers" به عنوان"A Wish" است .(قریشی،2004: 434)

ج: ادبیات کودک و نوجوان اقبال در نصاب آموزش و پرورش پاکستان و ایران:

اقبال لاهوری در نصاب پاکستان:

در نصاب آموزشی اردو برای کودک و نوجوان در پاکستان شعر اقبال شامل درس است. تقریبا در هر سطح از سال چهارم دبستان تا دوازدهم سال تدریسی منظومه ها و غزلیات اقبال تدریس می‌شود. مثلا در هر شمارۀ سلسلۀ کتب تدریسی اردو بعنوان "صریر خامه"[2] شعر اقبال دارد. کتابهای تدریسی تحت نظارت اقبال اکادمی، پاکستان یک سلسلۀ کتب بعنوان "میرا اقبال"[3] برای دانش آموزان از درجۀ چهارم تا هشتم ترتیب داده شده است. مقصود آن آشنایی کودکان به افکار اقبال است.

محمد یونس حسرت، حکایات اقبال را در دو جلد به شکل نثر جمع آوری کرده است. یک جلد دارای حکایات برای کودکان می اشد و دیگری برای نوجوانان. اگر از این کتاب منظومه‌های اقبال برای کودک و جوان بس شماری کنیم عدۀ آن این طور کرده است:

[2].صریر خامه (کتب درسی از کلاس چهام تا هشتم)،که در مکتب خانه های فدرال پاکستان تدریس می شود.

[3]. ، زبیر، میرا اقبال، ایجوکیشنل ریسورس دیولپمنت سینتر، طبع دوم 2008م-لاهور

عدۀ منظومه برای کودکان در آثار مختلف اقبال : *بانگ درا*-5، *بال جبرئیل*-11، ضرب *کلیم*-3، *ارمغان حجاز*-6، *پیام مشرق* 4، و *اسرار و رموز*-6. تعداد منظومه ها برای نوجوانان در آثار مختلف چنین است چنین است: حکایات *بانگ درا*-19، حکایات *بال جبریل*=15، حکایات *ضرب کلیم*-18، حکایات *ارمغان حجاز*-17 ،حکایات *پیام مشرق*-30، حکایات *اسرار و رموز*-7، حکایات *جاوید نامه*-2.

اقبال لاهوری در نصاب ایران:

دکتر غلام علی حداد عادل، در مقدمۀ مجموعه‌ای به عنوان "اقبال لاهوری در کتابهای درسی جمهوری اسلامی ایران"، به این نکته اشاره می‌کند که اقبال در کتابهای آموزشی ایران جایگاه دارد و بازتاب شعر اقبال در این کتابهای آموزشی جمهوری اسلامی ایران دلیل بر آن است که آمال اقبال در ایران بخوبی تحقق یافته است. طبق این مجموعه سهم اقبال دراین کتب درسی ایران از این قرار است، مانند:

- "بازگشت به خویشتن"، فارسی اول دبیرستان، صفحه5-173، چاپ/63
- "دل چیست"، متون ادب فارسی سال سوم، رشتۀ فرهنگ و ادب، صفحه2-41، چاپ/63
- "از خواب گران خیز"، متون ادب فارسی سال سوم رشتۀ فرهنگ و ادب، صفحه71-169، چاپ/63
- "ای اسیر رنگ!"، متون ادب فارسی سال سوم رشتۀ فرهنگ و ادب، صفحه171، چاپ/63
- "نه شرقی نه غربی"، فارسی سال چهارم دبیرستان، صفحه4-73، چاپ/63
- "مومن خود،کافر افرنگ شو"، فارسی سال چهارم دبیرستان، صفحه5-74، چاپ/63
- "محمد اقبال لاهوری"،"میلاد آدم"، "قرآن"، "ای جوانان عجم"، تقلید از غرب"، "مقام مصطفی(ص)"، تاریخ ادبیات سال چهارم دبیرستان دشته فرهنگ و ادب، صفحه-116، چاپ/63
- "محمد اقبال لاهوری"، فارسی سال سوم دوره راهنمایی، صفحه 7-76، چاپ/63
- "اقبال لاهوری"، فارسی سال اول دبیرستان، صفحه 21-118، چاپ /63.

چند کتاب دیگر که در ایران چاپ شده برای آموزش پرورش کودک و جوران یک اقدام قبال ستایش می باشد، مانند:

1. **برگزیدۀ شعر های اقبال لاهوری :** کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ایران کتاب مشتمل بر شعر برگزیدۀ اقبال لاهوری برای گروه سنی د، گروه سنی 5، منتشر کرده است. این کتاب مشتمل بر 76 صفحه است.(https://vizmarket.ir/product/)
2. **گزیده شعرهای اقبال لاهوری:** این کتاب مشتمل بر 360 صفحه ، کتاب در برگیرندهي حدود 1800 بیت از شعرهاي فارسي محمد اقبال لاهوري، شاعر اندیشمند شبهقارهي هند، است. شعرها براساس نظم الفبایي پایاني ابیات مرتب شدهاند. ویژگيهاي دیگري چون شرح لغات و عبارات دشوار، نشانهگذاري، اِعرابگذاري، رسمالخط صحیح، چاپ پاکیزه و قطع مناسب، کتاب را براي جوانان علاقهمند به شعر پارسي قابل استفادهتر کرده است. مقدمهاي مفصل و انتقادي از زندگي، اندیشه و آثار شاعر نیز ضمیمه کتاب است که ميتواند براي شروع آشنایي با اقبال مفید باشد (https://booktabmarket.com).

نتیجه گیری:

از این بررسی جایگاه اقبال در حوزۀ ادبیات کودکان و نوجوانان روشن می شود و به اعتماد می توان گفت که اقبال "شاعر کودک و نوجوان" نیز است چون شعر او نه فقط در کمیت بیشتر است بلکه در کیفیت هم پر ارزش است. و برای شناخت بیشتری او به این عنوان لازم است که شعر او برای کودک و جوان به دیگر زبانهای جهان شناخته شود؛ چون آشنا شدن اطفال با گنجینۀ ادبیات خارجی خیلی مهم است. کشورهای در حال توسعه مانند ایران و پاکستان میتوانند رابطهای صحیح، واقعی و عمیق با یکدیگر بر قرار نمایند. چون این کشورها تحت ستم و استثمارشدهای هستند که از نظر اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی وجوه اشتراک بسیاری بایکدیگر دارند. (رضوی، 1372: 113-114) فقر اقتصادی وجه اشتراک اصلی مردم این کشورهاست. متاسفانه در این زمینه بویژه از پاکستان تراجم کتابهای زیادی به فارسی در دست نیست.

نقش مترجمان محلی در این مرحله بسیار کارساز است. با همکاری دست اندرکاران شورای ادبیات کودک شعر مناسب اقبال را انتخاب و به فارسی ترجمه نمایند. چهرۀ شیخ سعدی در ادبیات کودک اردوی پاکستان معروف است بویژه حکایات سعدی برای درس اخلاقی جزو نصاب آموزشی کودکان است.

در آخر مجدداً برای توجه شورای کتاب کودک ایران ، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوان ایران، و سایر مراکز فرهنگی چون ایکو، پیشنهاد می شود که برای این کار لزوم نشستهایی با مترجمان برای تبادل نظر در این زمینه ضروری می‌دانم.

منابع و مآخذ:

آزاد، اسدالله، 1372ش، **چرا برای کودکان می نویسم؟**، 17 مقاله دربارۀ ادبیات کودکان، تنظیم کننده، معصومه سهراب، تهران، شورای کتاب کودک

آزاد، جگن نات، 1983م، محمد اقبال: ایک ادبی سوانح حیات، دهلی، مودرن پبلشنگ هاؤس

اقبال، محمد، (1396ش)، **گزیدۀ شعرهای اقبال لاهوری**، ترجمه شهرام رجب زاده، تهران: ناشر قدیانی،(https://booktabmarket.com**).**

اقبال، محمد، 2006م، **کلیات باقیات شعر اقبال**، مرتبه صابر کلوروی، طبع اول، لاهور، اقبال اکادمی پاکستان،

اقبال، محمد، اقبال لاهوری، **برگزیده شعرهای اقبال لاهوری**، ایران، انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، https://vizmarket.ir/product/

اقبال، محمد،2007م، **کلیات اقبال (اردو)**، طبع هشتم، لاهور، اقبال اکادمی پاکستان

اکرام، سید محمد اکرم، 1982م، **اقبال در راه مولوی**، چاپ اول، لاهور، اقبال اکادمی

چشتی، یوسف سلیم، 1956م، شرح **بانگ درا**، لاهور، مکتبۀ تعمیر انسانیت

حسرت، محمد یونس، 2006م، **حکایات اقبال (بچوں کے لیے)**، طبع اول، لاهور، اقبال اکادمی پاکستان

حسرت، محمدیونس، (2006م)، **حکایات اقبال: (نو جوانوں کے لیے)**، طبع اول، لاهور، اقبال اکادمی پاکستان

##۔ حُسین شیخ، زبیر، 2008م، **میرا اقبال**، لاهور، ایجوکیشنل ریسورس دیولپمنت سینتر، https://dawahbooks.com.pk/product/mera-iqbal-series-urdu

##۔ ریاض، محمد، 1988م، **جاوید نامہ**:تحقیق و توضیح، طبع اول، لاهور، اقبال اکادمی پاکستان،

##۔ زیب النساء، 2006ء، **"بچوں کا ادب"**، دائرۂ معارف اقبال، جلد اول، طبع اول، شعبۂ اقبالیات، دانشگاہ پنجاب، لاهور، دانشکدۂ اورینتل لاهور

##۔ سروش، احمد،1376ش، **کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری**، چاپ هفتم، تهران، انتشارات کتابخانه سنائی

##۔ سعادت، اسماعیل، 1384ش، **دانشنامۂ زبان وادب فارسی**، جلد اول، به سرپرستی حسن انوشه، تهران، فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی

##۔ شانترو، ژاک، 1372ش، **نقش شعر در زندگی اطفال زمان ما**، ترجمه و تلخیص لیلی ایمن، 17 مقاله دربارۂ ادبیات کودکان، تنظیم کننده، معصومه سهراب، تهران، شورای کتاب کودک

##۔ شریف، عباس یمینی،1372ش، **شعر کودکان و نوجوان**، 17 مقاله دربارۂ ادبیات کودکان، تنظیم کننده، معصومه سهراب، تهران، شورای کتاب کودک

##۔ صفیاری، شهین دخت مقدم، 1985م، **جاویدان اقبال**، جلد دوم، لاهور، انتشارات اقبال اکادمی

##۔ عادل، غلام علی حداد، 1363ش، **اقبال لاهوری در کتابهای درسی جمهوری اسلامی ایران**، چاپ اول، ایران، وزارت آموزش و پرورش

##۔ عظیم، وقار، سال چاپ ندارد، **اقبال اور نژاد نو**، جشن نامۂ اقبال، مرتبه دکتر عبادت بریلوی، لاهور، دانشکده اورینتل

##۔ فاروقی، محمد طاهر،1949ء، **سیرت اقبال**، لاهور، قومی کتابخانه

##۔ فریدنی، محمد حسین مشایخ، 1370ش، **نوای شاعر فردا** ، چاپ دوم، تهران، انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

##۔ قریشی، اکبر حسین،2004م ،**مطالعه تلمیحات و اشارات اقبال**، طبع دوم، لاهور، اقبال اکادمی پاکستان

##۔ قریشی، عامر وحید، 2015م، **صریر خامه**(کتب درسی از کلاس چهارم تا هشتم)، لاهور، الائید بک سنتر

##- ماچادو، آنا ماریا، 1372ش، **چرا برای کودکان می نویسم؟**، مترجم: دکتر اسدالله آزاد، 17 مقاله دربارۀ ادبیات کودکان، تنظیم کننده، معصومه سهراب، تهران، شورای کتاب کودک

##- مطلق، بهمن نامور، 1392ش، ***در آمدی در اسطوره شناسی***، انتشارات تهران، سخن

##- معتمدی، ناهید، 1395ش، مقاله: **شعر بازی و شعر بازی/ نگاهی به آثار سه شاعر کودك،** http://www.yamininejad.com/fa/

##- مقتدری، محمد تقی، 1326ش، **اقبال: متفکر و شاعر اسلام**، مشهد، آستان قدس رضوی

##- منور، محمد،1987م، **غزل فارسی علامه اقبال**، ترجمه، دکتر شهین دخت مقدم صفیاری، چاپ اول، لاهور، اقبال اکادمی پاکستان

##- موتیاشو، ایگور، 1372ش، **کودک امروزی و تمایل او به مطالعه**، آتش جعفر نژاد،17 مقاله دربارۀ ادبیات کودکان، تنظیم کننده، تهران، معصومه سهراب، شورای کتاب کودک

Anahita
A Research Journal of Persian
Language, Literature Art & Culture
No. 08, Annual 2021, pp 102-116
20.1001.1.25197126.2021.8.12.5.0

آناهیتا
مجله علمی- پژوهشی زبان، ادبیات، فرهنگ و تمدن فارسی
شماره ۸، سالنامه ۲۰۲۱ ، میلادی، صص ۱۱۶-۱۰۲

Analysis of the culture of waiting in the lyric poems of Qaisar Aminpour and Alireza Ghazveh

*** Droudgarian, Farhad**

**** Tadayon, Zahra**

Abstract:

"Waiting" is one of the spiritual and doctrinal positions of Muslims and is one of the important and valid religious themes that has found a special expression in Persian poetry (especially after the Islamic Revolution) and is presented as an ideal. Waiting is considered not only as a school of thought and thought but also as a basic need for human beings today in contemporary Persian poetry because paying attention to this category causes encouragement and hope for the future in The subconscious of contemporary man. In this article, with the method of content analysis, the category of waiting in the lyric poems of two living contemporary poets, Gheisar Aminpour and Alireza Ghazveh, is studied and analyzed. Analyzing the data obtained from this analysis, the article concludes that the special place of the character of the Promised Savior in literature shows that this culture is very important in contemporary poetry and these two poets follow with a mystical and romantic look. They find themselves lost, which is the religious promise of contemporary culture, and they refer to it with titles such as the model and guide of individual and collective life of individuals. Finally, according to studies, Aminpour 4.5% and Qazveh 10% of his lyric poems are dedicated to the culture of waiting.

Keywords: Farhang Entezar, Ghazal Moaser, Qaisar Aminpour, Alireza Ghazveh, .Analysis

نگاهی به «فرهنگ انتظار» در غزلیات قیصر امین پور و علیرضا قزوه

*** درودگریان، فرهاد**

**** تدین ،زهرا**

چکیده:

«انتظار» یکی از مواضع معنوی و اعتقادی مسلمانان و از مضامین آئینی مهم و معتبر به شمار می رود که در شعر پارسی (به ویژه پس از انقلاب اسلامی) نمودی خاص پیدا کرده است و به عنوان یک آرمان مطرح می شود. انتظار نه تنها به عنوان یک مکتب عقیدتی و فکری بلکه به عنوان نیازی اساسی برای بشر امروز در شعر معاصر فارسی مطرح است زیرا توجه به این مقوله باعث دلگرمی و امیدواری به آینده در ناخودآگاه انسان معاصر می شود.

در این مقاله با روش تحلیل محتوا مقوله انتظار در غزلیات دو شاعر معاصر زنده یاد قیصر امین پور و علیرضا قزوه بررسی و تحلیل می شود. مقاله با تحلیل داده‌های برگرفته از این تحلیل به این نتیجه می رسد، جایگاه ویژه‌ی شخصیت منجی موعود در ادبیات، نشان می دهد که این فرهنگ اهمیت به سزایی در شعر معاصر دارد و این دو شاعر با نگاهی عارفانه و عاشقانه به دنبال گم شده‌ی خود می گردند که همانا موعودِ دینیِ فرهنگِ معاصرِ است و از او با القاب و عناوینی همچون الگو و راهنمای زندگی فردی و جمعی افراد یاد می کنند. در نهایت طبق بررسی ها امین پور 4.5 درصد و قزوه 10 درصد از غزلیاتش به فرهنگ انتظار اختصاص یافته است.

واژگان کلیدی: فرهنگ انتظار، غزل معاصر، قیصر امین پور، علیرضا قزوه، تحلیل و بررسی.

---

*دانشیار دانشگاه پیام نور، نویسنده مسئول، تهران f.doroudgarian@yahoo.com

**دانشجوی دکتری ادبیات غنائی پیام نور تهران مرکزتحصیلات تکمیلی-مدرس دانشگاه پیام نور بروجن

مقدمه:

در توضیح شعر آیینی آمده است که:«هر مقوله ی شعری که رنگ دینی داشته باشد و متاثر از آموزه های اسلامی باشد،شعر آیینی نامیده می شود.»(زهرا محدثی خراسانی،1388 ،18) و وجه تمایز این نوع شعر با اشعار دیگر در «موضوعاتی است که به آن می پردازد و در خصوص عناصر شعری با آن ها تفاوتی ندارد.»(محمد علی مجاهدی،1394 ، 77).یکی از موضوعاتی که در شعر آیینی همواره مورد نظر بوده است،انتظار است؛«ایده ی مهدویت ،ایده ای است برگرفته شده از جهان بینی توحیدی که اساس آن اعتقاد به حاکمیت نظام احسن در حدوث و بقا عالم تکوین و تشریع می باشد.ریشه ی تفکر مهدویت در مثبت اندیشی،سبقت رحمت الهی برغضب وی و آینده نگری روشن جلوه گر می شود.»(ابراهیم شفیعی سروستانی،1387، 235).

یکی از مضامینی که در سال های پس از انقلاب وارد شعر پارسی شد و یا به عبارت دیگر؛ دوباره رونق گرفت توجه به فرهنگ انتظار است. انتظار، یکی از مواضع معنوی و اعتقادی مسلمانان است که همگان را به آینده امیدوار و دلگرم می کند.«انتظار یعنی نه گفتن به حال تاریک و آری گفتن به آینده ای روشن و این همان مفهوم لا اله الا الله است.»(مهدی نیلی پور،1387، 4) این امر تا حدی مهم است که بسیاری افراد –به ویژه شعرا-علاوه بر بحث اعتقادی ،عاشقانه در انتظار موعود به سر می برند.این مضمون افق های زیبا و معنوی خاصی در شعر پس از انقلاب را به خود اختصاص می دهد. با توجه به فرهنگ دینی انقلاب، شاعران این دوره کم و بیش به این مطلب پرداخته اند و با این عمل علاوه بر اعتقاد درونی خود به «مهدویت»، بشر امروز را نیازمند حضور منجی موعود می دانند.«انتظار» یکی از مواضع امیدواری و آینده نگری توأم با خودسازی و حق جویی است. «انتظار یعنی حالت آمادگی، یعنی خودسازی و آماده بودن برای هر نوع فداکاری در خدمت امام زمان(ع). انتظار مایه ی امید و دلگرمی است و ضد آن یأس و ناامیدی است.» (شیخ الرئیس کرمانی،1383، 176).

با پیروزی انقلاب اسلامی و رشد و پرورش بیشتر ارزش های اسلامی، اغلب بن مایه های رایج در آثار مختلف به این سمت و سو گرویدند که برای مثال می توان به مدح و منقبت ائمه ی معصومین و جایگاه مضامین مذهبی مختلف در آثار شاعران و هنرمندان پس از انقلاب ؛ اشاره نمود که هر کدام از این

مضامین در جای خود در خور تحقیقی جداگانه هستند. با توجه به پر رنگ شدن جایگاه امام زمان در آثار شاعران پس از انقلاب اسلامی ،مضمون انتظار نیز بسیار پررنگ بوده و از پر بسامد ترین محتواها«content» در شعر معاصر ایران به شمار می رود که همین موضوع اهمیت و نیاز به پرداختن به آن را توجیه می نماید؛ مضافا بر این که با تغییر سبک زندگی افراد و نزدیکی بیشتر ارزش های دینی، تبیین،تشریح و توصیف این بن مایه ها در آثار معاصر هرچه لازم تر می نماید.

علاوه بر این از جمله اهدافی که نگارنده را به این پژوهش سوق داده ،بررسی میزانِ حجمیِ این اشعار در آثار انتخابی بوده که با استفاده از نمودار ،درکِ روشن تری از جایگاه آن در شعر ارائه می دهد و با اعداد و ارقامی روبرو خواهیم بود که هرچند ناچیز،اما به دلیل کثرت مضامین شعری ، هر اندازه هم کم باشند،حائز اهمیت می گردند.

از میان شاعران انقلاب اسلامی سعی شده که پرکاربردترین یا کم کاربرد ترین شاعر در زمینه ی انتظار انتخاب نگردد و بلکه ،در حد اعتدال سعی شده از شاعرانی نام ببریم که حد وسط کاربرد این مضامین را دارند و بتوانند درک درستی از میزان این اشعار به ما دست دهند.

در این تحقیق از روش کتابخانه ای- اسنادی و نکته نویسی«فیش برداری» استفاده شده است . و تلاش بر این است که تصویر درستی از جایگاه این فرهنگ دینی در شعر معاصر ارائه دهیم.

اهداف پژوهش:

درک درست تر از مفهوم انتظار،جایگاه این مفهوم ارزشی در شعر معاصر و نیز بررسی این موضوع در شعر شاعران شاخص این محتوا بوده؛ که در نهایت به درک درست تری از مضامین رایج شعری پس از انقلاب و نیز اندیشه های شاعران این دوره خواهد انجامید.

پیشینه ی پژوهش:

آثار بسیاری به بررسی وبیان ادبیات آیینی و فرهنگ انتظار در شعر معاصر پرداخته اند که در بعضی از آن ها به دو شاعر مورد نظر ما نیز به طور کامل یا مختصر توجه دارند ؛ در این پژوهش از این آثار برجسته در ضمن مطالب اشاره ای آورده می شود.

1-**انتظار در شعر قیصر امین پور**:

قیصر امین پور «یکی از بزرگ ترین و تاثیر گذار ترین شاعران دوران انقلاب اسلامی ایران است.» (عبدالامیر چناری،1389، 74) ؛با توجه به این که قیصر امین پور یک شخصیت انقلابی- مذهبی به شمار

می رود؛ شعرهای او در زمینه انتظار، حال و هوای خاصی دارد. او همواره جهان را نیازمند مهدی موعود(عج) می بیند و اسفندهای حیات بشر(زوایای تاریک جامعه بشری) را تنها با حضور او فروردینی می داند.او آرزومند است که روزی با آمدن موعود گل لبخند نه بر لب که بر دل ما بشکفد. روزی که همه چیز آن طور می شود که باید بشود. تمام کارها بی چون و چرا شود و از همه مهم تر عشق است که باید بی چون وچرا گردد. او زلف این منتظر را حلقه پیوند عشاق می داند و آرزو مند است که او روزی بیاید تا عاقبت، سوگندهای ما به حقیقت بپیوندد. قیصر امین پور با تعابیری زیبا این انتظار و نیاز را نشان می دهد. او معتقد است که بدون حضور منجی، همه در حبس ابد تبعید شده اند؛ گویی او به تبعید انسان بر روی زمین اشاره می کند و در دلش رؤیای بازگشتن به ملکوت را می پروراندو همچنین خوشایند بودن گذر زمان را مشروط به ظهور جمال موعود و فصل ها را معیاری برای سنجش فاصله ی او با ما (فاصله

ی زمانی ظهور) می داند. امین پور همه ساعت ها و ثانیه ها را از روز آمدن او «عید» می داند و به این وسیله ابراز امیدواری به ظهور صاحب الزمان و نیز پایان تمام سختی ها و بدی ها با آمدن او می کند.

«بی تو اینجا همه در حبس ابد تبعیدند

سال ها، هجری و شمسی، همه بی خورشیدند

سیر تقویم جلالی به جمال تو خوش است

فصل ها را همه با فاصله ات سنجیدند.»(امین پور،71،1388و70)

امین پور با تشبیهی به جا، مهدی موعود را آفتاب پنهانی می نامد و معتقد است که او از قسمت شرق در جغرافیای عرفانی طلوع می کند. او دل خود را مضطرب و بی تاب آمدن میهمان عزیزی می داند که او را هزار بار سبزتر از بهار می پندارد. او موعود را «شگفت کسی» می خواند و قضاوت آن را به مخاطب واگذار می کند و با جمله ی «آن چنان که می دانی» نشان می دهد که روی صحبت او با کسانی است که می دانند و یا به عبارت دیگر می فهمند نه کسانی که دانش این ماجرا را ندارند. صاحب الزمان را نقطه ی آغاز هر چه پرواز می داند و بلافاصله با تغییر روی سخن به او (التفات)، او را نقطه پایان عشق می نامد. قیصر امین پور با نگاهی شاعرانه به باران آن را گریه ی ابر و دلیل اصلی آن را انتظار برای موعود می داند. سپس با اشاره به همین هوای بارانی، انتظار صاف شدن جو را مشروط به آمدن ناجی بشر می داند. روشن است که منظور از گرفتگی هوا، تیرگی های موجود در جهان است که امین پور امیدوار است با حضور امام زمان، به روشنی و نیکویی تبدیل شوند. نکته ای که در جای جای این اشعار دیده می شود؛ این است که قیصر امین پور همواره منتظر امام عصر بوده است و در این میان چه بسا که به درجاتی دست یافته باشد؛ چرا که «پیامبر اکرم در این باره فرموده اند: «افضل اعمال امتم، انتظار فرج است». (قلندری، 1386، 16)قیصر امین پور، شهر (جهان هستی) را رو به ویرانی می بیند و آرزومند است که ولی عصر (عج) از اقلیمی که برای ما ناشناخته است، بیاید و به این ویرانی پایان دهد. او امام زمان را عاشقانه می ستاید و کشتی عشق را لنگر گرفته در کنار نام معشوق می بیند. امین پور با ایجاد تصویری متناقض نما (Paradoxi) یاد موعود را آرامشی طوفانی می داند. آرامشی که از درون، طوفانی بزرگ به پا می کند.

«طلوع می کند آن آفتاب پنهانی

زسمت مشرق جغرافیای عرفانی ...» (امین پور، 1388، 305 و 304)

قیصر امین پور صبح را بدون حضور امام زمان چون بعد از ظهر یک آدینه می داند. شاید بعد از ظهر جمعه ها خسته کننده ترین ساعات هفته باشد که با دلتنگی همراه است! اما بنا به روایاتی، امام زمان در یک روز جمعه ظهور می کند و این می تواند اشاره ای ظریف به همین نکته باشد. قیصر امین پور چنان وابسته به امام زمان است که بی او، مهربانی را حالتی از کینه می بیند و معتقد است که کار عشق بازی دور از او، تعطیل است.

او با اشاره به کسانی که ظهور آقا را انکار می کنند، آنها را جغدهایی می نامد که بر ویرانه آواز می خوانند اما ویرانه ای که بوی گنجینه می دهد. این گنجینه، همان حضور و ظهور موعود است و ویرانه، اشاره به دنیا دارد. قیصر امین پور از دوری موعود معشوق گله مند است اما عشق و اندوه (آزار) را خوشایند می بیند و سکوت می کند. او تمام منتظران را «عاشق» می نامد و با اطمینان تمام به ظهور منجی بشر، قفل تیرگی ها را با دست او باز می بیند. می داند چرا که در دستش کلید «شهر پر آیینه» را دارد. آیینه چون زیاد شد تصاویر زیبایی را خلق می کند و نیز موجب دید و خود شناسی بیشتر می شود. کاربرد این واژه در این غزل تحسین برانگیز و قابل تأمل است چرا که واژه ی «آیینه» یکی از واژگان اساسی و پر بسامد در شعر امین پور است.

«صبح بی تو رنگ بعد از ظهر یک آدینه دارد

بی تو حتی مهربانی حالتی از کینه دارد ...

ناگهان قفل بزرگ تیرگی را می گشاید

آنکه در دستش کلید شهر پر آیینه دارد» (همان، 409)

درونمایه ی انتظار حدود چهار و نیم درصد از غزلیات امین پور را در بر می گیرد.

2- فرهنگ انتظار در شعر علیرضا قزوه:

علیرضا قزوه «به خاطر سرودن شعرهای آیینی و مذهبی از جمله ی شاعران آیینی به حساب می آید.»(جعفرموذن،1393، 9) ؛این شاعر «دردمند و متعهد ، در مورد رنگ باختن ارزش های والای انقلاب اسلامی ،خصوصا بعد از حماسه ی دفاع مقدس ، معترض و دغدغه مند است.» (علی آزاد منش،1394، 24) ؛ قزوه نیز مانند تمام مسلمانان معتقد است که یک منجی به داد همه ی عالم می رسد و ریشه ی ظلم و تباهی را بر می کند، کسی که با آمدنش قیامت می شود. «قیامت» علاوه بر اشاره به آخر زمان اصطلاحی عامیانه برای رویدادهای بسیار بزرگ است. منجی موعود طوفانی است که یک لحظه هم آرام نمی گیرد و به رسالتش عمل می کند. چنان با عظمت است که آسمان در برابر او گم است و از هر پر او (هر گوشه ای از وجود مقدس موعود)، یک جبرئیل (فرشته ی وحی، نشانه ی عظمت و تقدس) سر برون می آورد. تمام آفرینش وابسته و وامدار او هستند و عظمتش چنان است که شاعر خورشید را ایستاده بر آستان او می بیند و آمدنش را باعث اشتیاق آسمان می داند چنانکه آسمان به یمن رسیدن موعود تمام ستارگان را چون اسپند بر آتش مجمر او می ریزد. اسفند به مجمر ریختن یکی از رسومی است که با آمدن افرادی که برای میزبان خوشایند هستند؛ انجام می شود اما شاعر علاوه بر خوشحالی و اشتیاق افلاک، با به آتش کشیدن اجرام آسمانی، فرا رسیدن آخرت و قیامت را به فرج امام زمان مربوط می کند:

«او می آید آسمان از شوق آتش می شود

دانه های کهکشان، اسپندهای مجمرش»(قزوه،1387،سوره ی انگور، 48)

قزوه چنان عاشقانه به انتظار مهدی موعود نشسته است که تمام سال ها را به امید رسیدن او پشت سر می گذارد.با نگاهی دقیق می توان دریافت که شاعر به آمد و شد سال ها اهمیتی نمی دهد و زمانی را عید می

داند که «او» ظهور کند و معنای حقیقی «حول حالنا» به انجام برسد.او موعود را مردی می بیند که کلید آسمان در دستش است.آسمان، نشانه ی عظمت و رفعت و نیز مرحله ای از عروج محسوب می شود.پس رستگاری واقعی انسان ها در گرو آمدن موعود است. شاعر با اشاره به داستان فرعون و حضرت موسی، همیشه فرعونی را حکمران جهان می بیند و آرزومند است که نیل روزگار آبستن موسی ای دیگر شود؛این موسی، مهدی موعود است که زمان مرکب اوست و چنان با هیبت حرکت می کند که حتی بهرام ورجاوند (هر صاحب قدرتی) با فیل خود (اسباب و امکانات) ،هرگز به گرد مرکب امام زمان نمی رسند:

«زمان، اسب سپید مهدی موعود را ماند

به گردش کی رسد بهرام ورجاوند با فیلش؟» (همان، 105)

روز جمعه، روز مقدسی است و دلیل این تقدس این است که بنا به روایات، حضرت مهدی(عج) روز جمعه ای ظهور می کند. شاعر هر سحر جمعه با دعای ندبه، خواستار ظهور صاحب زمان می شود و او را همچون آیینه ای پاک، زلال و شفاف تصور می کند. این بار آیینه به منظور یافتن خویش به کار نرفته؛ بلکه شاعر به دنبال انعکاس نور خدا در آیینه ی وجود حضرت مهدی(عج) است. او چنان در انتظار نشسته که در تصویری مبالغه آمیز چشمش پینه بسته است. چون همواره در انتظار آمدن کسی است که، از تمام آیینه های (مناظر تجلی حقیقت) جهان برتر است و تمام آنها به او رشک می برند. دلیل این رشک بردن این است که هر فرستاده ای، قومی را از جهالت و تاریکی نجات داده است اما حضرت مهدی(عج) قرار است تمام دنیا را نجات دهد و صاحب کل زمان شود. پس شاعر او را «لوح محفوظ خدا» نام می نهد و از او می خواهد، هرچه زودتر آینگی (ظهور) کند و به کفر و کینه و آتش حاکم بر جهان پایان دهد:

«لوح محفوظ خدا! آینگی کن یک صبح

که جهان پر شده از آتش کفر و کینه...» (همان، 126)

در نگاهی دیگر، شاعر امام زمان را در سوگ اجداد مظلومش، داغ دار و اندوهگین می بیند و خاک (تمامی انسان ها) را بدون آمدن منجی، یتیم تصور می کند. یتیم بودن یکی از بدترین و اندوهناک ترین حالات برای بشر است. اما تنها انسان نیست که در فراق موعود می نالد. حتی عناصر بی جان مانند باد و کوچه هم در انتظار آمدن آن منجی بزرگ هستند. شاعر معتقد است که اگر حتی حضرت مسیح هم از آسمان چهارم به زمین بازگردد، باز هم بدون آمدن حضرت مهدی، زمین (مجازا تمامی اهالی زمین) در تنهایی و بی نصیبی به سر می برند: (رک :همان، 141)

قزوه از انتظار، برداشت و هدف دیگری هم دارد. او بارها به فرا رسیدن قیامت با ظهور امام زمان، اشاره می کند پس در واقع همه منتظر فرا رسیدن قیامت هستیم؛ در آرزوی فرا رسیدن قیامت بودن، زمانی معقول است که انسان آماده رویارویی با قیامت و حوادث آن باشد. به همین دلیل، گفتیم که انتظار یک آمادگی است. شاعر به تمام کسانی که دم از انتظار می زنند هشدار می دهد که «حتی برای ثانیه ای به خود بیایید!» و به جای تظاهر، به فکر مرگ باشید چون رسیدن موعود، با اتمام زندگی مادی همراه است. در این شعر زمان به ساعتی تشبیه شده که برای ساعت قیامت تنظیم شده است و در زمان مقرر زنگ خواهد زد.

این تشبیه به مقرر بودن زمان ظهور اشاره دارد. در زمانی مشخص، سواری از سمت حرم به این سو می آید و با آمدن او، زمان و زمین در هم می ریزد و صبحگاهی فرا می رسد که دیگر کسی بر زمین آرام و قرار ندارد. حتی حضرت آدم هم دوباره زنده می شود و همه گواه و پاسخگو خواهند بود. پس به جای گذراندن عمر به بهانه ی انتظار، باید به فکر لحظه ای باشیم که مهدی موعود ظهور می کند.ظهور او برای همه خوشایند نیست.شاعر به این وسیله(تلفیق شعر انتظار و شعر اجتماعی)،جامعه را آگاه می کند و از همه می خواهد که به فکر مرگ و جهان دیگر باشند:

«به قدرت پلک بر هم خوردنی، آخر به خود آیید

به فکر مرگ باشید آی مردم، دست کم یک روز» (همان،122)

به غیر از عدالتخواهی، عامل دیگری که باعث انتظار شده است؛ عشق است.این بار شاعر عاشقانه موعود را می ستاید و چون معشوقی با او سخن می گوید که اجزای جمالش همگان را شیفته کرده است. معشوقی که جذبه ی چشمانش شاعر را به خلوت بیداران(صاحب دلان) کشیده است و ذره ای از کلامش مانند جرعه ای از شرابی است که کرامت دریا را با خود دارد.

قزوه با ایجاد پیوند میان شهداء و امام زمان، شهدا را یاران واقعی آن حضرت می شمارد که با او بیعت کرده اند و به خاطر این بیعت جان خود را فدای اسلام می کنند. منتظران واقعی، شهدا هستند و شاعر از موعود می خواهد که اگر به د رخواست بقیه توجه نمی کند؛به کاروانهای شهید شده در راه او پاسخ گوید و هرچه زودتر ظهور کند. در اینجا نیز شاعر با اندوه خود را شرمسار شهداء و امام زمان می بیند:

«در رهت به انتظار، صف به صف نشسته اند

کاروانی ازشهید،کاروانی ازبهار»(قزوه،1387،از نخلستان تا خیابان،15)

او همواره جهان را در غیبت حضرت موعود، به غربت تشبیه می کند و تمام سوگواری ها را همرنگ و متصل به این غم و اندوه گران می داند:

«چه روزهای غریبی را در انتظار تو سر کردیم

طنین غربت ما را داشت، صدای طبل عزاداران.» (همان، 13)

قزوه در ده درصد از اشعارش انتظار ظهور منجی موعود را در سر می پروراند، با او سخن می گوید و عاشقانه منتظر اوست.

نتیجه گیری:

در ادبیات پس از انقلاب اسلامی ،انتظار به عنوان یک آرمان مطرح می شود. جهان امروز با فاصله گرفتن از ارزش های انسانی نیاز به یک منجی معنوی و توانمند دارد تا فساد و تباهی ها را از بین ببرد.در نگرش شاعران معاصر به مقوله انتظار،احساس شاعر چنان درگیر می شود که عاشقانه منتظر مهدی موعود(عج) است.

از جمله شاعران مبحث انتظار می توان به قیصرامین پور و علیرضا قزوه اشاره نمود که از مقوله‌ی مهدویت و انتظار نیز در اشعارشان استفاده نموده اند.جایگاه ویژه ی شخصیت منجی موعود در ادبیات، نشان می دهد که این فرهنگ اهمیت به سزایی در شعر معاصر دارد و این دو شاعر با نگاهی عارفانه و عاشقانه به دنبال گم شده ی خود می گردند که همانا موعودِ دینیِ فرهنگِ معاصرِ ماست و از او با القاب و عناوین زیبایی یاد می کنند که راهنمای زندگی فردی و جمعی افراد خواهد بود و تمام تاریکی ها و ظلم ها را به پایان خواهد رساند و او را منجی همه جانبه ی زندگی بشر می خواند.

نام شاعر	میزان غزلیات در کل اشعار	فرهنگ انتظار در غزلیات
قیصر امین پور	39درصد	4/5 درصد
علیرضا قزوه	32درصد	10 درصد

منابع:

##- آزادمنش،علی،شریفی،عبدالرضا، (1394)، **جلوه های بصیرت و پایداری در اشعار علیرضا قزوه**،همایش بین المللی جستارهای ادبی،زبان و ارتباطات فرهنگی.

##-امین پور، قیصر، (1388)، **مجموعه کامل اشعار قیصر امین پور**، چاپ اول،تهران:انتشارات مروارید.

##-چناری،عبدالامیر،(1389)، **سبک شناسی شعر قیصر امین پور(با تکیه بر نو آوری بلاغی)**،پژوهشنامه ی علوم انسانی، شماره67/3، صص 86-71.

##-شفیعی سروستانی،ابراهیم، (1387)، **معرفت امام زمان (ع) و تکلیف منتظران**، چاپ سوم، تهران: نشرموعودعصر(عج).

##-شیخ الرئیس کرمانی،عباس، (1383)، **موعود امم**، چاپ اول،تهران: انتشارات عصر ظهور.

##-قزوه، علیرضا، (1387)، **از نخلستان تا خیابان**، چاپ یازدهم، تهران:سوره مهر.

##-قزوه، علیرضا، (1387)،**سوره ی انگور**، چاپ اول، تهران: نشر تکا.

##-قلندری بردسیری، حمید، (1386)،**آخرین امام**، چاپ سوم، قم: نشر فراگفت.

##-محدثی خراسانی،زهرا، (1388)، **شعر آیینی و تاثیر انقلاب اسلامی بر آن**، چاپ اول، تهران: مجتمع فرهنگی عاشورا.

##-مجلسی،محمد باقر، (1403ق)،**بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار**، چاپ سوم،بیروت: داراحیاء التراث العربی.

##مجاهدی،محمد علی،(1394)، **تاملی بر شعر آیینی**،فصل نامه اختصاصی مطالعات فرهنگی،بهار،سال اول پیش شماره ی 1.

##موذن،جعفر،(1393)، **بررسی و تحلیل سبک شناسی آثار علیرضا قزوه**، پایان نامه کارشناسی ارشد،دانشگاه محقق اردبیلی.

Anahita
A Research Journal of Persian
Language, Literature Art & Culture
No. 08, Annual 2021, pp 117-133

20.1001.1.25197126.2021.8.12.6.1

آناهیتا
مجلہ علمی. پژوهشی زبان، ادبیات، فرهنگ و تمدن فارسی
شماره ۸، سالنامہ۲۰۲۱ ، میلادی، صص ۱۳۳-۱۱۷

Complexity in Khasro and Shirin Nizami and Mam u Zin Khani

*** Shukri , Jihad Rashid**

Absract:

Complexity or nodding in rich systems is one of the most important elements in influencing the formation of a story that constitutes the overall plot of the story. Khosrow and Shirin story, one of the most beautiful love stories in Persian literature and the story of Mam and Zein is one of the most beautiful love stories in Kurdish literature and one of the most important elements in forming love stories, the element A barrier or a node is a story, while studying and examining this story, it is necessary to identify the barrier or barriers in it, and to determine the degree of conformity of this element with the causality principle and criteria of today's writing. Therefore, in this article, we intend to study and compare this element in the two poems of Khosrow and Shirin Nezami and Mamen and Ahmed Khani, while explaining the obstacles in the stories, the degree of their correspondence with the principle. The causality, which is one of the most important criteria of today's fiction writing, must be identified.

Keywords: Complexity, mam u zin, Khosrow and Shirin

گره افکنی در روايت خسرو و شيرين نظامی و مم و زين خانی

*شکري ،جيهاد رشيد

چکيده:

پيچيدهگی يا گرهافکنی در منظومههای غنايی، از اصلیترين عناصری است که در ايجاد و شکل گيری داستان مؤثر است و کليت طرح داستانی را تشکيل میدهد. داستان خسرو و شيرين، يکی از زيباترين داستانهای عاشقانه در ادب فارسی و داستان مم و زين نيز يکی از زيباترين داستانهای عاشقانه در ادب کوردی است و يکی از عناصر مهم در شکل گيری داستانهای عاشقانه ،عنصر مانع يا گره داستانی است، لازم است ضمن مطالعه و بررسی اين داستان، مانع يا موانع موجود در آن را مشخص کنيم و ميزان مطابقت اين عنصر را با اصل عليت و معيارهای داستان نويسی امروزی تبيين کنيم. از اينرو در اين مقاله، قصد بر آن است که اين عنصر در دو منظومه خسرو و شيرين نظامی و مم و زين خانی بررسی و با هم مقايسه شود و ضمن تبيين مانع يا موانع موجود در داستانها، ميزان مطابقتی اين موانع، با اصل عليت که يکی از معيارهای مهم داستان نويسی امروز است، مشخص گردد.

واژگان کليدي: گره افکنی، خسرو و شيرين، مم و زين

*عضو هيئت علمی دانشگاه صلاح االدين، گروه زبان فارسی، اربيل، عراقjihad.rashid@su.edu.krd

مقدمه :

گره افکنی به هم انداختن حوادث و اموری است که پیرنگ داستان را گسترش می دهد که در گره افکنی کارها به هم گره می خورد و مسائلی را به وجود می آورد که سیر حوادث را به سوی انتهای داستان می کشد که جریان این حرکت باعث کشمکش، هول و ولا و بحران می شود. . زیرا مانع همیشه در داستان وجود دارد. اما گاهی این مانع، اصولی و عمیق نیست یا مانع موجهی نیست. بنابراین، اگر در داستان مانع موجهی موجود نباشد، عشاق به راحتی به منظور خویش دست می‌یابند و آتش عشق آنان به خاموشی و سردی می‌گراید و در نتیجه، داستان عاشقانه در همان آغاز به پایان می‌رسد. به همین دلیل، وجود مانع در این نوع داستان‌ها، بسیار مهم است. چنانکه در بعضی موارد نیز مانع لا ینحل باقی می‌ماند تا داستان سیر منطقی خود را طی کند و اغلب نیز به نابودی عاشق، یا عاشق و معشوق- هر دو-منتهی می‌شود. در واقع، بررسی داستان‌های عاشقانه نشان می‌دهد که «مانع در آنها ممکن است طبقاتی، قبیله‌ای، قانونی، اعتقادی، مذهبی، خانوادگی و... باشد .اما نکته مهم این است که مانع، ناشی از هر چیزی که باشد، راه وصال عاشق و معشوق را سد می‌کند و سبب ایجاد داستانی عاشقانه می‌گردد.»(1) در حقیقت نویسنده به واسطه گره افکنی سؤالات و مسائلی را در ذهن خواننده ایجاد می کند که در داستان به این سؤالات به طور ضمنی پاسخ می دهد. عامل گره افکني در هر دو روایت ناشی از مسائل و مشکلات و موقعیت هاي دشواري است که براي عاشق و معشوق پیش می آید.

هدف و ضرورت پژوهش

از أنجايي که داستان باید بر پایه‌ای منطقی استوار باشد و اصل علیت نیز بر آن حاکم باشد. به ویژه داستانی که منشاء آن، ذهنی هنرمند و متفکر است. ضمن تبیین مانع یا موانع موجود در داستان‌ها، میزان مطابقتی این موانع، با اصل علیت که یکی از معیارهای مهم داستان نویسی امروز است، مشخص گردد.

طرح بیان مسأله

این تحقیق در پی آن است تا پاسخگوی این سؤالات باشد که؛ آیا میزان مطابقت عنصر گره افکنی با اصل علیت و معیارهای داستان نویسی در هر دو داستان مذکور رعایت شده است؟

روش تحقی

این پژوهش بر اساس اهداف تعین شده در پی بررسی موانع هر دو داستان مذکور است که بر پایه روش کاربردی از نوع تحلیل محتوا انجام شده است و روش انجام این پژوهش کتابخانه‌یی بوده است.

بحث و بررسی

پیش از آنکه به بررسی بیان نصر گره افکنی در هر دو داستان به شیوة توصیفی و تحلیلی پرداخته شود، به معرفي و خلاصه ای از هر دو داستان می‌پردازیم:

معرفی خسرو و شیرین

منظومه‌ی خسرو و شیرین دومین اثر شعری نظامی است. این منظومه شامل 6500 بیت است در بحر «هزج مسدس مقصور و محذوف» که به اتابک شمس الدین محمد جهان پهلوان بن ایلدگز (586-581 ه) تقدیم شده است. (صفا،1386: 802) به قول اته این منظومه از حیث بیان و احساسات بشری و عظمت و مهارت در وصف طبیعت استادی مسلمِ نظامی را در داستان‌سرایی به شیوه‌ی رمانتیسیسم، ثابت می‌کند. (ریاحی،1376: 30) «اساس منظومه‌ی خسرو و شیرین داستان معاشقه‌ی خسرو پرویز و شیرین است که در کتب پیشین مانند المحاسن و الاضداد و غرراخبار ملوک الفرس و شاهنامه‌ی فردوسی سابقه دارد.» (زنجانی،1372: 35) این داستان «به اواخر دوره ساسانی، مربوط است. بیشترین قسمت آن به سلطنت خسرو پرویز ساسانی(590-672م) و اندکی قبل و بعد از آن مربوط می‌شود. خسرو پرویز در داستان نظامی تا حدودی نشانه‌هایی از سیمای تاریخی خود را حفظ کرده است، حتّی جزئیاتی که نظامی در داستان خود درباره‌ی او آورده است و در نظر نخست تاریخی نمی‌نماید، در تاریخ‌ها آمده است.»(احمد نژاد، 1369: 11) محتوای کتاب، درباره‌ی عشق خسرو، شاهزاده‌ی ایرانی است با شیرین برادرزادی بانوی ارمن که با راهنمایی شاپور، ندیم خسرو، به جستجوی یکدیگر برمی‌آیند و بعد از یک سلسله ماجراها و ورود افرادی چون مریم و فرهاد به داستان و مرگ آن دو، سرانجام به هم می‌رسند. چاشنیی از وفا، پایان غم‌انگیز داستان را با نشاط و زیبایی دو چندان قرین می‌سازد.

معرفی مم و زین

مم و زین از شاهکارهای شعری داستانسرای معروف کرد، احمد خانی است. شاعر آن را در بحر هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف (مقصور) در قالب مثنوی به رشته‌ی نظم در آورده است. این منظومه یک اثر داستانی از نوع حماسی و غنایی است که تعداد ابیات آن به 2655 بیت می‌رسد. بنا به گفته‌ی اسکارمان؛ «این داستان از داستان‌های کامل و مشهور در ادبیات کردی است که سراینده‌ی آن تحت تأثیر شیوة داستان‌سرایی و زبان ساده و روان شاعران بزرگ ایران زمین چون؛ نظامی گنجوی و فردوسی بوده است.» (اسکارمان، 1905: 70) داستان مم و زین بر مدار عشقی طبیعی و فطری شکل می‌گیرد و

به جریان در می‌آید. تمایل و کششی از این نوع، میان زن و مرد بر اساس سنت آفرینش است و بدون آن بدیهی است که هیچ زندگی تازه‌ای پدید نمی‌آید. فضای داستان که حوادث در آن جریان می‌یابد در جزیره بوتان واقع در ترکیه امروزی است. زبان داستان، زبان کردی کرمانجی می‌باشد. شاعر مستقیماً آن را از ادبیات عامیانه که سینه به سینه نقل زبانها بوده است، اخذ کرده و سپس به تصریح خود و به پیروی از تمایلات درونی و اهدافی که مدنظر داشته هر جا که لازم دانسته به پیراستن آن از زواید مختلف اظهار نظر داشته است. خانی منشأ داستان مم و زین را از بیت(3) کردی «ممی‌آلان»(٤) که از قدمت بسیاری برخوردار است برگرفته است. به همین علت توانسته خود را از قید و بند افسانه برحذر داشته و به سوی واقعیت گام بردارد. شاعر در جایی از این منظومه به اینکه می‌خواهد داستانی پیش پا افتاده را به داستانی خواندنی و با ارزش بدل سازد، اشاره می‌کند(نک: م، 2012: 54) و شاعر با شناختی که از جامعه عصر خود دارد درپی آن است تا اثری را عرضه کند که مورد بی‌مهری قرار نگیرد، از این رو با آب و رنگی شایسته آن را سازگار با فرهنگ عصر خود می سازد. بهره‌گیری شاعر از تعابیر گوناگون علمی و پرداختن به بعضی مقوله‌های عرفانی، فلسفی، اجتماعی، موسیقی و نجومی بیانگر تبحر وی در علوم متداول عصر خویش است.

خلاصهٔ داستان خسرو و شیرین

خسرو، شاهزاده‌ی ایرانی، در پی نافرمانی از فرمان پدر خود، هرمز، به عقوبت او گرفتار می‌شود و چهار چیز عزیزش را از دست می‌دهد؛ اسب، مطرب، تخت و غلام. از آن جا که خسرو این تنبیه را به جان می‌خرد و دم برنمی‌آورد، نیای خود انوشیروان را در خواب می‌بیند که او را به چهار چیز دیگر بشارت می‌دهد: مطربی به نام باربد، اسبی به نام شبدیز، تختی به نام طاقدیس و دلارامی به نام شیرین. خسرو بعد از این خواب ندیم خود را به جست و جوی شیرین می‌فرستد که او نازپرورده و تنها برادرزاده-ی زنی است ازنسل شاهان که مهین بانو نام دارد و بر سرزمین ارمن فرمانروایی می‌کند. شاپور که نقاشی است چیره دست، شیرین را با تصویر خسرو می‌فریبد و او در عشق شاهزاده گرفتار می‌شود. آنگاه شیرین بی‌قرار را با اسبی همتایش، شبدیز، راهی مداین و قصر خسرو می‌کند. از آن سو خسرو در پی دسیسه‌ی دشمنانش از قصر می‌گریزد و به سوی ارمن می‌تازد. شیرین به قصر خسرو می‌رسد و چون او را گریزان می‌یابد، در حرمسرای خسرو و کنار کنیزان او به تنهایی روزگار می‌گذراند. پس از مدتی از آب و هوای مداین دلتنگ می‌شود و چون پرورده‌ی گلزار و کوهستان است، از کنیزان می خواهد برای او

چاره‌ای بیندیشد. اما کنیزان از سر حسادت برای او قصری سوزان بنا می‌کنند و شیرین به سختی روزها را سپری می‌کند.

وقتی شاپور از ماجرای خسرو آگاه می‌شود، به مداین نزد شیرین می‌آید تا به او مژده دهد که خسرو مهمان مهین بانوست، شیرین که از هوای سوزان قصر به تنگ آمده است، از آن‌جا که به شیرنوشی عادت داشته و آوردن گوسفندان به قصر شیرین مشکل بوده است، از شاپور کمک می‌طلبد. شاپور فرهاد تیشه زن را به قصر می‌خواند تا از جایگاه گوسفندان تا قصر شیرین جویی بناکند و شیر در آن روانه گردد. فرهاد با دیدن شیرین دل می‌بازد و ماجرایی دیگر آغاز می‌شود. خسرو که در این گیر و دار مجبور است به علت کمک‌های امپراطور روم با دختر او مریم ازدواج کند، با آگاهی از دلباختگی فرهاد به شیرین، کندن کوه بیستون را شرط وصال فرهاد به شیرین قرار می‌نهد. اما وقتی فرهاد را در این کار نستوه می‌یابد او را به فریب از مرگ شیرین خبر می‌دهد و فرهاد در دم جان می‌سپارد. پس از مرگ فرهاد همسر خسرو، مریم، نیز از دنیا می‌رود و شیرین و خسرو در نامه‌هایی طعن‌آمیز مرگ رقیب را به یکدیگر تعزیت می‌گویند. اما خسرو نامه‌ی شیرین را تاب نمی‌آورد و هوس بازی دیگری با شکر اصفهانی بنا می‌نهد. شیرین تنهایی خود را به نیایش می‌گذراند و پس از چندی خسرو سرمست به قصر شیرین می‌تازد. شیرین، چون همیشه جز به پیوندی با آیین تن نمی‌دهد و سرانجام با تدبیر شاپور، در حال و هوایی سراسر خنیایی و با غزل سرایی نکیسا و باربد خسرو تسلیم خواهش شیرین می‌شود. شیرین و خسرو به وصال می‌رسند و پیمان زندگی می‌بندندو اما شیرویه فرزندخسرو جگرگاه پدر را می‌درد و از شیرین خواستگاری می‌کند. شیرین‌که هنوز برسرپیمان است،خنجری بر خود فرود می‌آوردوبه‌وصال دوباره‌ی‌خسرو می‌رسد.

خلاصهٔ داستان مم و زین

فرمانروای سرزمین بوتان، زین الدین، دو خواهر داشت به نامهای زین و ستی. در روز نوروز، مم و تاژدین به قصد تفرج از شهر بیرون می‌روند و زین و ستی را دیدار می‌کنند و در این دیدار مم عاشق زین و تاژدین عاشق ستی می شود. پیران قوم به خواستگاری ستی برای تاژدین می‌روند و امیر موافقت می‌کند. ازدواج ستی و تاژدین، آتش حسد را در دل بکر، جاجب امیر، شعله‌ور ساخت. در پی توطئه‌ای نزد امیر رفت و گفت: تاژدین در همه جا شایع کرده که به زودی زین را هم به مم می‌دهیم. این خبر امیر را تحت تاثیر قرار می‌دهد و زین را از ازدواج با مم منع می‌کند. از قضا یک روز زین‌الدین به شکار می‌رود. در این فرصت، زین و مم در باغ یکدیگر را دیدار می‌کنند و سپس امیر پس از اینکه از شکار برمی گردد، از در و پنجرهٔ بازِ کاخ متوجه حضور اغیار می‌شود. زین خود را به زیر قبای مم پنهان می‌کند. اما امیر مم را می‌بیند. تاژدین هم برای انحراف ذهن امیر از وجود زین، خانه‌اش را به آتش می-

کشد. تاژدین با این عمل جوانمردانه توانست توجه امیر و همراهانش را به آتش جمع کند. پس همگی برای دفع آتش، سرای پادشاه را خلوت کردند. مم با حضور در محل حادثه از گرفتار شدن بدست امیر نجات پیدا میکند. پس از چندی آوازة عشق مم و زین همه جا را فرا میگیرد. بکر ماجرا را به امیر گزارش میدهد. امیر دنبال صحت این خبر است. بکر بازی شطرنج با مم را. به این شرط که حریف مغلوب، خواسته شخص برنده را عملی کند. به او پیشنهاد میکند. امیر مم را شکست میدهد و از او می-خواهد که نام معشوقش را بگوید. مم نام معشوقة خود را فاش میکند. امیر مم را به زندان انداخت. مم در آن سیاهچال، به تکمیل روحی خود پرداخت و با مناجات و چله نشینی توانست به درک عمیقی از عشق حقیقی نایل آید. تازدین و برادرانش تصمیم می گیرند که هر سه به نزد امیر بروند اگر با آزادی مم موافقت نکرد، ابتدا بکر و بعد دیگر ستمکاران را بکشند. امیر این بارهم تسلیم نیرنگ بکر میشود: او امیر را به موافقت ظاهری با ازدواج آنها دعوت میکند و از طرفی هم امیر را به دادن جام زهر به تاژدین و برادرانش ترغیب میکند و سپس از امیر میخواهد که دستور دهد زین شخصا به زندان رود و مم را آزاد کند، تا مم با دیدن زین جان دهد. امیر به حضور زین میرود و از کار رفته عذرخواهی می-نماید. آنگاه اجازه رؤ یت مم و ملاقاتش را به زین میدهد. اما زین به گریه افتاد و چنان شیون و زاری کرد که از دهان، خونابه بیرون داد و بعد از مدتی بیهوش شد. بیهوشی زین، امیر را متأثر کرد، چنان که تمام شب بر او گریست. تا اینکه در این هیاهو جوانی از در وارد شد و گفت: مم مرده است. با این خبر، زین که مرده بود، دوباره زنده شد و دید که امیر و اطرافیان، همه گریه میکنند. رو به برادرش کرد و گفت: برادر! تو باعث شدی تا ما به صفای باطن برسیم و سعادت ابدی را نصیبمان کردی. امیر گفت: « از ته دل پشیمان اعمال خود هستم. برخیز و خودت به زندان رو و با مم سخن بگو دوباره زندهاش کن» زین قبول میکند و خود را به زندان میرساند تا از حال مم آگاه شود. قبل از زین، ستی وارد زندان می-شود و از دیگر زندانیان دربارة مرگ مم میپرسد. جواب میدهند که:« فروغی از بیرون آمد؛ از سرمم نیز فروغی دیگر برآمد، این دو فروغ به هم رسیدند و با هم پیوند خوردند.» دایه و ستی به مم گفتند که برخیز یارت آمده اما مم به هوش نیامد، اما به محض اینکه زین نزد جسد بیجان مم میرسد و برقع را از سر برمیدارد، میگوید: ای مم! با دم مسیحاییم برخیز! مم زنده میشود. با دیدن سیمای زین روح در جسم بیجان مم دمیده میشود. اطرافیان به مم میگویند: امیر تو را مورد عفو و بخشش خویش قرار داده و زین را به تو میدهد. مم قبول نمیکند و از خدا میخواهد که زود به بارگاهش برگردد. با این سخنان جان مم به یکباره، قالب تن را رها میکند و به سوی معشوق ازلی خویش میشتابد. از مرگ او تمام

مردم بوتان به شیون و زاری می‌پیوندند. در همین اثنا تاژدین با بکر روبه‌رو می‌شود. بکر درصدد نجات خود بر می‌آید، اما تاژدین با تهور و شجاعت بر وی می‌تازد و با یک ضربهٔ شمشیر سرش را از تن جدا می¬کند. در مراسمی باشکوه پیکر بی‌جان مم را با حضور تمامی مردم بوتان به طرف قبرستان می‌برند. زین هم در معیت جنازه، همچنان اشک می‌بارد و هنگامی که به قبرستان می‌رسند؛ جسد بکر را بر زمین افتاده می‌بینند. زین نزد امیر و تاژدین پایمردی می‌کند که به جسد او اهانتی نشود و با بیان دلایلی ابراز می‌دارد که بکر باعث تزکیه و تهذیب نفس ما شده است و سعادت ابدی ما مرهون اعمال بکر است و از برادرش درخواست می‌کند که بکر را در کنار تربت آنها دفنش کنند تا همچون سگی پاسدار جانشان باشد و سپس زین سنگ مزار مم را در آغوش می‌گیرد و با سیلابی از اشک آهی از ته دل برمی‌کشد و یکباره جهان خاکی را وامی‌نهد و جان به افلاک می‌برد.

گره افکنی

گره‌افکنی را که گاهی «واقعه اوج گیرنده» (Rising Action) می‌نامند و برخی آن را معادل complication می‌دانند، در واقع مرحله‌ای از داستان است که در آن با هم گره خوردن حوادث، وضعیت و موقعیت دشواری ظاهر شده و خط اصلی پیرنگ دگرگون می‌شود. (ولک، 1377: 466) پیچیده‌گی یا گره‌افکنی، کشمکش، تعلیق، بحران، نقطه‌ی اوج و گره‌گشایی عناصری هستند که کلیت طرح داستانی را تشکیل می‌دهند. (میرصادقی، 1380: 72-78) هر چند که این اجزا چنان به هم پیوسته و تفکیک ناپذیر به نظر می‌رسند که می‌توان آنها را جلوه‌های گوناگونی از یک موقعیت واحد دانست. اینک با توجه به عناصر مذکور که کلیت طرح داستانی را تشکیل می‌دهند، به بررسی آن در دو داستان می‌پردازیم.

گره افکنی در خسرو و شیرین

عمل آغازین و زمینه‌ی داستان با چند حادثه فرعی شروع می‌شود که در جهت آشنا شدن خواننده با شخصیت اصلی، یعنی خسرو است. خسرو خوابی می‌بیند که سبب آشفتگی حال اوست. او در پی تعبیر خواب خود برمی‌آید و پس از تعبیر خواب ندانستن نام و نشان دلارامی که نیایش در خواب به وی بشارت داده، نخستین مانع و گره است. خسرو به یاری شاپور بر این مانع فائق می‌آید و شیرین را می‌شناسد. سپس با توصیف جمال شیرین و دل بستن خسرو به او، مرحله گره افکنی آغاز می‌گردد.

پـری دختی پـری بگذار مـاهی به زیر مقنـــعه صـاحـب کـلاهی

شب افـروزی چـو مهتاب جـوانی سیه چشـمی چـو آب زندگانی...

(خ، 1376: 34)

در ادامه داستان، نخستین مانع که بر سر راه شیرین قرار می‌گیرد؛ از ناحیه خدمتکاران اوست. شیرین پس از دیدن تمثال خسرو، دل در گرو صاحب آن تصویر می‌بندد و هرچه بیشتر بدان خیره می‌شود، بیشتر مدهوش و سرمست می‌گردد و این عمل، دوبار دیگر تکرار می‌شود، بار دوم به یکی از کنیزانش دستور می‌دهد تا برود تمثال را نزد او بیاورد و کنیز تمثال را پنهان می‌کند اما بار سوم شیرین با اقدام خود این مانع را مرتفع می‌سازد، خود می‌رود تمثال خسرو را برمی‌دارد و در ادامه با افشای راز تمثال از جانب شاپور این گره گشوده می‌شود.

که هست این صورت پاکیزه گوهر نشـــان آفتـابِ هفت کشور...
شهنشه خسرو پرویز کـــامروز شهنشاهی بدو گشته‌ست پیـروز

(خ، 1376: 45)

شیرین با تعریفی که راجع به خسرو از زبان شاپور می‌شنود، تصمیم می‌گیرد تا جلای وطن کند و به مداین نزد خسرو برود و موفق هم می‌شود. اما پس از اولین دیدار خویش با خسرو، بنا به توصیه عمه خویش (مهین بانو)، سوگند یاد می‌کند که جز با پیوند زناشویی، تسلیم خسرو نشود.

چو شیرین گوش کرد آن پندِ چون نوش نهاد این پند را چون حلقه در گوش
دلـش با آن سخـــن همداستان بود که او را نیز در خاطـر همـان بود
به هفت اورنگ روشن خورد سوگند به روشن نامه گیتـــی خداونـد
که گر خون گریم از عشق جمالـش نخواهم شد مگر جـفت حـلالش

(خ، 1376: 102)

در واقع دلیل سوگند شیرین، این است که مهین بانو هنگام نصیحت، به او می‌گوید :به نظرم خسرو، قصد ازدواج با تو را دارد، اما مواظب باش، مبادا تو را فریب دهد، زیرا شنیده‌ام که در قصرش، ده هزار خوبرویند.

چنانم در دل آید کاین جهانگیر به پیوند تو دارد رأی و تدبیر
ولیکن گرچه بینی ناشکیبـش نباشد گوش داری بر فریبش...
چنان زی با رخ خورشید نورش که پیش از نان نیفتی در تنورش

شنیدم ده هزارش خوبرویند همه شکر لب و زنجیر مویند

(خ، 1376: 100-101)

به جرأت می‌توان ادعا کرد که چون ازدواج، نهایت آرزوی هر عاشق و معشوقی است، شرط زناشویی را نمی‌توان مانعی در راه وصال دو دلداده به حساب آورد، زیرا دلایلی هم که نظامی به عنوان مانع ارائه می‌دهد ،به طور کامل نامعقول و غیر قابل قبول است. استاد دکتر وحیدیان در رد این نظریه،به استناد ابیات فوق می‌گوید که خسرو قصد فریب شیرین را داشت.او می‌نویسد: «از کلام نظامی بر می‌آید که خسرو،شیفته و دلبسته شیرین است و قصد فریب او را ندارد.مثلا وقتی بار اول با هم روبرو می‌شوند،چندان مفتون هم می‌شوند و عاشقانه به هم می‌نگرند که آب از دیدگانش سرازیر می‌شود.وقتی نام هم را می‌پرسند چنان از خود بی خود می‌شوند که از اسب بر زمین می‌افتند و بعد از گذشت زمانی سر بر می‌دارند و هر دو سخت می‌گریند.

نظر بر یکدگر چندان نهادند که آب از چشم یکدیگر گشادند
چو نام هم شنیدند آن دو چالاک فتادند از سر زین بر سر خاک
گذشته ساعتی سر بر گرفتند زمین از اشک در گوهر گرفتند

(خ، 1376: 98)

و برای درک میزان دلبستگی خسرو به شیرین، این بیت کفایت می‌کند که:

ملک را هر زمان در کار شیرین چو جان شیرین شدی بازار شیرین

(خ، 1376: 100)

حتی زمانی که خسرو با شکر ازدواج می‌کند،نیز باز،دل در هوای شیرین دارد.

ز شیرین تا شکر فرقی عیان است که شیرین جان و شکر جای جان است
پری رویی است شیرین در عماری پرنـــد او شکـــر در پـــرده‌داری
دلش می‌گفت شیرین بایـدم زود که عیشـــم را نمی‌دارد شکـر سود
گرم سنگ آسیا بر سر بگردد دل آن دل نیست کز دلبر بگردد»

(وحیدیان، 1376: 95)

و همچنین دکتر وحیدیان در ادامه می‌نویسد: «اگر فرض کنیم خسرو اهل نیرنگ بوده و قصد ازدواج با شیرین را نداشته و بر آن بوده که او را فریب دهد.اولا این نکته باید از داستان برآید و علت این کار هم مشخص شود.حال آنکه نظامی،در جای جای تصویری که از خسرو ارائه می‌دهد،نه تنها دال بر نیرنگ

بازی او نیست،بلکه او را روشن از نور الهی و دارای فر خدایی نیز می‌داند.

گرامی دری از دریای شاهی چراغی روشن از نور الهی

(خ، 1376: 34)

به علاوه فرضا که خسرو اهل فریب و نیرنگ می‌بود، باز این نیرنگ به او حکم می‌کرد که برای رسیدن به وصال، تن به ازدواج با شیرین بدهد و بعد از وصال،وی را رها سازد،به ویژه که هیچ مشکلی هم در این صورت پیش نمی‌آمد.» (وحیدیان، 1376: 96) دومین نکته‌ای که بعضی از منتقدان(4)به عنوان مانع یا گره داستانی در این داستان بخصوص موضوع وصال خسرو شیرین مطرح می‌کنند؛موضوع اختلاف طبقاتی است با این توضیح که خسرو پادشاه کشور ایران است و شیرین برادر زاده ملکه ارمن و پادشاه ناحیه‌ای که طبق شواهد فردوسی و نظامی،از وسعت چندانی برخوردار نیست.

در رد این نظریه،باید گفت:فاصله طبقاتی در این داستان نمی‌تواند مانع یا گره داستانی به حساب آید،زیرا از متن داستان نه تنها طرح چنین مانعی برنمی‌آید،بلکه مواردی مبنی بر بطلان این تصور نیز مشاهده می‌شود،از جمله اشاره مهین بانو به نژاده بودن خود و شیرین هنگام نصیحت به او:

گر او ماه است، ما نیز آفتابیم و گر کیخسرو است افراسیابیم

(خ، 1376: 101)

و خود شیرین نیز در جایی دیگر،در جواب شاپور به نژاد بودن خود،اشاره می‌کند:

کسادی چون کشم گوهر نژادم نخوانده چون روم آخر نه بادم

(خ، 1376: 166)

همچنین شیرین مجددا نیز هنگام گفت و گو با شاپور،از نژاده بودن و پادشاهی خود سخن می‌گوید:

و گر مریم درخت قند کشته‌ست رطـــب‌های مرا مریم نکشته‌ست

گر او را دعوی صاحب کلاهی است مرا نیز از قصب سر بند شاهی است

(خ، 1376: 170)

همین موارد کافی است تا ثابت کند که شیرین از نظر طبقاتی در داستان نظامی، چیزی کمتر از خسرو ندارد و این دو از لحاظ پایگاه اجتماعی، در یک سطح قرار دارند. زیرا خسرو نیز ابتدا شاهزاده فراری و بی‌تاج و تختی است که بعدا به پادشاهی می‌رسد و شیرین نیز ولیعهد مهین بانوست که بعد از مرگ او، پادشاه ارمنستان می‌شود. پس اختلاف موقعیت،به هیچ وجه نمی‌تواند به عنوان مانع، در داستان مطرح گردد. استاد وحیدیان می‌نویسد: «این دلیل اعتباری ندارد.زیرا اولا در هیچ جا مطرح نگشته که شیرین

کنیز است،پس امکان ازدواج وجود ندارد.ثانیا شیرین کنیز نیست،بلکه پادشاه ارمنستان است.ثالثا کنیز به معنی خدمتکار زن و برده زن نیست،بلکه چنانکه در فرهنگ معین آمده است: از دو جزء کن یعنی زن+یز به معنی کوچک تشکیل شده است و معنی اول و دوم آن زن و دوشیزه است و معنی سوم و چهارم خدمتکار و برده.رابعا اگر نظامی،کنیز را به معنی خدمتکار و برده به کار برده باشد،سهل انگاری نظامی در انتخاب واژه متناسب است.چه شیرین،پادشاه ارمنستان است،نه کنیز و برده زر خرید او. به علاوه معشوق به چشم عاشق، نه تنها کنیز نیست، بلکه معبود است. چنانکه خسرو، شیرین را سلطان و خود را غلام او خوانده است:

علاوه بر نکات ذکر شده ،در مورد فاصله طبقاتی هنوز جای این پرسش باقی است که اگر مسأله اختلاف طبقاتی، مانع وصال بود، چگونه خسرو بعد از مرگ مریم حاضر می‌شود با زن بدنامی که رئیس مرکز فحشا در اصفهان است،ازدواج کند. یعنی نژاد شیرین، از آن زن بدنام نیز در نزد خسرو پایین‌تر است؟ اما مانع دیگر برای شیرین، اجازه خروج از ارمن است. او به خوبی می‌داند که دلیل سفر او برای مهین بانو قابل پذیرش نیست، لذا به گونه‌ای دیگر از این مانع عبور می‌کند. البته اساسی‌ترین گره‌ای که در این داستان به مانع وصال عشاق منجر می‌شود و در ایجاد و شکل‌گیری این داستان مؤثر است؛ وجود مریم دختر قیصر روم است که خسرو پس از فرار از روم، با او ازدواج می‌کند و به کمک و همیاری پدر مریم، حکومت از دست رفته‌اش را بدست می‌آورد. البته توطئه و جنگ بهرام چوبینه هم مانعی دیگر در پیش روی خسرو قرار داده که پس از ازدواج با مریم و استعانت از قوای مردم بر این مانع چیره می‌شود. (خ، 1376: 98-101) در ادامه داستان از موانعی که خسرو با آن مواجه می‌شود؛ نظر نامساعد مریم نسبت به شیرین است. خسرو از مریم می‌خواهد که اجازه بدهد تا شیرین را به حرمسرای دربار بیاورد تا در نزد خدمتکاران آسایش بیشتری داشته باشد ولی مریم نه تنها نمی‌پذیرد بلکه از شیرین به زشتی یاد می-کند. چون می‌داند که خسرو به شیرین عشق می‌ورزد. (خ، 1376: 118-119) عشق فرهاد به شیرین هم از موانع بزرگی است که بر سر راه خسرو قرار می‌گیرد تا اینکه با مرگ فرهاد این گره گشوده می‌شود. ازدواج خسرو با شکر اسپهانی نیز مانند ازدواج او با مریم مانع دیگری برای شیرین است که منجر به کشمکش عاطفی او می‌شود. در گفتگوی طولانی خسرو و شیرین در پای قصر شیرین باز همان مانع اصلی سرباز می‌کند و اصرار خسرو در مقابل انکار شیرین کاری از پیش نمی‌برد و هیچکدام از دو دلداده در متقاعدکردن یکدیگر توفیقی بدست نمی‌آورند. تا زمانیکه این مانع برجاست وصالی دست نخواهد داد. سرسختی شیرین در پایداری بر سخن خویش او را دچار پشیمانی می‌کند و پس از رفتن، خسرو در پی او می‌رود با ابراز از این پشیمانی آخرین مانع در راه وصال از بین می‌رود و صحنه‌ی پایانی وصال جاری می‌گردد. (خ، 1376: 227-231) با پرورش فرزندی نابکار و بدخو داستان وارد مرحله جدیدی می‌شود.

زندانی کردن و توطئه قتل پدر گره‌های جدیدی در داستان رقم می‌زند و با ضربت خسرو در بسترش به فاجعه برای او و پس از خسرو برای شیرین رقم می‌خورد. (خ، 1376: 251-253)

گره افکنی در مم و زین

داستان مم و زین مانند دیگر داستان‌ها، مجموعه‌ای از گره‌افکنی و گره‌گشایی‌هاست که حوادث را تا وقوع فاجعه پیش می‌برند. رفتن مم و زین به قصد تفرج و دیدار آنها در روز نوروز، به منزله‌ی عمل آغازین محسوب می‌شود که در واقع، وضعیت نامتعادل یا مرحله‌ی واژگونی در آغازِ دیدار و با ایجاد اولین گره در داستان پدید می‌آید. «در واقع قوت شروع‌ها با میزان القای حس ناپایداری نسبتی تام دارد. نقطه عزیمت داستان‌ها خروج از حالت توازن و ورود به موقعیتی ناپایدار است»(مستور، 1391: 18-19) چنانچه؛ مم و تاژدین در موقعیتی ناپایدار به‌طور ناگهانی در وضعیت نامطلوب دشواری قرار می‌گیرند. مم و تاژدین همزمان و هم‌مکان عاشق زین و ستی می‌شوند؛ اما در آغاز نمی‌دانند که معشوقشان چه کسانی هستند؟ زیرا هر دو طرف لباس مبدل پوشیده‌اند و بدون اینکه همدیگر را بشناسند در جشن شرکت کرده‌اند و تنها رابطی که این دو را به هم متصل نگه می دارد حلقه‌های عوض شده می‌باشد که بر اساس این موقعیت ناپایدار داستان شکل می‌گیرد و حوادث برپایه‌ی آن رخ می‌نماید.

انگشــتر دو جـوان بــرنـا ز انگشت کشیدند آن دو رعـنا...
ســـال نو و مستي رفت بر باد آخر غم عشـق بر دل افتــاد

(م، 2012: 56)

پس با عاشق شدن چهار معشوق (مم و زین)، (تاژدین و ستی) در روز نوروز، مرحله گره‌افکنی آغاز می‌گردد. سپس ادامه داستان در جهت کوششی است برای بازگرداندن این موقعیت به حالت جدیدی از تعادل که این موقعیت ناپایدار در داستان(نک به: مارتین، 1386: 69) پس از بازگشت زین و ستي از جشن نوروز و شرح ماجرا براي دايه در عشق معشوقه‌ی مجهول، واکنش‌هایی را از جانب دایه جهت شناسایی و جویایی معشوقه‌هایشان در پی‌دارد. با شناسایی دو معشوق این گره گشوده و سبب تعادل در داستان می‌شود. در واقع رفع این مانع خود تلاش و کنشی است که داستان را به سوی گره گشایی ابتدایی هدایت می‌کند.

گره بعدی در داستان؛ به عنوان کنشی که تعادل روایت را برهم می‌زند و داستان را به مرحله‌ی بحران نزدیک می‌کند، هراس بکر مرگور از نفوذ تاژدین در دربار میر(زین‌الدین) است که درصدد دسیسه و ترفندهایی برمی‌آید تا اینکه امیر را تحت تأثیر قرار می‌دهد و با ازدواج زین مخالفت می‌کند.

سوگند خورم به روح والد حتي برسد به جد خالد
چون فاش بشد نهان کژدم زین را ندهم به پور آدم

(م، 2012: 139)

زمانی‌که امیر به همراه ملازمان و مردم شهر قصد شکار می‌کند، در این فرصت، ملاقاتی میان مم و زین به دور از حضور اغیار شکل می‌گیرد، اما به هنگام غروب امیر که از شکار برمی‌گردد، از وجود مم در کاخش باخبر می‌شود و او را می‌بیند. برخورد امیر با مم در چنین صحنه‌ای زمینه ساز گره دیگری در داستان می‌شود، تا اینکه با جوانمردهای تاژدین، به واسطه سوزاندن خانه‌اش - که ذهن امیر و ملازمانش را معطوف به آتش می‌کند- منجر به نجات مم و زین می‌شود و بر این مانع چیره می‌شود.

گر خلق کشند به آب آتش من مي‌کشم آب خود به آتش

(م، 2012: 195)

در ادمه داستان؛ امیر از شایعه‌ی عشق مم و زین ناراحت است و به واسطه‌ی دسیسه‌های بکر، امیر مم را به بازی شطرنج دعوت می‌کند؛ مشروط بر اینکه حریف مغلوب، خواسته‌ی شخص برنده را عملی کند که این خود، گره دیگری را در داستان رقم می‌زند. به پیشنهاد بکر امیر و مم جایشان را در حین بازی عوض می‌کنند. به این قصد که مم رو به‌روی زین واقع شود. چون از پشت پنجره نظاره‌گر بازی شطرنج آن‌ها بوده است. در این صورت نگاه مم در حین بازی متوجه نگاه پر از ناز زین می‌شود، پس با این دسیسه‌ی بکر، امیر در شش دست مم را شکست دهد. سرانجام مم نیز با عملی کردن شرط بازی مجبور می‌شود، نام زین را به عنوان معشوق خود فاش کند و این رازافشایی خود تلاش و کنشی است که داستان را به سوی گره گشایی سوق می‌دهد. اما این گره گشایی در اصل، منجر به بروز بحران می‌شود که به زندانی شدن مم داستان را جهت می‌دهد.(م، 1962: 135-143)

البته قسمت اصلی پیرنگ (موانع عشق) در داستان مم و زین؛ دربرگیرنده‌ی تضادی است که در بین دو نیروی کاملا متناقض درمی‌گیرد؛ نیروی اول، طرفداران ازدواج مم و زین در جبهه‌ی خیر و نیروی دوم، مخالفان این ازدواجند که در نیروی شر قرار دارند. این معمولی‌ترین شگردی است که داستانسرایان در پرداختن روایات خود بدان روی آورده‌اند.

میزان مطابقت این دو داستان با اصل علیت و رعایت سیر منطقی

داستان خسرو و شیرین بر خلاف مم و زین ، از یک نظم و سیر منطقی خاصي برخوردار نیست هرچند به نظر می‌رسد نظامی با بیان آنچه که از زبان خسرو به شاپور گفته است سعی داشته داستان خود را ابتدا

بر روال منطقی و عقلانی تنظیم کند، اما باید دانست که سخنان منطقی نظامی که در مقدمه و آغاز داستان عقل و حکمت است، با نظم منطقی که بنای هر داستان فنی و خوب باید بر آن استوار باشد فرق دارد. زیرا بروز حوادث گوناگون و گسیختگی‌هایی که با ورود داستان‌های فرعی نظیر: داستان فرهاد و شیرین یا شکر اصفهانی در داستان اتفاق می‌افتد، سبب شده است تا این داستان از سیر منطقی خود خارج شود، در حالی که روایت مم و زین معمولا از یک سیر منطقی برخوردار است و بروز هر حادثه‌ای در آن معلول علتی خاص است.

از لحاظ مطابقت این داستان‌ها با اصل علیت با توجه به آنچه از آغاز تنه دو داستان بر می‌آید، می‌توان گفت که داستان خسرو و شیرین بر خلاف مم و زین ابتدای آن منطبق بر قانون علیت نیست و اگر بخواهیم علیتی را برای آن بیان کنیم، بسیار ضعیف است، زیرا چنانکه مشاهده می‌کنیم خسرو تنها از راه شنیدن اوصاف شیرین، عاشق او می‌شود و این امر یعنی شنیدن اوصاف نمی‌تواند عاملی جدی در شروع یا وقوع داستان به حساب آید.چون خسرو پیش از آنکه عاشق باشد، شاهزاده‌ای مغرور است که خود را صاحب اختیار و مالک تمام زیبا رویان جهان می‌داند ،به همین دلیل می‌توان گفت اولین عامل در ظهور داستان خسرو و شیرین هوسبازی خسرو است.

اما شروع داستان مم و زین ،منطبق بر قانون علیت است، علیتی است که به دنبال آنچه در مقدمه داستان آمده، ظاهر شده است.به عنوان مثال، در جواب این سوال که چه عاملی باعث عدم وصال مم و زین شد؟می‌توان گفت وجود بکر جهت حسادت ورزیدن نسبت به مم بوده است.

همچنین دلیل عدم ازدواج رسمی مم و زین را نیز می‌توان وجود فتن انگیزی بکر ذکر کرد.حال آنکه اگر سؤال شود چرا خسرو، عاشق سینه چاک شیرین، معشوق خویش را در یک لحظه به طور ناشناس دیده است؛ درست در زمانی که شاپور رفته است تا او را به نزدش بیاورد، رها می‌کند و به دنبال حکومت می‌رود؟به پاسخی قانع کننده و دلیلی منطقی در جواب این سؤال نمی‌رسیم، یا در پاسخ به این سؤال که چرا خسرو با محبوب خود که از او شیرین‌تری در دوران نمی‌بیند؛ معشوقی که به خاطر او ترک سلطنت می‌کند؛حاضر به ازدواج نیست،اما به راحتی با شکر که دختری هرزه در اصفهان است ازدواج می‌کند؛ نمی‌توان پاسخ قانع کننده و درستی داد.

البته شاید بتوان توجیهات سستی پیدا کرد، از قبیل اینکه خسرو به سبب رنجش از شیرین و برای برانگیختن حسادت زنانه او با شکر ازدواج می‌کند (مطابق همان کاری که رامین بعد از رنجیدگی از ویس انجام داد)و یا اینکه دلیل ترک شیرین و رفتن به روم و ازدواج او با مریم،به خاطر جلب حمایت نظامی

قیصر در جنگ با بهرام و کسب قدرت از دست رفته خسرو بود.اما باز هم این دلایل،نمی‌تواند دلایلی واقعی و استوار برای شکل‌گیری داستان باشند، هر چند توجیهاتی مناسب به نظر برسند.

نتایج و یافته هاي تحقیق

هر دو داستان تا اندازه ای با اصل علیت نیز چندان مطابقتی دارد. نظامی قصد داشته است مقدمه داستان را بر یک روال منطقی پیش ببرد. اما بروز حوادث گوناگون و طرح داستان‌های فرعی مانند داستان فرهاد و شیرین یا شکر اصفهانی سبب شده است تا این داستان از سیر منطقی خود خارج شود. با بررسی داستان مم و زین نشان می‌دهد که وجود مانع یا گره داستانی در این داستان نسبت به خسرو و شیرین قوی‌تر و منطقی‌تر است و این داستان با قانون علیت سازگاری بیشتری دارد. حال آنکه وجود مانع در داستان مم و زین، قوی‌تر و منطقی‌تر از مانع در داستان خسرو و شیرین است و بروز هر حادثه‌ای در آن، معلول علت خاصی است. به همین جهت، این داستان نسبت به داستان نظامی با قانون علیت، سازگاری بیشتری دارد و معمولا از یک سیر منطقی برخوردار است. در اساس، گره هر دو داستان با عشق افکنده می‌شود و شروع ماجراهای عاشقانه در هر دو داستان در یک لحظه صورت می گیرد. خسرو و شیرین در لحظه ای با شنیدن وصفی و دیدن تصویری دل می بازند و مم و زین و تاژدین و ستی با دیدار یکدیگر در روز نوروز عاشق می‌شوند. موانعی در راه وصال عاشق و معشوق در هر دو داستان ایجاد می شود. در خسرو شیرین، تقدیر و غرور شاهانه و پایداری شیرین در حفظ ارزش‌ها، سبب طولانی شدن دوران فراق هست. در مم و زین، مخالفت برادر زین، به واسطه دسیسه چینی و توطئه‌های بکر که در نتیجه منجر به زندانی شدن مم و سبب دورانی از فراق و هجران عاشق و معشوق می‌شود.

منابع:

##. احمد نژاد (1369). تحلیل آثار نظامی گنجوی، چ1. تهران: انتشارات علمی.

##. اسکارمان (1905). تحفه‌ی مظفریه. هینانه سەر رینووسی کوردی هیمن موکریانی. سیدیان.

##. خانی، احمد (1962). مم و زین. ترجمه م.ب. رودنکو. مسکو.

##. ـــــــ (2012). مم و زین. ترجمه شیرزاد شفیع بابو. چ1، اربیل: انتشارات دانشگاه صلاح - الدین

##. ریاحی، لیلی (1376). قهرمانان خسرو و شیرین. تهران: امیرکبیر.

##. زنجانی، برات (1372). احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار. چ1. تهران: انتشارات امیر کبیر.

##. صفا، ذبیح الله (1386). تاریخ ادبیات در ایران، ج2، چ 10، تهران: فردوس.

##. مارتین، مکوئیلان (1388). گزیده مقالات روایت. ترجمهٔ فتاح محمدی. تهران: مینوی خرد.
##. مارتین، والاس (1386). نظریه‌های روایت. ترجمهٔ محمد شهبا. چ2. تهران: انتشارات هرمس.
##. مستور، مصطفی (1391). مبانی داستان کوتاه، چ 5. تهران: تشر مرکز.
##. میرصادقی، جمال (1380). ادبیات داستانی. چ3، تهران: انتشارات سخن.
##. وحیدیان کامیار، تقی(1376)، در قلمرو زبان و ادبیات فارسی، چ اول، مشهد: انتشارات محقق
##. ولک، رنه (1377). تاریخ نقد جدید. ترجمهٔ سعید ارباب شیرانی. تهران: نیلوفر.

Anahita
A Research Journal of Persian
Language, Literature Art & Culture
No. 08, Annual 2021, pp 134-151

آناهیتا
مجلہ علمی- پژوهشی زبان، ادبیات، فرهنگ و تمدن فارسی
شماره ۸، سالنامہ ۲۰۲۱ ، میلادی، صص ۱۵۱-۱۳۴

20.1001.1.25197126.2021.8.12.7.2

The role of Sikh's from the perspective of literature in the History of the sub-continent and mention of the history of Punjab by Muhammmad Naqi Peshawari

***Seharai, Raza Murad**
****Kazmi , Faleeha Zahra**

Abstract:

Ranjit Singh was the most important ruler of Sikh era who was an expert in utilising man power because of his political and conceited nature. Though the real power lied with Sikhs in his regime, Hindus and Muslims were also part of the State affairs. In Ranjit Singh's period, Persian was given a significant status and he used to correspond with the British in Persian. Though the religious language of Sikhs was Punjabi, keeping in view the significance of Persian in Ranjit Singh's cabinet and Punjab, many extraordinary shining scholars of Persian enlightened the land land of the Subcontinent. In order to pave a path for researchers, this article aims at discussing some of the eminent personalities who played their pivotal role in serving Persian language in the Subcontinent.

Keywords: Subcontinent, Persian language and literature , Punjab, Ranjit Singh,Muhammad Naqi Peshawari

نقش سیک‌ها از منظر ادبیات در تاریخ شبه‌قاره و نگاهی به تاریخ پنجاب از محمدنقی پیشاوری

*صحرائی، رضا مراد

** کاظمی ،فلیحہ زہرا

چکیده:

در دورهٔ حاکمیت سیک‌ها در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان کنونی، هر چند شاکلهٔ قدرت در دست سیک‌ها بود؛ اما در ادارهٔ امور کشوری و لشکری از هندوان و مسلمانان نیز استفاده می‌شد. «رنجیت سینک»[4] که از ذکاوت و سیاست حکمرانی، بهرهٔ بسیار داشت در گسترش ادبیات فارسی در شبه‌قاره نقش مهمی ایفا کرده‌است. در دورهٔ سلطنت «رنجیت سینک»، به دلیل اهمیتی که او برای زبان ادب و پارسی قائل بود، این زبان اهمیت و جایگاه فوق العاده‌ای یافت. تا جایی که علی‌رغم رواج زبان و خط انگلیسی در آن دوره و با آنکه زبان مذهبی سیک‌ها پنجابی بود، خط و کتابت پارسی به ویژه در ایالت پهناور پنجاب، زبان و خط درباری شد. این موضوع موجب شد تا ادیبان، مورخان و دانشوران پارسی‌گوی بسیاری در دربار رنجیت سینک ظهور و رشد پیدا کنند و آسمان ادب پارسی را روشن سازند. یکی از نام‌آوران این دوره جمله محمدنقی پیشاوری است که آثار بسیاری از خود به جا گذاشته‌است. تلاش نگارنده در این مقاله معرفی وی و آثار اوست.

واژگان کلیدی: شبه‌قاره شبه‌قارهٔ هند، زبان و ادبیات پارسی، پنجاب، رنجیت سینک، محمدنقی پیشاوری

* دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامہ طباطبائی، تہران- ایران sahraei@atu.ac.ir

** رئیس گروہ زبان و ادبیات فارسی ،دانشگاہ ایل سی بانوان لاہور – پاکستان dr.faleeha.kazmi@gmail.com

[4]- Ranjit sing

مقدمه:

در شبه‌قاره، بعد از خاندان غلامان، سلاطین خلجی روی کار آمدند که بنیانگذار این سلسله، جلال‌الدین فیروزشاه (680 -995 ق. /1281 -1295م.) او به پارسی شعر می‌سرود و به شاعران و نویسندگان پارسی که به دربار او وابسته بودند ، احترام خاصی می‌گذاشت. بعد از وی در عهد علاءالدین (حکومت 695 -715 ق /1295 -1315 م) دهلی از نظر فرهنگ و زبان و ادب پارسی به اوج کمال رسید. علاءالدین منطقهٔ گجرات و دکن را به تصرف خود درآورد و زبان پارسی را تا جنوب شبه‌قاره گسترش داد.

سلسله گورکانیان هند که آن را امپراتوری «مغول»، امپراتوری «بابری» یا «تیموری» نیز گویند، آخرین دورهٔ عصر طلایی زبان پارسی در شبه‌قاره است. حکمرانان این سلسله (933ق /1526 م-1273 ق /1857م) در بخش بزرگی از شبه‌قارهٔ هند فرمانروایی می‌کردند. دوران شکوه این امپراتوری تا اواسط پادشاهی «اورنگ زیب عالمگیر» بود و سیر تمدنی که در روزگار «اکبرشاه»، «شاه‌جهان» و «اورنگ‌زیب» آغاز شده بود، پس از این دوره تدریجاً رو به ضعف نهاد. اروپاییان بهاین دوره «عهد مغول کبیر» و به دوره‌ای که از قدرت امپراتوری به‌شدت کاسته شد، «دوران مغول صغیر» میگویند در نهایت «بهادرشاه دوم»، آخرین فرمانروای گورکانی در سال (1273 ق./ 1857م.) و در پی هجوم انگلیسی‌ها حکومت را به بریتانیا واگذار کرد.(Jeroen,2015:105) و به بارگاه «همایون»، دومین پادشاه تیموری هند پناه برد (برنی[5] 1957 :1 /93، 141).پس از مرگ «اورنگ‌زیب»، برای جانشینی ، جنگ و رقابتی میان پسران او در گرفت که در نهایت ، «محمد معظم» پیروز میدان شد و با نام «شاه عالم اول» برتخت پادشاهی تکیه زد. در سال (1126ق./ 1714م.) ، پس از مرگ «شاه‌عالم»، همان اتفاقاتی رخ دادکه پیش‌تر اتفاق افتاده بود و باز میان جانشینان وی بر سر قدرت جنگ بالا گرفت و « جهاندارشاه» موفق شد تا بر اریکه قدرت تکیه زند. او نیز بیش از دو ماه و 20 روز برتخت مستدام نماند و پس از او «فرخ‌سیر» 6 سال پادشاهی کرد . بعد از «فرخ‌سیر»، «محمدشاه» برتخت نشست و بیش از 29 سال حکومت کرد. در زمان او، لاهور ولایتی مستقل بود و استاندار آن از سوی شاه انتخاب می‌شد. از سال 1714 م تا 1734م، «عبدالصمدخان دلیر» در امور جنگ و به دنبال او، از سال 1736- 1740 م

[5] - Barni

فرزند او «ذکریاخان»، استاندار لاهور بودند. این دو، افرادی روشن‌ضمیر و آگاه بودند و با تدبیر و دوراندیشی، نظم‌ونسق استان را در دست گرفتند بخشیده و خدمات بزرگی انجام دادند.

در طول حکومت «عبدالصمدخان»، علوم و فنون به اوج ترقی رسید و گجرات، سیالکوت، جالندهر و لاهور به مراکز مهم علوم و فنون و ادب تبدیل شدند و مأمن بزرگان، علماء و شعرای نامی آن عصر بودند.

در سال 1171ق /1757م، پس از آنکه «مغلانی بیگم» وضعیت نابسامان لاهور را به گوش «احمدشاه درانی» رساند، وی به پنجاب حمله کرد و تا دهلی نیز پیش رفت. او توانست با اطلاعاتی س که «مغلانی بیگم» داده بود، مقادیر بسیار زیادی طلا و جواهر به غارت ببرد. سپس به حکم وی «جهان‌خان» استاندار لاهور شد و برای اخذ مالیات و خراج، مردم شهر را در تنگنا و فشار شدید گذاشت. «احمدشاه» پس از تسخیر لاهوروملتان،«سرهند» را نیز به اشغال خود درآورد؛ اما در سال 1170ق. / 1761.م سیک‌ها به لاهور حمله کرده و آن را تسخیر کردند. «احمدشاه» برای شکست آنها، بار دیگر در سال‌های 1186،1179،1182ق. به لاهور حمله کرد؛ اما با آمدن «احمدشاه»، سیک‌ها به کوه و جنگل پناه بردند و پس از بازگشت او، آنها مجدداً به غارت مسلمانان پرداختند. در سال 1179ق. /1765 م، در غیبت و کاهلی فرماندار لاهور، آنها قلعهٔ لاهور را به تصرف خود درآوردند و لاهور را به سه قسمت تقسیم کردند که بخش جنوبی آن، به «سوب‌ها سینک» رسید و بخش شرقی به «گوجر سینک» و بخش مرکزی به «لهنا سینک» رسید. در دورهٔ حاکمیت این سه تن، ظلم و ستم فراوانی بر مردم رفت؛ زیرا تاراج و غارت سرلوحهٔ حکومت آنان بود. آنها تمامی سنگ‌های مرمر و قیمتی بناهای دورهٔ امپراتوری نظامی را غارت کردند و برای انتقام از مسلمانان به سرهند، پتاله، لاهور و اطراف آنها حمله کردند و پس از قتل و غارت به کشتار مردم دست زدند. استاندار لاهور، «عبدالصمدخان» با نظامیان پادشاهی، شکست سنگینی به سیک‌ها وارد آورد و تعداد زیادی از آنها را کشته و فراری دادو بنده بیراگی 6به همراه تعدادی اسیر در دهلی به قتل رسید.

در زمان استانداری «یحیی خان» یعنی سال 1158/ 1745م. سیک‌ها به لاهور حمله‌ور شدند و دست به غارت زدند؛ اما با شکست مواجه شدند که منجر به قتل '«دیوان جسپت رای»و همراهان وی گردید. پس از مرگ استاندار دیگر لاهور، «میرمعین الملک» در سال 1167 ق/1753 م اوضاع شهر به هم ریخت و

---

[6]- Bairgi

مجدداً سیک‌ها به جمع‌آوری نیرو پرداختند و در سال 1170ق / 1706م، «جتا سینک» به لاهور حمله کرد.

در سال 1221ق/1795م و همچنین در سال 1212ق/1797م، در نزدیکی لاهور و در ساحل رود جهلم، نبردی بین سیک‌ها و «نیرو های نظامی شاه» زمان به وقوع پیوست. «رنجیت سینک» توانست با گذشت زمان شهرهای اطراف استان پنجاب از جمله کانگره، جالندر، قصور را به قلمروی خود بیافزاید. وی طی قراردادی با اشغالگران انگلیسی در سال 1223ق/1808م، ملتان، کشمیر و پیشاور را نیز فتح کرد. اما در سال 1263ق/1846 م در نبردی با انگلیسی‌ها، سیک‌ها به طور کامل شکست خوردند و تمامی قلمروی آنان به دست نیروهای انگلیس فتح شد.

بنیانگذار مذهبی سیک، مردی زاهد و ص

لحگستر به نام «باباگرونانک» بود که در سال ۱۵۳۸ میلادی/۹۴۵ قمری در پنجاب وفات یافت و جانشینان او که "گرو" (پیشوا) بودند، به اشاعه و گسترش این مذهب پرداختند و ده تن از نامداران آنان موجب استقرار حاکمیت و تشکیل نیروی نظامی و لشکری سیک‌ها شدند.

در دربار «داراشکوه»، «گرو هرگوبند» و «گرو هرررای» از مقربان این سلطان مسلمان هند بودند و رای و نظر آنان نفوذ داشت تا جایی که در جنگ میان «داراشکوه» و «اورنگ زیب»، لشکر سیک‌ها از «داراشکوه» حمایت کردند.. در این میان سیک‌ها برای استقرار قدرت خود، به فرمان نهمین گروی در «انندپور» قلعه‌ای مستحکم به نام «تیغ بهادر» بنا کردند و لشکری نیرومند فراهم آوردند و در «ماکهووالی» نیز ارگ نظامی دیگری به دستور دهمین گرو ساخته شد تا اینکه در سال ۱۱۷۰ق./۱۷۵۶ م. سپاه سیک به فرماندهی «جساسینک» علیه شاه زمان شورید و لاهور را تسخیر کرد. پنج سال بعد «احمد شاه ابدالی» پس از تسخیر قندهار، در شهر گجرانواله با سیک‌ها وارد جنگ شد و آنها را به عقب راند؛ اما پس از نیرویافتن مجدد سیک‌ها، آنها از سرداران مسلمان انتقام گرفتند (تاریخ پنجاب، ص ۸۱ و ۸۷).

در دورهٔ حاکمیت «کابلی مل» در شهر لاهور، (۱۱۷۷م/۵۷۷ق) سیک‌ها به این شهر حمله‌ور شده و شهر را تسخیر کردند.در زمان «شاه زمان» درگیری سنگینی میان مسلمانان و سیک‌ها رخ داد و در نزدیکی رود جهلم چندین توپ سنگین به دست سیک‌ها افتاد. «رنجیت سینک» این توپ‌های جنگی را به عنوان غنایم جنگی به پیشگاه شاه فرستاده و در پاداش آن، شاه او را والی شهر لاهور منصوب کرد (مهاراجه رنجیت سینک، ۲۰۰۷،ص: ۳۰) و همین امر موجب شد تربیت یاور او شود تا توسعهٔ قدرت را افزایش

دهد و سیک‌ها در پنجاب شروع به تشکیل حلقه‌های قدرت یا«باره مشعلین» نمودند (چتیان دی وار، ۱۹۹۲:۱۶).

مهم‌ترین ستون اقتدار در سلطنت «رنجیت سینک»، شخصیت مقتدر و استوار خود او بود. هر چند در امور نظامی تسلط کافی نداشت؛ اما سیاست‌مداری تیزهوش و باکیاست بود و روش رفتار با حاکمان محلی و زیردستان را به خوبی می‌دانست تا جایی که دورهٔ حاکمیت او، از درخشان‌ترین و استوارترین دوره‌های حاکمیت سلسله سیک‌ها به شمار می‌رود. پس از وفات او، حاکمیت سیک‌ها آن اقتدار را به سبب تفرقه از دست دادند و از فروغ و عظمت آن کاسته شد (واران، ص ۱۸). هر چند در آن دوره، اقتدار و حاکمیت در دستان سیک‌ها بود، با این وجود هندوان و به ویژه مسلمانان در قدرت سهیم بودند و از توانایی‌های آنان در قدرت به خوبی استفاده می‌شد. در این دوره مسلمانان از مقامات برجسته حکومت بودند که از آن میان می توان به برجسته‌ترین این افراد اشاره کرد: «غلام محی‌الدین» و سه فرزند او به نام‌های «فقیرعزیزالدین بخارایی لاهوری» متخلص به «آزاد و رضا» (۱۸۲۵-۱۷۷۷)، «فقیر امام‌الدین» متخلص به «اظهر» و «فقیر نورالدین» ملقب به «منور» (۱۸۵۲-۱۷۹۱) که همگی از نام‌دارترین پزشکان و ادیبان و شاعران دربار «مهاراجه» به شمار می‌رفتند (خواجه عبدالرشید، تذکره شعرای پنجاب، ص ۱۸).

هرچند سرزمین پنجاب مهد پیدایش و گسترش مذهب سیک بوده و زبان دینی و رایج میان آنان زبان پنجابی بوده و هست و در عهد حاکمیت سیک‌ها نوشته‌های دینی و عرفانی سیک‌ها به زبان پنجابی خلق و ابداع می‌شد؛ اما از آنجا که در میان سیک‌ها، شخصیت‌های آموزش‌دیدهٔ قوی‌بنیان کم‌تر یافت می‌شد، لذا برای رتق‌وفتق امور حکومتی آنان، به هندوان و مسلمانان باسواد نیاز بود و اینگونه بودکه مسلمانان توانستند در حکومت و مناصب دولتی وارد شوند و به مقامات عالی حکومتی دست یابند.

در این زمان زبان و ادب پارسی در شبه‌قاره به خوبی توسعه و گسترش یافته و به بالندگی و مقبولیت عام و خاص رسیده بود تا جایی که حتی پس از انحطاط حکومت مسلمانان، زبان و نوشتار پارسی همچنان زبان دربار و حکومت بود. در عهد سیک‌ها نیز پارسی همچنان با اقتدار خود پابرجا ماند و زبان و نوشتار حکومتی شد (عبدالشکور احسن، مقالات احسن، ص ۳۱۰)؛ اگرچه نقش سیک‌ها در توسعه و گسترش زبان و ادب پارسی، بااهمیت نیست و شاعران سیک کم‌تر از شاعران و ادبای پارسی‌گوی هندو است؛ اما کیفیت آثار برجای‌مانده از سیک‌های تحصیل‌کرده، جزو بهترین آثار تألیف‌شده به شمار می رود.

«رنجیت سینک» شیفتهٔ زبان و ادب پارسی بود و اهمیت و جایگاه به‌سزایی برای آن قائل بود تا جایی که برتری زبان و کتابت پارسی را به انگلیسی‌ها گوشزد می‌کرد. مشهور است که او در پی آن بود تا به رسم پادشاهان مسلمان مغول‌تبار هند، تاریخ را به زبان پارسی کتابت نمایند. در دورهٔ او کتیبه‌ها و سنگ‌نوشته‌ها به پارسی گسترش یافت و حتی در دوره‌های پس از او نیز جانشینانش اکثراً به گردآوری و پذیرایی از ادیبان و پارسی‌سرایان در دربار خود همت گماردند و شماری گسترده از آنان در دربار حاکمان سیک در لاهور مقرری داشتند. برخی از نامدارترین این افراد عبارتند از:

شاعران

غلام محی الدین معروف به "نوشت ثانی"

«غلام‌محی‌الدین» معروف به «نوشت ثانی» (637ه-562) سرآمد ادبا و بزرگان ادیب دربار «رنجیت سینک» بود. فرزندان او به نام‌های «فقیر سیدعزیزالدین بخارایی لاهوری» متخلص به «آزاد رضا» (1825م/1777ق) صاحب «دیوان آزاد» در فهرست موزه ملی کراچی و «فقیر نورالدین بخارایی لاهوری» ملقب به «النور» (1852م/1791ق) صاحب «دیوان منور» و «تاریخ کوه نور» بودند که از مقام عالی نیز برخوردار بودند. «منور»، تحت تأثیر شاعران و ادیبانی چون سعدی، حافظ، بیدل و صائب تبریزی بود و اکثر غزلیات خود را با پیروی و تأسی از این شاعران بلندآوازه سروده و در دیوان منور گردآوری کرده‌است. این دیوان به کوشش «دکتر عبدالطیف» در سال (۱۹۷۳م/ ۱۳۹۲ ق) در لاهور به چاپ رسید. «فقیر امام الدین بخارایی لاهوری» دیگر فرزند «غلام محی الدین»، مشهور به «اظهر» (۱۸۴۴ م) نیز در دربار «رنجیت سینک» سرآمد ادیبان و بزرگ‌خاندان «فقیر» شد و در دورهٔ استانداری پنجاب توسط «نواب عبدالصمد خان» و «زکریاخان» به مقام عالی اداری رسید. علاوه بر آنها، «عزیزالدین» که فردی ادیب، صوفی‌مسلک، مدیر، کاردان و شاعری شیرین‌سخن بود و به پارسی شعر می‌سرود، پس از مرگ «رنجیت سینک» به امر حاکم جانشین تا هنگام وفات (۳ دسامبر ۱۸۴۵م/ ۱۲۶۱ق) در مناصب دولتی، مقامی بلندمرتبه داشت و پس از مرگ «رنجیت سینک» استاندار «امریتسر» و حوالی آن شد و قلعه و ارگ دولتی «گوبندگرو» در «امریتسر» و پادگان نظامی آن در اختیار او قرار گرفت و در نبردهای نظامی «رنجیت سینک» تأمین‌کنندهٔ مهمات و سلاح‌های جنگی بود تا اینکه در تاریخ ۱۸۴۵م /۱۲۶۰ ق از دنیا رفت (دایره‌المعارف اسلامی اردو ص: ۱۸ و ۲۸).

از دیگر بزرگان نامور، می توان به «قاضی افتخارالدین»، «محمد فاروقی منچری»، «امرنات اکبری»، «قلندر شاه لاهوری فرزند پیرکرم‌شاه» نیز اشاره کرد.

برخی از نمونه اشعار آنها عبارتند از:

مرادشاه لاهوری فرزند پیرکرم‌شاه

چه تدبیری ز میر آسمان رفت
که هوش و طاقت از پیر و جوان رفت
زهی شاهی که از کابل به لاهور
چو وحشی آمد و دیوانه‌سان رفت
چنین غافل که روز و شب نه بیند
که صبحم چون شد و شامم چنان رفت
کجا در بتکده ناقوس ماندی
که اکثر از مساجدها اذان رفت
به هر یک بود یک منزل مقامی
چو وقت کوچ شد غارتکنان رفت
به سال رفتنش در جمع یاران
چه از تاریخ حرفی درمیان رفت
مراد از جودت طبع رسایی

«راجه دینات لاهوری» متخلص به «سوز»

درین زمانه بعد ذات لاله دینانات
سخن‌پسند و پسندیده در سخن‌رانی
به پارسی و به هندی قصیده و غزلش
اگر ز طبع کرمش گرفته بر خوانی

«سکندرشاه لاهوری» فرزند «پیرکرم‌شاه»، «پیر فرح‌بخش فرصت لاهوری» فرزند «پیرکرم‌شاه»، «احمدیار» مربوط صاحب «مثنوی رنجیت سینک‌نامه» که او ننمرالوی به دستور گلاب سینک حاکم سیک کشمیر در سال ۱۸۳۰ م/ ۱۲۵۶ ق در پیروی از سبک شاهنامهٔ فردوسی «تاریخ عهد رنجیت سینک» را سروده‌است. (مقدمهٔ رنجیت سینک‌نامه ص:۴)

همچنین از دیگر پارسی‌گویان دربار می‌توان از «محمدهاشم‌شاه»، «رکن‌الدین مکمل»، «میرزا اکرم بیگ جغتایی لاهوری» متخلص به «اکرم»، «شیخ محمد زاهد کنجاهی گرانی» متخلص به «زاهد»، یاد کرد.

مؤلفین و مورخین

از معروف‌ترین مؤلفین دورۀ رنجیت سینک، می‌توان به «غلام محی‌الدین نوشت ثانی»، «غلام‌محمد» مشهور به «گامو»(۱۲۴۲ق/۱۸۲۶م) فرزند «مولانا محمد صدیق» مؤلف «گنج مخفی»، «شمس‌الدین التوحید»، «سیدقادربخش لاهوری» مؤلف «اصطلاحات پارسی» (عارف نوشاهی، فهرست موزه ملی کراچی,997:1862،268،707) «جان‌محمد لاهوری» فرزند «محمود فقیر خان»، «عزیزالدین لاهوری» که شاگرد «شاه اکرم‌بیگ کرم جغتایی» بود و از مریدان «سید غلام محی‌الدین نوشت ثانی» به شمار می‌رفت و کتاب «مجمع الفواید» را به رشتۀ تحریر درآورد (فهرست کتابخانۀ عمومی پنجاب، شمارۀ ۹، ص ۸۷۹). همچنین در آن دوره، یک شخصیت برجسته علمی، به نام «مولانا نور احمد چشتی»، کتابی تحقیقی را تحت عنوان «تحقیقات چشتی» به رشتۀ تحریر درآورد که شامل وقایع حکومتی به زبان پارسی بود (سید عبدالله، سهم ادبیات پارسی در عهد هندوان، ص: ۲۵).علاوه بر این، مفتی «علی‌الدین بن مفتی فخرالدین لاهوری» (۱۸۵۴م/ ۱۲۷۰ق) نیز کتابی با عنوان «عبرت‌نامه و تاریخ پنجاب» را کتابت کرد که از کتب مهم تاریخی پیرامون جغرافیا و ساکنان پنجاب به شمار می رود (منزوی، فهرست مشترک،۱۰/۵۳۱). کتاب «عبرت‌نامه» از آن جهت حائز اهمیت است که شورش سیک‌ها در پنجاب که در دورۀ «شاه عالمگیر دوم» و «شاه عالم دوم» به وقوع پیوست و نوشته‌های «احمدشاه» و ثبت وقایع آن در این کتاب تاریخی به دقت ذکر شده است در مورد وضعیت دقیق جغرافیایی پنجاب، سیاست‌های جاری بحث و گفتگو شده‌است. (محمود هاشمی، تحول نثر پارسی در شبه‌قاره، ص: ۵۶)

از دیگر تاریخ‌نگاران این دوره می‌توان به «منشی عبدالکریم» (۱۲۶۷ق/ ۱۸۵۱م) اشاره کرد که صاحب کتاب «تاریخ پنجاب و تحفه الاحباب» (چاپ لکنو) است. او در این کتاب وقایع دورۀ پادشاهان افغانی‌تبار درّانی را ذکر کرده‌است که نام آن تاریخ احمد است. «ران چند» (۱۲۵۹ق/۱۸۴۳م) فرزند «رایزاده سلامت رای» نیز در همین دوره مجموعه‌ای از اشعار را به زبان پارسی و هندی سرود که نام آن را «خالصه‌نامه» نهاد. او این کتاب را در سال ۱۲۵۹ق/۱۸۴۳م آغاز نمود و در طول دو تا سه سال به پایان رسانید. (نوشاهی، فهرست نسخه های خطی گنجینه آذر، ص ۴۱۵) این کتاب اکنون در کتاب‌خانه دانشگاه پنجاب موجود است.

یکی دیگر از تاریخ‌نگاری‌های این دوره، «تاریخ سیک‌ها» اثر «گنیش داس بهدرا» است. نویسندۀ این کتاب ملازم «گلاب سینک» حاکم جامون و کشمیر بوده و معروف ترین ادیب و شاعر و تاریخ‌نگار عصر

خود به شمار می‌رفته‌است. از او دو اثر به زبان پارسی موجود است که یکی «چهار باغ پنجاب» (چاپ امریتسر ۱۹۶۴م) است که پیرامون تاریخ پنجاب به رشتهٔ تحریر درآمده و در ۱۸۴۹ م کامل شده و دیگری تاریخ جامون و کشمیر است که براساس اسناد «راج درشنی» نوشته شده‌است. (دست‌نوشته‌ها در موزهٔ بریتانیا، شماره Or,1686 منزوی، فهرست مشترک نسخه‌های خطی پارسی، ص ۴۱۴ /۵)

لاله سوهن لال سوری (۱۲۹۴ق/ ۱۸۵۲م) از دیگر تاریخ‌نگاران دورهٔ سیک‌ها و تاریخ پنجاب به شمار می‌رود که اثر او «عمده التواریخ» نام دارد (لاهور،۱۸۸۹م). «غلام محی‌الدین لدهیانوی» معروف به «بوته شاه قادری» (۱۲۷۱ق/۱۸۵۴م) مؤلف «تاریخ پنجاب و مهتاب سینک» و نویسندهٔ «تاریخ ملوک هزاره» است که از معروف‌ترین ادیبان دورهٔ «رنجیت سینک» به شمار می‌رود.
«محمدنقی پیشاوری» فرزند «خواجه بخش»، از درباریان و کاتبان «هیراسینک» و وزیر «مهرانه دلیپ سینک» بود که کتاب تاریخی به اسم «تاریخ پنجاب» نوشته‌است. نویسنده که خود شاهد عینی رخدادهای گوناگون و عجیب زمانه بوده‌است، در این کتاب به اختصار اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی پنجاب و مناطق تابعهٔ آن را تقریر و تحریر کرده‌است. به گزارش وی «رنجیت» فردی شجاع و دلاور بود و با قدرت شمشیر خویش توانست پنجاب را از اغیار و اشرار پاک کند و چهل سال با کمال اقتدار و استقلال حکومت کند. نویسنده در توضیح قلمرو و متصرفات وی می‌گوید: «چنانکه قلعه متین ملتان و حصن حصین مانکره و مملکته وسیعه دیره‌جات و کوهستان جمون و خطه بی‌نظیر کشمیرایی تبت و ممالک متصرفه افاغنه درّانی بارکزایی چون الکای بگرام که الان به پیشاور اشتهارد دارد و با مضافت آن در حیطه تصرفش درآمده مضاف حدود متصرفه او گشت » (پیشاوری ، محمدنقی ، نسخهٔ خطی، ص:9)

در ادامه در نسخه دست‌نویس پیشاوری دربارهٔ محاصرهٔ قلعهٔ لاهور چنین نوشته‌است:
«اما قلعکیان سررشتهٔ قلعه‌داری از دست نداده به ایقاد نوایر جنگ و پیکار کماینبغی شمع‌افروز کاشانه خود داری و خانمان‌سوز حیات بسیاری از پروانهای چراغ قلعه گیری کشتند تا سه روز لواهب حرب در نفس دارالسطنه ملتهب و زبانه‌گیر و نوایر فتنه سر به فلک اثیر رسانیده سکنهٔ شهر عموماً از جور و دست‌اندازی متجنده دیو صورت جن سیرت در نفیر خصوصاً زمرهٔ محاسب و دیر که چون موش از گربه و مانند گربه از شیر فراری و در بیغوله‌ای خفا متواری و کسانی که از پستی بخت، بگیر آن طایفه

دل‌سخت افتادند مرحله‌پیمای وادی جان‌سپاری شدند الحاصل که بیرونیان دست از محاصره بر نمی‌داشتند و اندرونیان نیز نقطه‌وار پا از دایرۀ قلعه‌داری بیرون نمی‌گذاشتندتضیع نفوس از طرفین به عمل می‌آمد و فصل کار از همه باب لم یصل تا آنکه سه دستور معظم و مشیر منفخم راجه صاحب اعظم که چند روز پیش به روز این فتنه نایره افروز بنا بر مصالح ملک‌داری نهضت فرمای جانب جمون شده بود به دریافت این حال فی الحال بر جناح استعجال از جمو با جسم غفیر و جمعیت کثیر چون همای همایون فال سایه نزول بر بوم و بر آن روی ذریای راوی انداخت ولوا صلاحیت التوای مصالحه بر افراخت و چون این نوید سراپای امید قارع کوش و محاصره و محصور و رعایای شهر لاهور کشت هر یک به جای خود سرور زیاده از حصر و حبور تا محصور از حصار دل و شهر بند سینه به ظهور رسانید پس شهریار ساحل وقار از جوش محبت ضبط ماسکه قرار نکرده خود به نفس نفیس به عزم استقبال سوار به جانب دریا چون بحر زخار وسیل کوهسار روان گردید و ازان رو دریا آن چشمه فیض نیز با صفا باطن و صدق ظاهر مانند چشمۀ مهر از نیل فلک عبور کرده و در وسط راه به بحر دیگه آشنا شد(همان :ص۲۰-۲).»

به اجمال می‌توان گفت تاریخ پنجاب توضیح اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی دوران فرمانروایی «رنجیت سینک»، «گهرک سنک» و »راجه ویها سنکه بهادور» است.

«دیوان اجودهیا پرشاد» مؤلف کتاب تاریخی وقایع جنگ سیک‌ها است. (دست نوشته، کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور) او در این کتاب به ذکر وقایع و اتفاقاتی پرداخته که میان سیک‌ها و انگلیسی‌ها رخ داده‌است..

منشی دیارام پندت فرزند برهمن هندویی به نام «پندت نراین کشمیری» است که کتاب تاریخی «شیر و شکر» رنجیت سینک در دوره تاریخی ۱۸۱۴ تا ۱۸۲۵ م را کتابت نموده‌است. (منزوی، فهرست مشترک: ۲۱۷،۸)

لاله موهن لعل از نزدیکان و ملازمان نزدیک و پراعتبار دربار «رنجیت سینک» به شمار می‌رفته‌است که وقایع مستند تاریخی آنا دوره را با عنوان «روزنامۀ رنجیت سینک» تحریر کرده‌است. «احمد یار» مرا روی در روستای سوهدره از توابع شهر وزیرآباد در ۱۷۶۸ م دیده به جهان گشود. او شاعری بود که به پنجابی شعر می‌سرود؛ اما به پیروی از شاهنامۀ فردوسی منظومۀ حماسی «شاهنامۀ رنجیت سینک» را سرود که در آن به شرح منظوم وقایع تاریخی آن اماکن پرداخته‌است (گندا سینک، شاهنامه رنجیت سینک ص:۴).

از شاعران پرآوازۀ دیگر، «پیرمحمد» است که به زبان‌های پارسی، عربی و پنجابی تسلط داشته و شعری سروده‌است که دربردارندۀ وقایع تاریخی سال‌های ۱۷۶۴ تا ۱۷۹۱ م است. . همچنین او کتابی تاریخی از پنجاب را به زبان پنجابی نیز سروده است که تحت عنوان «چتهیان دی» که در سال ۱۹۲۵ توسط «قاضی

فضل الحق» به چاپ رسید (پیر محمد، چتهیان دی دار، ص: ۲۶). از دیگر نویسندگان این دوره، می‌توان به «علی محمدخان» اشاره کرد که مجموعهٔ «تذکره الملوک» که تاریخ افاغنه سدوزایی است را گردآوری نموده‌است. او ابتدا در خدمت دربار «شاه شجاع درّانی» بود و سپس به دربار «رنجیت سینک» رفت. دیوان امرنا که در ادامه درباره آن صحبت می‌شود، نوهٔ بخت مُل بود. در سال ۱۸۰۵ م «سر جان ملکم» به همراه «رنجیت سینک» به لاهور آمد و به اشاره «جان ملکم»، «امرنا» کتابی را با عنوان «خالصه‌نامه» نوشت که شرح وقایع تاریخی دوره ۱۸۰۷ تا ۱۸۰۸ م بود (عبدالغنی، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ص: ۵،۱۵۳).

امرنات اکبری

قلندر پیش اکرم نه تو این ابیات ناقص را
که تا اینکار برخیزد از اقراری که من دارم
فرزند دینانات بود و نوهٔ بخت م
ُل که ظفرنامه اکبری را تقریر کرد. او در سال ۱۸۳۲ م به دستور «رنجیت سینک»، «ظفرنامه» را نوشت که بعدها به کوشش «پروفسور سیتارام کوهلی» به چاپ رسید. این کتاب چهار بخش دارد. در بخش اول آن، زندگینامهٔ مهاراجه، در بخش دوم به باغ‌های لاهور و بخش سوم و چهارم آن به «میرزا اکرم بیگ» و آموزه‌های اخلاقی اختصاص می‌یابد (ایچ-وی-کریک ، ریاست پنجاب، ص:۳۲).

کتاب «منشور رنجیت سینک» یا «ظفرنامهٔ رنجیت سینک» (۱۸۷۳م) توسط «کنهیا لال هندی جلیمری»(۱۸۲۹م) به رشتهٔ تحریر درآمد و در لاهور به چاپ رسید. وی علاوه بر این کتاب، کتاب «تاریخ پنجاب» (۱۸۷۶م) را به زبان اردو نگاشت و داستان عاشقانهٔ «هیر و رانجها» را با عنوان

«نگارین‌نامه» در سال ۱۸۸۱ م به زبان پارسی خلق کرد (طاهره صدیقی، داستان سرایی پارسی در شبه‌قاره ص: ۲۹۵).

در این دوره، نویسنده‌ای به نام امل، کتاب تاریخ بوداییان را نوشت (نوشاهی، فهرست گنجینهٔ آذر شماره H-15). این کتاب مبتنی بر تاریخ بودا نوشته شده‌است. «خوش‌وقت رای» صاحب کتاب تاریخ سیک‌های پنجاب و احوال فرقهٔ سیک‌ها و سرزمین پنجاب است که نسخهٔ خطی این کتاب در کتاب‌خانهٔ دانشگاه پنجاب موجود است. نویسنده «تاریخ حاکمیت سیک‌ها در پنجاب» را در تاریخ ۱۸۱۱ م به طور کامل به رشته تحریر درآورده که از این جهت اهمیت فوق العاده‌ای دارد.

یک مثنوی به پارسی در سال 1831 با عنوان «گرامی‌نامه» سروده شده که سرایندهٔ آن ناشناس است. این مثنوی شرح‌حال ملاقات و وقایعی است که در دیدار «رنجیت سینک» با «لرد ویلیام بیت تینگ» رخ داده‌است. (ظهورالدین احمد،ادبیات پارسی در پاکستان، ص: ۲۵۰).

در ادامه بحث خونریزی که در پنجاب به ویژه در لاهور قرار گرفته می‌نویسد:

« ... اما قلعکیان سر رشته قلعه داری از دست نداده به ایقاد نوایر جنگ و پیکار کما ینبغی شمع افروز کاشانه خودداری و خانمان سوز حیات بسیاری از پروانه ای چراغ قلعه گیری کشتند تا سه روز لواهب حرب در نفس دارالسطنه ملتهب و زبانه گیر و نوایر فتنه سر به فلک اثیر رسانیده سکنه شهر عموما از جور و دست اندازی متجنده دیو صورت جن سیرت در نفیر خصوصا زمره محاسب و دیر که چون موش از گربه و مانند گربه از شیر فراری و در بیغوله ای خفا متواری و کسانی که از پستی بخت به گیر آن طایفه دل سخت افتادند مرحله پیما وادی جان سپاری شدند الحاصل که بیرونیان دست از محاصره برنمی داشتند و اندرونیان نیز نقطه وار پا از دایره قلعه داری بیرون نمی گذاشتند تضییع نفوس از طرفین به عمل می آمد و فصل کار از همه باب لم یصل تا آنکه سه دستور معظم و مشیر مفخم راجه صاحب اعظم که چند روز پیش به روز این فتنه نایره افروز بنا بر مصالح ملکداری نهضت فرمای جانب جمون شده بود به دریافت این حال فی الحال بر جناح استعجال از جمون با جسم غفیر و جمعیت کثیر چون به/با همایون فال سایه نزول بر بوم و بر آن روی دریای راوی انداخت و لوای صلاحیت التوای مصالحه برافراخت و چون این نوید سراپای امید قارع کوشیش و محاصره و محصور و رعایای شهر لاهور کشت هر یک به جای خود سرور زیاده از حصر و حبور تا محصور از حصار دل و شهربند سینه به ظهور رسانید پس شهریار ساحل وقار از جوش محبت ضبط ماسکه قرار نکرده خود به نفس نفیس به عزم استقبال سوار به جانب دریا چون بحر زخار و سیل کوهسار روان گردید و ازآن رو آن چشمه فیض نیز با صفای باطن و صدق

ظاهر مانند چشمه مهر از نیل فلک عبور کرده و در وسط راه به بحر دیگه آشنا شد یعنی راجه صاحب به مهراجه صاحب ملاقی. [7]

«پیشاوری» اقدامات مهارجه «رنجیت سینک» را در نهایت ظرافت و زیبایی توصیف کرده‌است و در جای دیگر دربارهٔ اطاعت سرکشان و حفظ امنیت و آبادانی آورده‌است: «سرکشان جبال کلو و مندی بی‌خیال سطوت فیروز کندی این خسرو کوه وقار پایند جبال اطاعت کشته و طوق ضراعت در کلوب بسته دست از خیال بازداشتند و زیر دستان ممالک، صعب المسالک به اندیشه غیبت این سه کار دستیار سر به بقیه ارادت کشیده پا از اندازه بیرون نمی گذاشتند فرمان قضا توأمانش با اعتراف و اکناف چون آب جاری و مثال قدر نشانش در جواب بین اهالی و اشراف چون رعب به دل‌ها ساری عاملان بلاد که بر سبیل مقاطعه از قدیم در ممالک محروسه به تحصیل مال واجب و مقرر بودند از سنت سابقه بطریق فرض و ادی قرض فصل به فصل و سال به سال ارسال باج و ایصال خراج می نمودند و کار سلطنت بالمره رواج می یافت، رتق و فتق مهام (نام و اهالی ایام بر فکر متین و رای زرین دستور فرخنده فرجام و جام مرام خسرو شیرین تمایل مدام مالامال عیش مدام بود و ساز و برگ کاری مهیا صبح و شام خنیاگران زهرا آهنگ در پرده شب بر آهنگ باربدی پیوسته در سرود ... »

«میرطیب الله رهتاسی» از شاعران دوره شیر سینک است که مثنوی «جواهرنامه» را نوشته‌است. او در قصبه‌ای از توابع لاهور به نام وزیری مل کهتری زندگی می کرد و در سال ۱۸۰۸ م تاریخی را در باب «گوبند سینک»، سیک‌ها و مبارزات کشاورزان نگاشت. سردار «لعل سینک» فرزند سردار «گندا سینک» نویسندهٔ «تاریخ وقایع سیک‌ها»ست و «محمد یوسف شاه گردیزی»، «تاریخ تذکرهٔ مولتان و وقایع و پیدایش شهر و مردم مولانا تا ۱۹۶۱ را تألیف نموده است.

با این همه، اگرچه مذهب سیک بیشتر محدود به استان پنجاب و روستاهای آن است و تعداد شاعران و ادیبان پارسی‌سرای سیک به دلیل دوری و محرومیت از امتیاز تحصیل تا سطوح بالا و نزاع‌های بین مسلمانان و سیک‌ها در برهه‌هایی از تاریخ اندک است. ؛ اما نه‌تنها «بابا گرونانک» بنیانگذار و پیشوای مذهب سیک خود به پارسی سخن می‌گفت، الفاظ پارسی را به‌وفور به کار می‌برد و چند شعر پارسی نیز منصوب به او است ، بلکه مهاراجه‌های سیک از «رنجیت سینک» گرفته تا دیگر حکمرانان سیک دربار

خود را محل تجمع عالمان و ادیبان پارسی‌گوی هندو و مسلمان کرده بود و تعداد کثیری از این بزرگان را در دامان خود می‌پروراند و حمایت می‌کرد و نقش مهمی در گسترش و ترویج زبان فارسی داشت.

نتیجه

همان‌طور که دیدیم گسترش زبان و ادب پارسی در شبه‌قاره هند و پاکستان در دوران فرمانروایی سلسله‌های متفاوت، به صورت تدریجی بوده‌است. اگرچه در دوران سلسله خلجی و گورکانیان زبان پارسی بسیار موردتوجه بود؛ ولی در قلمروی سیاسی و فرهنگی پنجاب در دوره سیک‌ها نیز شاهد شکوفایی و گسترش زبان پارسی در دربار این سلسله هستیم. با آنکه فرقه سیک‌ها در پنجاب ظهور کرده و گسترش یافته‌است؛ ولی در دورهٔ فرمانروایی سیک‌ها زبان پارسی به عنوان زبان دربار انتخاب شد و نویسندگان و شاعران پارسی‌زبان موردتوجه «رنجیت سینک» قرار گرفتند. «رنجیت سینک» بسیار علاقه‌مند بود تا به زبان پارسی با دربار گورکانیان مکاتبه داشته باشد. یکی از شخصیت‌های معروفی که در ترویج و گسترش زبان پارسی در پنجاب مؤثر بود «محمدنقی پیشاوری» است که اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی زمان سیک ها به‌ویژه « را به رشتهٔ تحریر در آورده‌است. اثر او که امروزه به نام «شیر سنک نامه» شهرت دارد که در واقع تاریخ پنجاب است. علاوه بر تألیف تاریخ پنجاب، «محمدنقی پیشاوری» در ترویج زبان پارسی و جذب ادیبان و شاعران و نویسندگان پارسی زبان در دربار سیک‌ها نقش بسزایی داشته‌است. از نویسندگان و مورخان دیگر باید به امام الدین بخارایی لاهوری ، قاضی افتخار الدین و منشی عبد الکریم و غیره یاد کرد.

منابع

##-احمد ہارمرالوی " شاھنامہ رنجیت سنگھ" بہ اھتمام گنڈاسنگھ، امرتسر، 1951 م.

##-"اردو دائرۃ المعارف اسلامیہ "بہ اھتمام دانشگاہ پنجاب لاہور، شعبہ اردو معارف اسلامیہ، پنجاب یونیورسٹی ،لاہور1985 م.

##-اسماعیل ریحان ،مولانا" تاریخ افغانستان" ج 1، المنبل، کراچی 2013 م.

##-ایچ –ڈی- کریک " دی پنجاب چیف "(انگلش)لاہور 1993 م.

##-پیر محمد" چٹھیاں دی وار" مرتبہ حمید اللہ شاہ ہاشمی (پنجابی) تاج بک ڈپو ،لاہور 1992 م.

##-خضر نوشاہی "فہرست گنجینۂ آذر" مرکز تحقیقات پارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد 1986 م.

##-خواجہ عبدالرشید "تذکرہ شعرای پنجاب" اقبال اکادمی، لاہور 1981 م.

##-خوشنونت سنگھ "مہاراجہ رنجیت سنگھ" نگارشات، لاھور 2007 م.

##-ریو، چارلس" فہرست نسخہ ہای خطی در موزہ بریتانیا" 1870 ء

##-سید محمد لطیف " تاریخ پنجاب" سنگ میل پبلی کیشنز، لاھور 2000 م.

##-شاہ محمد "جنگ ہند پنجاب" (پنجابی) بہ اھتمام محمد آصف خان، عزیز بک ڈپو، لاہور 1972 م.

##-عارف نوشاھی "فہرست موزہ ملی کراچی "مرکز تحقیقات پارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد 1350 ش.

##-عبداللہ، سید "ادبیات پارسی میں ہندوؤں کا حصہ" مجلس ترقی ادب ،لاہور 1967 م.

##-عبداللہ چغتائی "لاہور سکھوں کے عہد میں "کتابخانہ نورس، لاھور 1924 م.

##-عبدالشکور احسن "مقالات احسن" مرتبین آفتاب اصغر و معین نظامی، دانشگاہ پنجاب ، لاھور1999 م.

##-عبدالغفور قریشی"تاریخ ادبیات زبان پنجابی" لاہور 1972 م.

##-عبدالغنی" تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند " ج :5 پنجاب یونیورسٹی ، لاھور 1972 م.

##-فقیر محمد فقیر "واراں"(پنجابی) سنگ میل پبلیکیشنز، لاہور 1999 م.

##-قاضی فضل حق "چٹھیاں دی وار"(پنجابی) سنگ میل پبلی کیشنز، لاہور 2006 م.

##-محمد باقر" پنجابی قصے پارسی زبان میں " پنجابی ادبی اکیڈمی، لاہور ، 1957 م.

##-محمودہ ھاشمی "تحول نثرپارسی در شبہ قارہ" مرکز تحقیقات پارسی ایران و پاکستان- اسلام آباد 1992 م.

##-منزوی، احمد" فہرست مشترک نسحہ های خطی پارسی پاکستان" مرکز تحقیقات پارسی ایران و پاکستان ،اسلام آباد 1988م.

Anahita
A Research Journal of Persian Language, Literature Art & Culture
No. 08, Annual 2021, pp 152-178

آناهیتا
مجله علمی- پژوهشی زبان، ادبیات، فرهنگ و تمدن فارسی
شماره ۸، سالنامه ۲۰۲۱ ، میلادی، صص۱۷۸-۱۵۲

20.1001.1.25197126.2021.8.12.8.3

Reflections on the relationship between business and trust and the meanings of work and effort in the poems of mystical poets of the Mongol-Timurid period (Iran-The Subcontinent)

*** Taheri, Hameed**

**** Ghaforyanm, Marium**

Abstract:

The purpose of this article is to study and analyze the thoughts and opinions of Sufis and mystical poets of the Mongol to Timurid era about the concept of trust and business in mysticism and also the relation of these cases with various concepts of "work and effort" in the poetry of mystical poets of this period. In addition, the extent of connection between these meanings is examined. This subject has been analyzed and interpreted by completely extracting poetic evidence in various meanings of work and effort in the Diwan/Divan of mystical poets of the studied period.

Work and effort and the term of trust is one of the fundamental subjects of Sufism. By examining the works of several prominent and streaming poets of mystical literature of Iran and the subcontinent, we find that, from the mystical poets' point of view, according to the concepts of Sufism and Islamic mysticism, work and effort are never in conflict with trust, and these two concepts are aligned with each other like two necessary wings. The high frequency of this word in the works of poets and the common use of various meanings of this term in their poems can be a proof of this claim. Among the widely used meanings of effort and business in the poems of Jami, Rumi, Saeb, Hassan Dehlavi, Attar and Hafez, they are "Righteous or Good deeds" and "Evil deeds". Also, other concepts and meanings such as struggle, austerity, observation, revelation, event and conquest are almost common among most of them.

Keywords: Trust, Work, Iran and the subcontinent, Timurid, Mystical poetry

تأملی بر نسبت مفهوم کسب و توکل و معانی کار و تلاش در اشعار شاعران عارف دورة مغول – تیموری (ایران – شبه قاره)

*** طاهری، حمید**

**** غفوریان، مریم**

چکیده:

هدف این مقاله بررسی و تحلیل افکار و آرای صوفیان و شاعران عارف عهد مغول تا تیموری دربارة مفهوم توکل و کسب در عرفان و نیز نسبت این موارد با مفاهیم متعدد «کار و تلاش« در شعر شاعران عارف این دوره است. علاوه بر آن، میزان پیوند این معانی با یکدیگر بررسی می‌شود. این موضوع با استخراج کامل شاهدهای شعری در انواع معانی کار و کوشش در دیوان‌های شاعران عارف مورد مطالعه ما تحلیل و تفسیر شده است.

کار و تلاش و اصطلاح توکل از مباحث بنیادی و اساسی تصوف است. با بررسی آثار چندی از شاعران شاخص و جریان‌ساز ادب عرفانی سرزمین ایران و شبه قاره درمی‌یابیم که از نظر این شاعران عارف، طبق مفاهیم تصوف و عرفان اسلامی، کار و کوشش هیچ‌گاه با توکل منافاتی ندارد و این دو مفهوم همسو با یکدیگر مانند دو بال لازم و ملزوم یکدیگر هستند. بسامد فراوان این واژه در آثار شاعران و کاربرد مشترک معانی متعدد این اصطلاح در اشعارشان، می‌تواند اثبات این مدعا باشد. ازجمله معانی پرکاربرد جهد و کسب در اشعار جامی، مولوی، صائب، حسن دهلوی، عطار و حافظ، «عمل صالح» و «سیئه» است و نیز مفاهیم و معانی دیگری چون مجاهده، ریاضت، مشاهده، مکاشفه، واقعه و فتوح قریب به اتفاق در میان اکثراشعار شاعران یادشده،مشترک است.

واژگان کلیدی: توکل، کار، ایران و شبه قاره، تیموری، شعر عرفانی

---

* دانشیار گروه زبان وادبیات فارسی دانشگاه بین المللی امام خمینی**taheri@hum.ikiu.ac.ir**

** پژوهشگر پست دکترای دانشگاه بین المللی امام خمینی ghaforyanm@yahoo.com

مقدمه:

کار و کوشش در اسلام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و در قرآن کریم نیز بارها با چندین نام؛ از جمله عمل، سعی، جهد و کسب به کار رفته است. این مفاهیم بر عمل باطنی و عرفانی هم اطلاق می‌شود. همچنین مجاهده و ریاضت که از کوشش‌های معنوی عرفان است، برای صوفیان و اهل معرفت به عنوان مقدمه‌ای است که آنان را به مقصد نهایی می‌رساند. عرفان اسلامی نیز تحت تأثیر قرآن و معارف دینی است. در بحث سلوک عرفانی بدین نتیجه خواهیم رسید که سلوک بدون کوشش حاصل نمی‌شود. (صوفی، 1381: ص92).

کوشش صوفی نه تنها برای رفع حوائج مادی بلکه در مراحل سلوک و نیل به مرحلة وصول نیز به کار می‌آید. فنا از صفات بشری است و کوشش می‌طلبد. ما در اینجا به ذکر این نکته می‌پردازیم که صوفی نه تنها در زندگی مادی خویش کوشش و تلاش می‌کند بلکه در کنار مرشد و پیر خود برای رسیدن به عنایات ربانی مجاهدت می‌نماید؛ هرچند صوفیانی بودند که خود را سبکبار از تأهل ترجیح می‌دادند و ترک تأهل را آزادی از هرگونه تعلق می‌شمردند.از جمله شخصیت‌های برجستة هندوستان و چهره های سلسلة چشتیه نظام‌الدین اولیاء است که آثار ارزشمندی از آموزه‌های وی گردآوری شده، در همین زمره است. در این میان زاهدان نیز چنین نتیجه‌گیری کردند که تلاش برای دریافت مزد و پاداش همچون عدم اعتماد به پرودگار تلقی می‌شود. به همین دلیل است که برخی از محققان بر این باورند که عرفا و متصوفه گروهی تن‌پرور خانقاه نشین بودند و تنها منتظر رسیدن عواید خانقاه‌ها می‌نشستند و مخارج روزمرة خود را از نذرها، هدیه‌ها و اوقاف نیکوکاران و نیز از صدقات که اصطلاحا «فتوح» نامیده می‌شد، ارتزاق می-کردند. این دسته به هیچ کسب و تلاشی نمی‌پرداختند. (گوهرین، 1388: ج10، ص51)

«صوفیان در وقوف بر اسباب یا اعراض مختلف‌اند؛ برخی از آنان متوقف بر «فتوح«اند و به هیچ معلوم و کسب و سؤالی نمی‌پردازند و بعضی دیگر به کسب می‌پردازند و بعضی در وقت احتیاج و فقر و فاقه سوال و گدایی کنند.» (همان، صص50-49). یکی دیگر از معانی کار در متون عرفانی، «مجاهده» است که در اصطلاح شرع «محاربه با نفس اماره بالسوء» است با تحمیل مشقّاتی که بر آن مطلوب شرعی است. (جرجانی، 1989م، ص180) و نزد صوفیه عبارت است از کار زار کردن با نفس و شیطان. در خلاصه‌السلوک آمده است که مجاهده، صدق افتقار است به خدای تعالی به بریدن و انقطاع از هرچه جز

اوست. بازداشتن نفس است از شهوت و کندن دل از آرزوها و شبهات. (گوهرین، 1388: صص 10-9) امّا شرایط مجاهدات که نجم‌الدین دایه آن را هفتمین صفتِ مرید شمرده است و نجم کبری، بزرگترین پوست‌نشین خانقاهِ صوفیان آن را چهارمین ادب از آداب سلوک دانسته است می‌گوید: مجاهدت همان «جهاد اکبر» است. (گوهرین، 1388، ج 10-9، صص 156-154)

پیشینه:

در خصوص کار و کوشش و توکل و تفویض در دین اسلام، آیات، احادیث، تحقیقات گوناگون و دامنه-داری اعم از کتاب، پایان‌نامه و مقاله صورت گرفته است. همچنین درخصوص بررسی کار و تلاش از نظر جامعه‌شناسی ادبیات و علم روانشناسی و ... مقالاتی به چاپ رسیده است. برای نمونه «توکل» از منظر تفاسیر عرفانی از دکتر مصطفی عباسی مقدم و علی‌نژاد در مجلة مطالعات قرآن و حدیث؛ و بررسی جایگاه کار و کوشش در شعر فارسی که نگاه جامعه‌شناسی در ادبیات است در پژوهشنامة علوم انسانی به چاپ رسیده است. اما در خصوص کسب و توکل صوفیه و نسبت آن با کار و تلاش در شعر شاعران عارف دوره مغول و تیموری پژوهشی یافت نشد. لذا بررسی تلاش و کوشش از دیدگاه شاعران عارف شاخص این دوره به نظر امری ضروری و مهم است.

بیان مسأله:

اسلام دینی اجتماعی است و لازمة زیستن در اجتماع، تلاش و جهد در کنار همنوعان و عدم وابستگی مادی به آنان است. هرچند در تصوف ما نیز کسانی بودند که عقیده داشتند باید به فقر و بیکارگی و گوشه نشینی روی آورد. آن‌ها برای تزکیة روح و نفس خویش به خانقاه‌نشینی روی بردند و جایی بهتر از خانقاه در زمان خویش سراغ نداشتند. اما در حقیقت صوفیان مشهور چون ابراهیم ادهم، شاه نعمت‌الله ولی، بشر حافی یا شبلی و ... که اغلب از طبقات امراء و مرفهین جامعه بودند و شاعرانی چون مولوی، عطار، حافظ، جامی و ... که در این مقاله سخن از آن‌ها خواهد رفت همگی به یکی از شغل‌های زمان خود مشغول بوده و در کنار کسب و تلاش، توکل را نیز توصیه و توشة راه خود می‌کردند. بنابراین به نظر می‌رسد کار و تلاش و جهد در ادبیات عرفانی تا حد زیادی مورد توجه شاعران عارف بوده است و توکل و کسب و کار از منظر آنان و سایر صوفیان با یکدیگر منافات ندارد. البته نظر همة صوفیان دربارة توکل و تفویض و رابطة آن با تلاش و ارادة بشر یکی نیست.

بنا بر *ضرورت تحقیق* از آنجا که مفهوم کار و تلاش دربارهٔ صوفیه و ارتباط آن با توکل در نزد آن‌ها همیشه مورد سؤال و گاهی ابهام بوده است، بر آن شدیم تا ضمن معرفی شاعران عارف، به رابطه مفهوم کوشش و توکل با یکدیگر با تکیه بر شاعران مشهور و صاحب‌نام عارف بپردازیم و نشان دهیم که در عالی‌ترین آثار صوفیه و در نزد مشهورترین شاعران عارف، اهمیت کار و کوشش در عین توکل همواره امری بدیهی و انکارناپذیر است و همچنین تلاش و کار در ادبیات عرفانی بر آموزه‌های اسلامی و قرآنی مبتنی است.

انواع مجاهده و ارتباط آن با توکل:

مجاهده دراصطلاح عرفا محاربه با نفس است. همچنین کار زار با هوی و هوس‌های بیهوده و شیطانی و کوشش در تعدیل انواع شهوات و تقلیل اقسام آرزوها تا آنجا که سالک بتواند صفات بشری را تبدیل به صفات رحمانی کند. مشایخ در موضوع مجاهده مختلف‌اند: بعضی از آنان گویند که سالک مبتدی در هر طبقه و صنفی که باشد، برای رسیدن به کمال و رهایی از اوصاف بشری ناگزیر از ریاضات و مجاهدات بسیار و دشوار است. دستهٔ دیگر از مشایخ از جمله پیروانِ مکتب مولانا جلال‌الدین بلخی به موضوع صحبت و همنشینی با اولیاء و مردان کامل که تأثیری سخت در نفسِ سالک دارند، بیشتر معتقدند و گویند سالکِ مبتدی پس از گذراندن مقدمات مقامِ مجـــاهدت می‌تواند در صحبت با مشایخِ خود و به جا آوردنِ اوامر و نصایح آنان به مقامات بالاتر طریقت هم برسد، امّا دستهٔ اوّل معتقدند که نفس و عواملِ آن هیچ‌گاه از سالک دست‌بردار نیست. بنابراین سالکِ طریقت ناچار است که برای رسیدن به مقصود، پیوسته با مجاهدات و زحماتِ فراوان این عوامل را از سرِ راه خود برطرف کند تا بتواند از عقبات صعب سلوک بگذرد و به مقامی رسد که به کلی از صفات بشری برهد تا شیطان و عواملش را بر او دسترسی نباشد.

اقوال متقدّم مشایخ صوفیه در خصوص مجاهده چنین است؛ محاسبی می‌گوید: «هرکه باطنش به مراقبه و اخلاص تصحیح شود و راست گردد، خدای تعالی او را به مجاهده و پیروی از سنّت مزیّن گرداند». (سلمی نیشابوری، 1373، ص60) به عکس صوفیهٔ متأخر که مجاهده را مقدمهٔ وصول به مشاهده و وسیلهٔ نیلِ به هدف می‌دانسته‌اند؛ نظیر مؤلّف مصباح الهدایه. حارث محاسبی مجاهده را در حکمِ هدف مقصود دانسته و مراقبه و اخلاص را پلِ رسیدن به این هدف. پس مجاهده مقدّمهٔ وصول به مقصود است. هیچ چیزی سخت‌تر از عمل به علم و مجاهدهٔ همراه با علم نیست. مجاهده امری شخصی است و سالک خود تشخیص می‌دهد که در چه امری مجاهدهٔ مستمر نماید. (مانند روزه و ذکر دائم و غیره) امّا درعلم،

امر الهی است و سالک باید مطابق امر الهی پیش برود هرچند قلبِ او نسبت به آن کار باشد. ابوعلی دقّاق: «هرکه ظاهر خود را به مجاهده بیاراید، خدای تعالی باطنِ او را به مشاهده بیاراید. (عثمانی،1386،ص 146) کار و کوشش در فرهنگ اصطلاحات عرفانی شامل چندین معنی است؛ ازجمله کسب، مجاهده، ریاضت، مشاهده، مکاشفه، واقعه و فتوح.

مولانا جلال‌الدین بلخی در جهد و توکل و التزام ضرورت جهد، جانب توکل را ترجیح می‌دهد؛ یعنی معتقد است که اثر توکل و تسلیم پیش امر الهی در تحصیل و تسهیل امور، بیشتر، قاطع‌تر و روشن‌تر از سعی و تلاش آنان است و بدین ترتیب گاهی دربارة توکل چنان سخن می‌گوید که گویی جانب جبریان را مراعات نموده است. با وجود این جانبداری که از توکل می‌نماید، باز منکر لزوم سعی و کسب در طلب رزق نیست. توکل باید در معاملات قلبی از ظاهر قال به درجة حال رسیده و شخص متوکل در تسلیم پیش خواست و تقدیر الهی متحقق شده باشد و همین حالت تحقق و تسلیم و توکل است که به تقویت عزم و ارادة انسانی و سعی و تلاش او می‌شود تا او را به سرمنزل مقصود می‌رساند. در این مرحله است که می‌توان گفت «و من یتوکل الله فهو حسبه» (همایی، 1362: 749 – 751) رک:(جوزی، 1381: 201).

نزد محققان صوفیه با آنکه مجاهده و کوشش برای وصول به حق لازم است، کافی نیست و بی‌جذبه و عنایت الهی ثمری از آن حاصل نمی‌شود. به هر صورت کسانی که سلوک را اصل قرارداده‌اند – مثل قشیری، سلّمی و غزالی – غالباً معتقدند که بدون مجاهدت و تلاش، کشف حاصل نمی‌شود، در صورتی که شاذلی و ابن عطاءالله اسکندرانی و بعضی دیگر از محققان صوفیه عقیده دارند که آنچه سبب وصول به حق است، عنایت اوست و کوشش و مجاهدة سالک دراین مورد تأثیری ندارد.

دکتر زرین کوب در کتاب ارزش میراث صوفیه به عقیده یکی دانستن تصوف با بیکاری و تن آسانی پاسخ می‌دهد: «به هیچ وجه تصّوف را نمی‌توان سبب یا نتیجة انحطاط عالم به شمار آورد(زرین‌کوب، 1363: صص 178-174). همین‌طور می‌دانیم عده‌ای از صوفیان، از طبقة مرفه جامعه بوده‌اند که به یکباره ثروت و مکنت را کناری نهاده و در دامان تصوف، قدم به عرصة طریقت برای کشف حقیقت نهادند، تکدی‌گری را مردود دانسته‌اندو با وجود داشتن زن و فرزند، شاگرد مکتب تصوف هم بوده‌اند. عده‌ای نیز فقط به خانقاه‌نشینی و ارتزاق از راتبه و مقرری حکومتی بسنده کردند. حتی به گدایی در شهر نیز می‌پرداخته‌اند که این گدایی هرچند به امر پیر و مرشد بوده و غرض از آن در هم شکستن عجب و غرور فرد است، لکن در سنت رسول جایگاهی برای توجیه این کار وجود ندارد زیرا در سیرة هیچ‌یک از پیشوایان ما تکدی‌گری راه حلی مناسب برای کنار گذاشتن غرور فرد نیست و هریک از آن‌ها با کندن چاه

یا زراعت بر روی زمین‌های کشاورزی و کارهای پسندیدهٔ دیگر سعی در خودسازی اخلاقی خویش داشته و خود را چیزی جدا از مردم نمی‌دانسته‌اند.

رابطه تکلیف و تلاش با توکل و تفویض:

در واقع ارتباط کشش و کوشش با مرفه بودن مشایخ در این است که کوشش مربوط به آغاز سیر و سلوک سالکان است و چون کوشش و ریاضت به تمامی گزارده شود؛ سالک به میدان مشاهده وارد می‌شود و دیگر نیازی به چلّه‌نشینی و تحمل ریاضات و مجاهدات طاقت‌فرسا ندارد. در این جاست که مرید به مرتبه‌ی شیخی و مرادی می‌رسد و مرفه بودن او به معنی ترک مجاهدت جسمی و بدنی تلّقی می‌گردد. پس مرّفه بودن مشایخ نباید دلیل بر بیکارگی وتن پروری آنها باشد بلکه به این معنی است که آنان از مرحلهٔ کار و کوشش معنوی (ریاضت) گذشته‌اند و به جمعیت خاطر رسیده‌اند. ناقدان بدون اطلاع از دورانِ ریاضتِ مشایخ، آنان را افرادی تنبل و تن‌پرور و تن‌آسان دانسته‌اند و این نقد از انصاف به دور است.

از سخنان عارفان در رسالهٔ قشیریه چنین برداشت می‌شود که توکل نه تنها از حول و قوهٔ خویش منخلع شدن است بلکه در این مقام تدبیر نفس نیز چهرهٔ خود را می‌پوشاند. دیگر کمک و مساعدت از دیگری معنا و مفهومی ندارد چرا که توکل یعنی متمسک شدن به دامان الهی و استمداد و یاری خواستن از ساحت اوست و لا غیر. (قشیری، 1385: 247 – 248) و این منافاتی با کسب و کوشش ندارد. به نظر سهل تستری حقیقت توکل، تفویض است: «چنان تفویض که تدبیری باقی نماند. چون تدبیر باقی باشد، تفویض صورت نگرفته است و چون تفویضی نباشد توکل صورت نگرفته است.» (همان، ص 104) متوکل حقیقی از دیدگاه کاشانی کسی است که در نظر شهود او جز مسب الاسباب، وجود دیگری نگنجد. زیرا وجود اسباب و علل به توکل زیان می‌رساند به خاطر اینکه پیوسته در رفع و دفع آن می‌کوشد. یکی از مهمترین اشخاص که به ترک اسباب مبادرت کرده بود، ابراهیم خواص بود. او در همهٔ احوال از مردم احتیاط پیشه می کرد تا مردم با آگاهی از امورات او سبب رزق او نشوند. (کاشانی، 1389:286)

از سوی دیگر اسلام دین کار و فعالیت و آیین سعی و عمل است. نظر صوفیان دربارهٔ توکل و عدم توکل متفاوت است. گروهی حد وسط را مطابق آموزه‌های شریعت، رعایت کرده و به توکل به عنوان یکی از اسباب سبب‌ساز و کامل کنندهٔ امور انسان‌ها توجه دارند که از آن جمله «رویم» بــه تکفل امور خانواده خود می‌پرداخت و مورد نفرت بعضی صوفیه بوده است. (میبدی، کشف‌الاسرار، ج1: ص178) «جنید»، فقر و توکل را فضل و کمال می‌دانست. از همین رو کسب و کارش را که آیینه‌فروشی بود، بعد از آن که

در وادی توکل گام برداشت، رها کرد. «ذوالنون»، داوود طایی و بشرحافی بیش از دیگران روی این مسأله که متوکلان نباید به اسباب و علل مادی تمسک جویند تأکید کرده‌اند. ذوالنون، توکل را قطع طمع از دیگران، قطع اسباب و انداختن نفس در عبودیت و بیرون آمدن از ربوبیت می‌دانست.(شجاعی، 1385: ص156).

مسألۀ جهد و توکل را می‌توان فروع جبر و اختیار شمرد. با این تفاوت که جبر و اختیار هر دو طرفش مربوط به خالق است اما در جهد و توکل هر دو فعل خود انسان است و کسانی که در اصول مذهب متمایل به اشاعره باشند، جانب توکل را که با جبر اشعری متناسب‌تر است، اختیار می کنند و آن را بر سعی و جهد ترجیح می‌دهند. مولوی در دفتر اول مثنوی ضمن داستان «شیر و مکر خرگوش» که از کلیله و دمنه گرفته است، مسألۀ جهد و توکل را موضوع بحث مطرح کرده است؛ بدین شکل که شیر را طرفدار جهد و نخجیران را طرفدار توکل قرار داده و در پایان، جانب جهد را گرفته است. به این معنی که جهد و کوشش و تلاش بشر را در امور؛ اعم از جسمانی و روحانی لازم می‌شمارد به این شرط که با توکل توام باشد و هیچ‌یک از دو طرف را به تنهایی کافی نمی‌داند. در این مسأله به حدیث شریف نبوی تمسک جسته است. از امام صادق (ع) روایت شده است: «لا تدع طلب الرزق من حله و اعقل راحلتک و توکل». نکته قابل توجه این است که مولوی در مبحث جهد و عنایت، اعتقاد به لزوم جهد و کسب دارد.

ذره‌یی سایه عنایی برترست از هزاران کوشش طاعت‌پرست

(همایی، 1362: 744 – 749)

نحوه ارتزاق شاعران عارف:

مولانا در منش عرفانی شبیه به عطّار است. در مثنوی و غزلیات و آثار منثور او اثری از مدح و ستایش حکّام و سلاطین وقت دیده نمی‌شود. از این رو نمی‌توان امرار معاش او از طریق مدّاحی پادشاهان را تأییدکرد. همچنین نمی‌توان حکم کرد که وی فتوحات و نذورات را تحت تصرّف خود می‌آورده است؛ چرا که به استناد سخنان افلاکی در مناقب العارفین، مولانا آن‌قدر ریاضت کشیده بود که چهره‌اش به زردی گرایید. بنابراین آنچه می‌تواند نحوۀ ارتزاق مولانا را آشکارکند، میراث حلال پدری او بوده است؛ هرچند مولانا از این میراث هم به قدر ضرورت و در راستای صفای وقت مریدان و دوستان بهره می‌جسته است. (زرین‌کوب، 1364،صص 32-31).

حافظ نیز در ایام حکومت‌داری شیخ ابواسحاق، جوانی نورسیده بود، اهل فضل بود و ظاهراً از ثروت و مکنت هم نصیبی داشت. روایتی هست که وی در روزگار جوانی، نانوایی فقیر بوده که گویی از درس و سواد هم بی‌بهره بوده است. (زرین‌کوب، 1386،ص13). به علاوه حتّی پیش از فرمانروایی شاه شیخ نیز خانواده‌اش ظاهراً از ثروت بی‌بهره نبودند. در واقع اکثر بزرگان شیراز در آن زمان خواجه خوانده می‌شدند و عنوان خواجه که وی داشت از مکنت و رفاه خانوادگی او حاکی بود. (همان)

تا آنجا که از مطالعهٔ زندگی جامی می‌توان برداشت کرد، در شیوهٔ امرار معاش وی به این نکته می‌رسیم که او در عنفوان جوانی که هنوز طلبه بود ، راتبه و شهریه دریافت می‌کرده است و هنگامی که از نظر علمی به پایگاهی رسید که توانست از دسترنج خود ارتزاق کند، دست به قلم برد و شروع به تحریر و نوشتن کتاب کرد.این یکی از طرق امرار معاش وی بوده است؛ یعنی کتاب‌نویسی وهیچ‌گاه غرقهٔ تحیر در مسلک صوفیه و بعضی آداب و رسوم غلط ایشان نشد و از رسوم تحقیرآمیز عصر خود که در پیشگاه بزرگان آنان صورت می‌گرفته است، ابراز برائت می‌کرد اما نظر او در باب کسب درآمد از طریق خانقاه‌داری و مریدپروری برعکس معاصرانش بود زیرا در همان دوران که خانقاه و مریدداری، یکی از راه‌های کسب منافع مادی بود، جامی هیچ‌گاه از این راه ارتزاق نکرد و فقط از طریق «تعلیم» و آموزش روزگار می‌گذرانیده است. پس می‌توان با صراحت گفت که راه ارتزاق جامی از طریق آموزش به صنعتگران و هنرمندان عصر خود بوده است و به اصطلاح او از راه «معلمی» روزگار می‌گذرانیده است. او هم به نوشتن کتاب می پرداخت هم صنعت و هنر خود را آموزش می‌داد و هم خطی زیبا داشته اما از این راه امرار معاش نمی‌کرد. اما در هیچ جا نمی‌بینیم که جامی از طریق سرودن شعر، درآمد کسب کرده باشد. چند بیت از شاعر او راجع به کسب و کار :

در کسب علم کوش که کلب از معلـمی آیـد بـرون زمنقصت ســایر کـلاب

(جامی ، دیوان ، ص20)

بـرون کن از دل خود این تصـور باطل نبـرده رنج عمــل فرد کی برد مـزدور

(همان، ص51)

جامی با وجود آن که جزو سلسلهٔ نقشبندیه بوده و حتی مدّتی هم بر مسند ارشاد تکیه زده است؛ امّا هرگز مانند بعضی مشایخ دروغین عصر خود و پیش از خود، مریدپروری و خانقاه‌داری را وسیلهٔ کسب منافع مادی و دنیایی نگردانیده و همواره از حاصل دست رنج خود که عمدتاً فکری و علمی بوده استفاده نموده است. (افصح‌زاد، 1378،صص 126 - 125). پس تکیهٔ صرف بر نیروی ذهن و ذوق شعری مورد

توجه این شاعر آزاده نبوده و همواره از صوفیانی که عواید خود را از نذرها، هدیه‌ها و اوقاف نیکوکاران و از صدقات و «فتوح» دریافت می‌کرده‌اند، بیزاری جسته است. از این رو می‌توان به ارزش والای کار او در مقایسه با دیگر شاعران صله‌خور خوش‌اشتهای دربار شاهان پی برد و تصور کرد که در گوشة داروخانة خود که طبق باورهای دینی، هرجا مکان ارتزاق ماست آنجا را باید سجده کنیم، دست به سرودن چه شاهکارهایی زده است و در حین آن داروهایش را به دست بیماران می رسانده است.

مصیبت نامه کاندوه نهان است الهـــی نامـــه اسرار عیان است

(عطار ، دیوان ،ص 53)

به داروخانه کردم هردو آغاز چه گویم زود رستم زین و آن باز ؟

(همان، ص85)

عطّار شاعری آزاده بود که به قول ناصر خسرو قیمتی لفظ او دُرِّ دری را در پای خوکان نمی ریخته و از همین رو نمی توان حکم کرد که ارتزاق و معیشت روزانه او از ناحیة شعر و شاعری بوده باشد؛ چرا که او هیچ پادشاهی را مدح نکرده است و منظومه‌هایش همگی عرفانی هستند. از این رو باید با استناد به شواهد تاریخی نحوة ارتزاق او را با شغلش (طبابت و دارو فروشی) ارشاد و میراث پدری‌اش مرتبط دانست که پس از انقطاع و دوری او از شغل داروخانه، احتمالاً امرار معاش روزمرة او از طریق پس انداز فروش دارو و فروش مایملک پدری تأمین می‌شده است.

نظام‌الدین اولیا مهم‌ترین چهرة سلسلة چشتیه در شبه قاره است. امیرخسرو نیز که پدرش زمان حملة مغول به هندوستان و به دربار سلطان شمس‌الدین ایلتمش رفت، از کودکی به نظام‌الدین پیوسته بود. جایگاه او در این سلسله و نیز نظام فکری و ارزشی و تأثیرات نظام الدین بر گسترش ادب فارسی و تصوف قابل توجه است.

نظام‌الدین ویژگی‌هایی داشته که او را از اقران متمایز و برجسته کرده است. دوری او از کانون‌های قدرت و توکل و زهدش علت اصلی محبوبیتش در میان عامة مردم و جمعیت مریدان بوده است.

مسألة مهمی که مورد اشاره نظام‌الدین قرار گرفته، جد و ممارست است. تلاشگر بودن و اجتهاد مرید را مضمون شعری در دو مقام مختلف بیان کرده است. در موردی آورده است:

گرچه ایزد دهد هدایت دین بنده را اجتهاد باید کرد

نامه‌ای کان به حشر خواهی خواند هم از اینجا سواد باید کرد

(سجزی، 1377: 299)

در جای دیگری همین معنای تلاشگری را به بیان دیگری سفارش کرده است. ایشان دنبال مقامات بودن در کنار هواخواهی و شهوت‌رانی را محکوم کرده و به ابیاتی از قصیدهٔ سنایی استشهاد می‌کند و می‌گوید:

بر سر طور هوا تنبور شهوت می‌زنی عشق مرد لن ترانی را بدین خواری مجوی

خار پای راه عیاران این درگاه را در کف دست عروس مهد عماری مجوی

(همان)

در نظر ایشان آنچه نیاز سالک و اهل او باشد، دنیا نیست و هرچیزی مازاد بر نیاز باشد، دنیاست. و عقیده دارد که باید تلاش کرد ولی هیچ چیز را نباید پس انداز کرد و نگه داشت و از طرفی تعلّق خاطر را هم دنیا می‌داند.

زر از بهر دادن بود ای پسر ز بهر نهادن چه سنگ و چه زر (همان: 266)

همچنین تاکید دارد که کار و تلاش باید همراه با توکل باشد. از نگاه او افراد توکل کننده در میزان اعتماد و باور داشتن به خداوند متفاوت‌اند. نظام الدین سه مرتبه را برای توکل بیان می‌کند. مرتبه اول مثل آن است که یک نفر برای خودش وکیلی بگیرد و آن وکیل دوست او باشد. آن مرد هم اعتماد دارد که فلانی در کار دعوی مهارت دارد و هم به وکیل خود می گوید که فلان بحث را چنین دفاع کن. مرتبه دوم توکل مثل طفلی شیرخوار است که توکل دارد ولی سؤال ندارد و مرتبهٔ سوم مانند مرده‌ای است که در دست غسّال است؛ که مرده نه حرکتی دارد و نه سکوتی و سؤالی. غسّال هرطور می‌خواهد او را می‌شوید و این مرتبهٔ سوم مرتبهٔ اعلی است و مقام بلند. (همان: ص 69)

صائب:

صائب، از شاعران برجستهٔ سبک هندی و سخنوارن نامدار شبه قاره محسوب می‌شود. او در اصفهان پرورش یافت و پس از فراگیری علوم زمان به مکه و مشهد و از آنجا به عنوان بازرگان به شبه قاره رفت. او از لحاظ مشرب فکری بسیار نزدیک به مولانا و حافظ است. در دوران صائب، ایران محیط مناسب و امنی برای پیشرفت صوفیان نبود. مضامین شعری‌اش با فضای فکری عصر وی تناسب دارد. صائب مانند حافظ با زهد و تصوف ریایی مخالفت است و در جای جای اشعارش از صوفیان و زاهدان بی‌درد، بیکار و گوشه‌نشین گریزان است:

دیدین ندارد سر ما زاهد بی‌درد از صومعه خود را به خرابات کشیدیم

(صائب، ج5، ص 3871)

نیست ممکن از عبادت گرم گردد سینه‌ای زاهد افسرده تا در گوشهٔ محراب هست

(صائب، ج2، ص 612)

در جای دیگر، صائب زاهدان منفعل را به منزلهٔ مرگ آن‌ها و زنده نبودن به معنای واقعی تعبیر می‌کند:

با زاهد فسرده مکن گفتگوی عشق تلقین نکرده است کسی خون مرده را

(صائب، ج1، ص 358)

همچنین صائب، بیکارگی و گوشه‌نشینی زاهد و صوفیان را به عنکبوتی تشبیه کرده است که در کمین مگسی نشسته‌اند و گوشه‌گیری آن‌ها هم وسیله‌ای برای فریب مردم است:

فکر صید خلق دارد، صوفیان را گوشه‌گیر خاکساری پردهٔ تزویر باشد دام را

(صائب، ج1، ص60)

در کمین است که صیدی نَجَهد از دامش غنچه خسبیدن زهّاد نه از دینداری است

(صائب، ج3، ص771)

نظر چو عنکبوت از گوشه‌گیری بر مگس دارد اگر کنجی ز مردم، زاهد شیاد می‌گیرد

(صائب، ج3، ص 145)

همچنین رک: (دیوان صائب، ج5، ص2224؛ ج1، ص312،113؛ ج2، ص912، 941، ص 968؛ ج6، ص 333).

از نظر صائب توکل و کار و تلاش رابطه و پیوند دو سویه دارند و یکی بدون دیگری معنا نمی‌دهد. مثال:

گرچه از کوشش تدبیر نچیدیم گلی اینقدر بود که تسلیم به تقدیر شویم (غزل136)

هرچند وصل گنج به کوشش نبسته است تا ممکن است پا مکش از جستجوی گنج (بیت 2271)

صائب هیچ گاه کوشش و تلاش را نفی یا ذم نمی‌کند؛ تنها جایی که می‌خواهد برتری ارادهٔ حق را بر ارادهٔ بنده نشان دهد و تصریح کند که بدون خواست و تقدیر الهی، به هیچ روی کوشش کارگشا نیست، این‌گونه سخن می‌گوید.

به کوشش نیست دولت، پا به دامان توکل کش که سرو از خاک بیرون با دل آزاد می‌آید

ز کوشش بی قضای آسمانی کار نگشاید وگرنه از دو جانب شوق در کارست می‌دانم

(غزل 40، بیت 5574)

حدود 157 مورد واژۀ کار و تلاش در معانی مختلف در شعر صائب یافت شد که در جدول پایانی مشاهده می‌کنید.

معانی مختلف کار در آثار شاعران:

کار در معنی عمل صالح:

چون نیامد ازتو کاری ، کان به کارآید ترا برخود وبرکار خودبنشین وبگری بی حساب

(عطار ، دیوان ، ص 52) همچنین ر.ک: همان، صص 88، 97، 104، 109، 369

کار در معنی عمل سیئه :

1- اگر کرد این گدا بر جهل کاری از آن غم خورد صد چندان دریغا

(عطار، دیوان، ص51) و نیز ر.ک: همان، ص 62، ص 151

کار در معنی سیر و سلوک :

1- ز کار خویشتنم دست پاک و حقّه تهی که مهره چون بنشیند میان خوف و رجا

(همان ، ص46) همچینین همان، صص 109، 129، 180، 381

کار در معنی ریاضت و مجاهده :

نفس بد را در بدن کشتن نه کار هرکیست پاره کرده مار را در مهد کارحیدرست

(عطار ،دیوان ،ص62)

کار در معنی درجه و مرتبه :

غرّه مشو گر زچرخ کار تو گردد بلند ز آن که بلندی دهد تا بتواند فکند

(همان ، ص69)

کار به معنی فتوح و مکاشفه:

چون وقتی کارتست، چه غافل نشسته ای بر خیز وقت کار، غم کار خود بخور

(همان ،ص79)

کار در معنی شیوه و روش:

زکار نفس تو خو باز کن به آسانی که تا تو جان ندهی کار باشدت دشوار

(عطار،دیوان،ص94 و نیز همان، صص 152، 168

کار در معنی رؤیت و شهود:

مگر آنجا جنید بود گفت، ای پاکباز جان در کار

(همان، ص100)

کار در معنی دستور و فرمان:

لیک باید که کار فرمایی ورنه خون می خورد دل عطّار

(عطار،دیوان،ص 103)

کار در معنی فعل الله:

از عذاب من اگر کار تو خواهد گشت راست حکم ، حکم تست، بنشان در میان اخگرم

(همان،ص113)

هر که سودی طلب نکرد ازو همه کارش زیان همی یابم

(همان،ص117)

کار به معنی بخت و اقبال:

کار آن دارد که کار این جهانش هیچ نیست یارب آنجاییم گردان تا ز اینجا بگذرم

(همان ،ص 111)

کار در معنی عشق:

2 - چون راست کاندرکار شد وزکعبه درخمّار شد در کفر خود دین دارشد بیزارشد زاسلام ما

(عطار،دیوان،ص146) ، (همان ، ص 199)

عطار هم طبق رویه ی قرآنی به جای عشق ، از محبّت می گوید . محبّت هم مانند سایر امور، نوعی آزمون و امتحان است که صدق اهل محّبت درآن آشکار می گردد.

1 - زکار تو چه آید یا چه خیزد ؟ که اینجا بی نیازی خلق وخویست

توکارخویش می کن لیک می دان که کار او برون از رنگ و بویست

(همان ،ص 221)

کار در معنی توان و ظرفیت:

گرد این دریا مگرد و لب بدوز کاین نه کار ما و نه کار شماست

(همان ،ص165)

کار در معنی مسأله و مشکل:

ندانم تا چه کارم اوفتادست که جانی بی قرارم اوفتادست

(عطار،دیوان،ص180)

کار در معنی کشتن عاشق:

هست ترک من به جان هندوی او لاجرم با تیغ در کار آمده است

(همان ،ص182)

کار در معنی ملاقات و رویارویی:

بوسه ای را می دهم جانی به تو کار با تو سربه سر نیکویی است

(همان،ص 186)

کار در معنی واقعه ی عرفانی:

کارنی تنها مرا افتاد از آنک بس که چون من بی سر و سامان که هست

(عطار،دیوان،ص205)

کار در معنی خلقت وصنع باری تعالی:

از اصل کارجان تو کی با خبر شود؟ کآنجا که اصل کار بود جان پدید نیست

(همان ،ص210)

کار در معنی وصول به معشوق:

جانا اگرم در سر کار تو شود جان از دادن صد جان دگرم هیچ خبر نیست

(همان ،ص211)

کار در معنی درد و اندوه فراق:

گر تو ز من فارغی من ز تو فارغ نیم چاره ی کارم بکن کز تو مرا چاره نیست

(عطار،دیوان،ص218)

کار به معنی حال و روز:

کار آن کس که عاشقی ورزد بجز از عین بی نوایی نیست

(همان ، ص219)

کار به معنی زندگی:

چون رسیدم به نزد آن معشوق کارجز عیش و دلگشایی نیست

(همان ، ص219)

کار در معنی اندیشه و فکر :

دوش آمد خیال تو سحری تا مرا در هزار کار نهاد

(همان ، ص240)

کار در معنی مقصود و مراد :

یک لحظه نقاب از رخ زیبات براندند صد دلشده را زان رخ تو کار بر آمد

(عطار،دیوان،ص307)

کار در معنی رتبه و جایگاه :

هر که را در عشق تو کاری بود هر سر مویی برو خاری بود

(همان ، ص347)

کار به معنی رفت و آمد و شد :

بر در حق هر که کار و بار ندارد نزد حق او هیچ اعتبار ندارد

(همان ، ص256)

کار در معنی تکلم و سخن گفتن :

قصّه ی عشق تو چون بسیار شد قصّه گویان را زبان از کار شد

(عطار،دیوان،ص293)

کاردر معنی کوشش در راه دین حقیقی و راستین :

اگرخواهی که بشناسی که کارت راستین گردد قدم درشرع محکم نه که کارت راستین باشد

(همان ،289)

کار و کوشش در مثنوی معنوی:

کار به معنی شیوه و روش

کار مردان روشنی و گرمی است کار دونان حیله و بی شرمی است

(مثنوی، مولوی، دفتر اول، بیت 77 ،ص 16) و نیز ر.ک: (همان ، دفتر پنجم ، بیت 400 ، ص633؛ (همان ،دفتر چهارم ،بیت 1005،ص510؛ ص526، ابیات 1471-1470؛ ص581، بیت 2965؛ همان ، ص604 ، ابیات 3612-3611)

کار در معنی اثر و تأثیر :

کار تقوی دارد و دین وصلاح که از او باشد به دو عالم فلاح

(مولوی، مثنوی ، دفتر ششم ، ص 796 ، بیت 264؛ همان ، دفتر سوم ، ص 439 ، بیت 4072)

کار به معنی فعل الله :

1- کار بیچون را که کیفیت نهد این که گفتم هم ضرورت می دهد.

(مثنوی مولوی، دفتر اول ، بیت 311 ، ص 16) همچنین ر.ک: دفتر پنجم ، بیت 781 ، ص 648؛ همان ، دفتر دوم ، بیت 1626 ، ص 21؛ دفتر ششم، ص 963 ، بیت 4888)

کار به معنی فتوح عرفانی :

کار و باری کت رسد بعد شکست اندر آن اقبال و منهاج ره است

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ص 935 ، بیت 119) و نیز: همان، ص13،بیت220)

کار به معنی سلوک :

کار بی استاد خواهی ساختن جاهلانه جان بخواهی باختن

(مولوی، دفتر پنجم، ص672، بیت1404) همچنین ر.ک: دفتر اوّل ،ص 48 ، بیت 2352

کار به معنی ریاضت و مجاهده :

کار می کن تو به گوش آن مباش اندک اندک خاک چه را می تراش

(همان ، دفتر پنجم ، ص696، بیت2046) و ر.ک: همان، ص742 ، بیت 3184

کار به معنی جمعیّت عرفانی ، مقام، عبادت، عمل سیئه :

و آن یکی بی کار و رو درلامکان که ازآن سود اوی اش شد قوت جان

کار او دارد که حق راشد مـــرید بهـر کـــار او زهر کـــاری بریـد

(مولوی، دفتر ششم، ص808 ،ابیات586-585)

کار در معنی امر مختص و ویژه (همان، ص765 ،بیت3082)؛ کار به معنی امر در خور و شایسته (همان، ابیات3803) کار به معنی توان و ظرفیت (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت3778، ص764)

کار در دو معنی فنا و طریق مستقیم :

1- کارآن کارست ای مشتاق مست کاندر آن کار ار رسد مرگت خوش است

هرکه اندرکار تو شد مرگ دوست بر دل تو بی کـراهت دوست اوســت

(همان، دفتر سوم، ابیات4611و 4608 ص460)

کار در معنی ارزش و اعتبار :

کار آن دارد که پیش از تن بـــده ست بگذر از اینها که نَو حادث شده ست

2- کار عارف راست کاو نه احول است چشـم او ـبر کشت های اوّل است

(همان ، دفتردوم، ابیات 1052-1051 ، ص90)

کار به معنی احکام الله و آثار آن (مولوی، مثنوی ، دفتر اوّل ، بیت 312)؛ کار به معنی فعل العبد(فعل اولیاءالله) : (مولوی، مثنوی ، دفتر اوّل ، بیت263)؛ کار در معنی حشمت و قدرت دنیوی : (همان ، دفتر ششم، بیت 4120)؛ کار به معنی وظیفه و مسئولیت : (همان ، ابیات 4887-4886) کار به معنی حرفه و شغل بازار : (مولوی، مثنوی ، دفتر ششم ، بیت733)

کار به معنی پایگاه و جایگاه :

کار و بار انبیا و مـرسلـون هست از افلاک و اخترها برون

توبرون روهم ز افلاک و دوار و آنگهان نظاره کن آن کارو بار

(همان، ابیات 3448-3447)

کار در معنی تکلیف و طاعت حق : (همان، دفتر دوم، بیت729)؛ کار به دو معنی اثر و کسب به معنی و شغل بازاری: (مولوی، مثنوی ، دفتر دوم ، بیت736 و همان ، دفتر پنجم، ابیات4169-4168)؛ کار در معنی کار یدی و جسمانی: (همان، دفتر دوم ، بیت 760 و مولوی، مثنوی ، دفتر اول بیت 234) کار به معنی مطلق افعال موجودات : (همان، دفتر دوم، بیت 488)

کار در معنی توان و ظرفیت : (همان، بیت 488)؛ کوشش به معنی زحمت بدنی و ریاضت : (همان، بیت 420)

همه کس بـــه میدان کوشش درند ولي گوي بخشش نه هر کس برند

تو حاصل نکردي به کوشش بهشت خـــدا در تو خوي بهشتي بهشت

کار در دیوان حافظ:

کار به معني حال و وضع

از زبان سوسن آزاده ام آمد به گوش کاندر این دیر کهن کار سبك باران خوش است

(حافظ،دیوان،ص104) همچنین ر.ک: (همان ،ص736؛ ص946؛ ص101

کار در معني عشق ورزیدن و کار و باردر معني عشق ورزیدن:

روزگار یست که سوداي بتان دین من است غم این کاز نشاط دل غمگین من است

(حافظ،دیوان،ص 122) و نیز ر.ک: همان ،ص 278؛ ص300

کار در معني نیاز و احتیاج :

اي مدّعي برو كه مرا با تو كار نيست احباب حاضرند به اعدا چه حاجت است

(همان ،ص84) و ص 70

كار در معني سلوك الي الله :

ببر ز خلق و زعنقا قياس كار بگير كه صيت گوشه نشينان زقاف تا قاف است

(همان ،ص 106) و همچنين ر.ک: همان ،ص 696؛ 654؛ ص668

كار در معني عمل صالح:

1- قصر فردوس به پاداش عمل مي بخشند ما كه رنديم و گدادير مغان مارا بس

(همان ، ص540) و نيز ر.ک: همان ، ص792؛ ص896؛ ،ص 162

كار به معني عمل سيئه :

1- عيب درويش و توانگر به كم و بيش بداس كار بد مصلحت آن است كه مطلق نكنيم

(همان ، ص404)

كار در معني اثر و تأثير :

1- اسم اعظم بكند كارخود اي دل خوش باش كه به تلبس وحيل ديو سليمان نشود.

(همان ، ص456) همچنين ر.ک : همان ،ص498؛ 574

كار به معني رابطه و ارتباط :

رند عالم سوز را با مصلحت بيني چه كار كار ملك است آن كه تدبير و تأمّل بايد ش

(همان ،ص558) و ص 818

كار در معني زندگي :

شراب لعل و جاي امن و يار مهربان ساقي دلاكي به شود كارت اگر اكنون نخواهد شد

(حافظ،ديوان،ص338) و نيز ر.ک: همان ،صص440؛ 542

كار در معني مراد و مقصود :

ديدم به خواب دوش به دستم پياله بود تعبير رفت وكار به دولت حواله بود

(همان ،ص434) همچنين ر.ک: حافظ،ديوان:452، 482

كار در معني وظيفه :

دارم عجب زنقشِ خيالي كه چون نرفت ازديده ام كه دم به دمشت كارشست وشوست

(همان،ص132) و ر.ک: صص 120، 704

کار در معني مطلق آن از دنياي و آخرتي (جسمي و فكري) :

همه كارم زخود كامي به بدنامي كشيد آخر نهان كي ماند آن رازي كزو سازند محفل ها

(حافظ،ديوان،ص18)

كار به معني سر و كار :

آن شداي خواجه كه درصومعه بازم بيني كارما بارخِ ساقي ولب جام افتاد

(همان،ص230)

كار درمعنی تندی وچالاکی :

شايد ار پيک صبا از تو بياموزد كار زآن چالاك تر از اين حركت باد كرد

(همان ،ص292)

كار به معني باده نوشي :

صوفي ارباده به اندازه خورَد نوشش باد و رنه انديشه ي اين كار فراموشش باد

(همان ، ص120)

كار درمعني ناله و فرياد :

گفتش در عينِ وصل اين ناله و فرياد چيست گفت ما راجلوه ي معشوق دراين كار است

(حافظ،ديوان،ص174)

محنت قرب زبعد افزون است دلم از محنتِ قربش خون است

هست در رب همه بيمِ زوال نيست در بُعد جـزاميد وصال

(جامي هفت اورنگ،ص 85)

كار به معني بنياد و بنا : حافظ،ديوان،ص144) كار و بار به معني بازار پررونق : (همان ،ص292) كار به معني سرانجام : (حافظ،ديوان،ص202) كار در معني ديدن : (همان،ص296) كار در معني خلقت و آفرينش : (همان، ص330) كار در معني جانبازي : (همان ، ص482) كار درمعنی وصال ولقاء الله : (حافظ،ديوان،ص476) كار در معني لهو ولب: (همان، ص538)

كار به معني آرزو و درخواست : (همان، ص834) كار به معني واسطه گري عرفاني و فيض بخشي معنوي : (همان ، ص304) كار به معني رفعِ مانع كردن : (حافظ،ديوان،ص756)

کار در دیوان جامی:

کاردر معنی آرزو و زاد و توشه :

نگشاید زساختن این سرای کار گر کارِآن سرای نسازی درین سرا

(جامی ، دیوان ، ص 19 و ر.ک: ص 20

کار درمعنی شیوه وروش :

1. میدان ملک ومال عجب تنگ عرصه است جَستن برون زتنگی او کارِادهم است

(همان ، ص 25) همچنین ر.ک: صص 30، 38، 39)

فعل در معنی عمل سیئه وبد :

سفله گرخجلت کشد زآثار فعل خود کشد گلخنی را رو سیاه از دوریا خاکسترست

(جامی ، دیوان ، ص 33)

کار در معنی وظیفه :

عالِم عالی مقام از بحر خود خواهد علوّ چون علا کش معنی استعلا و کارِ او جَرَست

(جامی ، دیوان ، ص35)

کار در معنی معرفت النفس:

آسان مگیر کار که در سین این طلسم دندانه ای که بینی دندان اژدهاست

(همان ، ص37)

کسب و کار در معنی تجارت :

ولیّ جاه تو در کسب وکار خود رابح عدوّ ملک تو در گیر ودار خود خاسر

(همان ، ص50)

کسب وکار در معنی کار یدی :

برون کن از دل خود این تصور باطل نبرده رنج عمل فرد کی برد مزدور

(جامی ، دیوان ، ص 51)

کار در معنی بهره ونصیب :

پختگان گرچه خام خوانندش هست از او پخته مفلسان را کار

(همان ، ص57)

کار در معنی اثر وتاثیر :

حذرکن ای عوان از نوحه مظلوم واشک او که می ترسم کند کار دعای نوح و طوفانش
(همان ، ص68)

کار در معنی فعل العبد (عبادت و بندگی) :

اگر قابلی فعل خود یک طرف نِه ببین نور فاعل عیان در قوابل
(جامی ، دیوان ، ص 82)

کار در معنی عمل به احکام شرع :

کاهلی بگذار وروی همت خود ازهمه آر در اتمام کار دین که این است اهتمام
(همان ،ص85)

کار در معنی رفتار(فعل الله) :

با او به فضل کارکن ای مفضل کریم که از عدل تو به فضل تو می آورد پناه
(همان ، ص106)

کار در معنی مشکل :

زکمند زلف تو هرشکن گرهی فکنده به کار من به گره گشائی لعل خود که زکار من گرهی گشا
(جامی ، دیوان ، ص120)

کار درمعنی حال و وضع :

مرا کار غم عشق تو زارست دلم رفتست وجان نزدیک کارست
(همان ،ص173)

کار در معنی مرگ :

مرا کار از غم عشق تو زار است دلم رفته است وجان نزدیک کار است
(همان ، ص 173)

کار به معنی فایده :

نیاید از دل بی عشق کاری مرا این نکته دردل کارکردست

(جامی ، دیوان ،ص206)

کار در معنی عمل صالح :

کارنیک ازرقیب چون آید کُلُّ فِعلٍ مِنَ القبیحِ قَبیح

(همان ،ص264)

کار در معنی ارشاد و راهنمایی :

دیریست می زند دمِ ارشاد شیخ شهر آن نارسیده دعویِ این کار زود کرد

(جامی ، دیوان ،ص282)

کار در معنی عشق ورزیدن :

جامی ام من ، هزم عشق ، گراز عیب کسان دست ازین کار بدارم چه هنرخواهم کرد

(جامی ، دیوان ، ص 284)

کار در معنی مستی :

با شیخ خرقه پوش چه کارم که کار من جزپیر میفروش کفایت نمی کند

(همان ،ص 291)

کار در معنی ناله و فغان:

جزناله مکن کاردگر جامی ازاین پس باشد که ز صد ناله یکی کارگرآید

(جامی ، دیوان ، ص298)

نتیجـه:

هرچند تفاوت‌هايي ميان كسب قرآني با كسب در فرهنگ‌هاي عرفاني ديده مي‌شود امّا كسب در فرهنگ لغت‌هاي عرفاني بيشتر به كار يدي تعبير شده است. كار در معني عمل صالح و عمل سيئه هم در شعر شعراي صوفي عصر مغول و تيموری چون حافظ، جامي و عطّار و مولوي و همچنين صائب و عراقی و نظام الدين اولياء ديده مي‌شود و اين همان تأثيرپذيري شعراي صوفي از معني قرآنيِ كار و تلاش و مجاهده است. از اين معاني مشترك، عمل صالح و عمل سيئه معني قرآني دارند. رياضت، شهود، فتوح، واقعه و مكاشفه ميان شعراي صوفي رايج است و معنای عرفانی دارد و بقيه معاني متنوّع كار و كوشش متعلق به تعاليم صوفيه و برداشت صوفيان از كار و كوشش مي باشد. همچنين زندگي اكثر شعراي صوفي با تلاش و كوششِ جسمانی و كار يدی همراه بوده است، حتی اكثر نام‌های صوفيان در قديم بيانگر شغل آنها بوده است؛ چون عطّار و ابوحفص حدّاد و خير نسّاج و ابوالعباس قصّاب. توكّلِ صوفيه مانع كسب و كار و كوششِ آنها نيست بلكه آن‌ها هم براي زندگي دنيايي و هم براي زندگي آخرتي خود تلاش مي‌كنند و اين دو با هم هيچ منافاتي ندارد. اتفاقاً كار و كوشش در دنيا از منظر شعراي صوفي و اهل معرفت نوعي عبادت

تلقّي مي‌شده و ريشة اين را در رواياتِ معصـــومين مي‌توان يافت كه فرموده‌اند: الكادُّ لِعيالهِ كَالمُجاهِدِ فِي سَبيلِ الله. براى كار بيش از شصت معنى ديده شد. شاعران صوفى كه زيستن بدون تلاش را جزئى از عبادت خود محسوب مى‌كردند، اندک بودند. تلاش و كوشش جسمانى، خود نوعى قرب به حق و عمل صالح است كه مكمل آن كفالت عيال و فرزندان است نه رهبانيت و زهد و دورى از اجتماع. آنچنان كه در بعضى اديان مرسوم بوده است، اسلام دينى اجتماعى است و لازمة زيستن در اجتماع، تلاش و جهد در كنار همنوعان و عدم وابستگى مادى به آنان است. هريک از افرادى كه شرحشان در اينجا آمده است؛ نظير عطار، مولوى، جامى، حافظ، صائب، حسن دهلوى نظام-الدين‌اوليا و ... به نوعى مشغول به يكى از شغل‌هاى مرسوم زمان خود بوده‌اند. زيرا آنان نيز معتقد به اين بوده‌اند كه بيكارى در اسلام، مردود و مطرود است و كار به عنوان يک امر مقدس شناخته شده است. يكى از محورهاى اصلى توكل در نزد برخى از صوفيان خانقاه‌نشين، منافى دانستن آن با كار و كوشش در زندگى است. استدلال آن‌ها اين است كه خداوند روزى بندگانش را تضمين كرده است؛ بدين دليل كوشش براى بدست آوردن رزق و روزى و به فكر فردای خويش بودن را خلاف توكل به خدا مى‌دانستند. برخى از همين صوفيان، شمارى از مبادى اعتقادى خود را از اسلام گرفته‌اند ولى آن‌ها را به همان معناى واقعى خود حفظ نكرده و چنان معنا و مفهوم آنها را تغيير داده‌اند كه كوچكترين شباهتى به دين اسلام وجود ندارد و درست ضد معناى واقعى آن است. از جمله در مورد توكل و تبيين حقيقت اين مفهوم، راه مبالغه پيموده و توكل را مجـــرد شدن از هرگونه اراده‌اى تعبير كرده‌اند. تـوكل بر حسب عقيدة آن‌ها، رضا دادن به هر پيشـامد و ترک هرگونه كوشش در امور زندگى است. اين نوع برداشت از توكل، با آيات و رواياتى كه انسان را به كار و كوشش و توسل به اسباب سفارش مى‌كند، سازگارى ندارد. تكليف در اينجا همان تكاليف شرعى از نماز و روزه و انجام واجبات و ترک محرمّات است. امّا اگر سقوط تكليف دائمى باشد، آن وقت سالک با ترک واجبات و انجام محرمّات در وادى اباحى‌گرى مى‌افتد و بيرون آمدن از آن بسيار صعب و مشكل است.

منابع:

##- افصح زاد،اعلاخان (1404 ه ق، 1984 م) **نقد وبررسي آثار و شرح احوال جامي**،تهران: ميراث مكتوب.

##- انوري حسن ، **فرهنگ سخن** ، تهران.

##- تهانوي، محمدعلي (1404 ه ق، 1984 م) **كشاف اصطلاحات الفنون**، كلكته، افستِ استانبول.

##- جامي ، عبدالرحمان (1380) **ديوان** ، با مقدمه و اشراف محمد روشن ، ترهان ، نشر ، نگاه.
##- جرجاني، ميرسيد شريف (1989م) **تعريفات** ، چاپ روسيه.
##. جوزی، ا.ف (1381) تلبیس ابلیس، ترجمه علیرضا ذکاتی قراگزلو، مرکز نشر دانشگاهی. چاپ دوم.

##- حافظ شيرازي، شمس‌الدين محمد (1378) **ديوان** ، تصحيح قزويني –غني ، تهران ، ققنوس.
##- دشتی، محمد (1379) **نهج البلاغه**، موسسه امیرالمومنین، قم، چاپ اول.
##- دهخدا ، علي اكبر (1374) **لغتنامه** ، با همكاري دكتر معين و دكتر شهيدي ، تهران : روزنه.
##- رجايي ، احمدعلي (1349) **خلاصه ي شرح تعرّف** ، تهران ، بنياد فرهنگ ايران.
##- زرين كوب، عبدالحسين (1364) **ارزش ميراث صوفيه** ، تهران ، امير كبير.
##ـــــــــــــ ، (1386) **از كوچه رندان سخن**.
##- ـــــــــــ،ـــــــــــ ، (1384) دنباله‌ي **جستجو درتصوّف ايران**.
##- ـــــــــــ ، ـــــــــــ ، (1386) **صداي بال سيمرغ** ، تهران چاپ پنجم.
##- زماني ، كريم ، **شرح جامع مثنوي معنوي** ، مجلّدات 4و5و6و2،تهران، اطلاعات ، 1387.
##- سجادي ، جعفر (1386) **فرهنگ اصطلاحاتِ عرفاني** ، تهران ، طهوري.
##-سجزی، حسن (1385) **فوایدالفؤاد**، تصحیح و توضیحات توفیق سبحانی، تهران: انتشارات زوّار.

##- سمرقندي ، دولتشاه (1318 ق) **تذكره الشعرا** ، به سعي ادوارد براون ، ليدن.

##- شجاعی، محمد صادق (1385) **توکل به خدا**، چاپ نگارش، زمستان.
##. صائب تبریزی، میرزا محمدعلی (1366) **دیوان صائب**، تصحیح محمد قهرمان، تهران: انتشارات علمی وفرهنگی
##- صرفی،محمدرضا (1381) **صفیر سیمرغ**، سیری در نثرهای عارفانه، تهران، انتشارات سرچشمه
##- عطارنيشــابوري، محمدبن ابراهيم (1356) **ديوان**، مقدمه وحواشي وتصحيح ، م درويش ، تهران ، جاويدان.
##- ـــــــــ ، ـــــــ ، (1382) **تذكره الاولياء**، مقدمه وتصحيح و فهارس ازمحمد استعلامي ، تهران ، زوّار.
##- گوهرين، سيد صادق (1388) **شرح اصطلاحات تصوّف**، تهران، زوّار ، چاپ اوّل.

##- فروزانفر، بدیع‌الزمان (1376) شرح مثنوی شریف، تهران، زوّار.
##- قشیری، عبدالکریم هوازن (1386) رساله‌ی قشیریه، ترجمه‌ی ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تحقیق بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
##- هدایت ، رضا قلي (1316) **ریاض العارفین** ، تهران ، طهوری
##. همایی، ج (1362) مولوی نامه، انتشارات آگاه، چاپ پنجم.

جدول فراوانی همة معانی کار و تلاش در دیوان شاعران عارف دوره مغول: تیموری و ایلخانی

عطار	عمل صالح، عمل سئیه، سیر و سلوک، ریاضت و مجاهدت، درجه و مرتبه، فتوح و مکاشفه، شیوه و روش، رویت و شهود، دستور و فرمان، فعل الله، بخت و اقبال، عشق، توان و ظرفیت، مساله و مشکل، کشتن عاشق، رتبه، مقصود، ملاقات، وصول به معشوق، حال و روز، رفت و آمد.
مولوی	تکلم، کوشش در راه دین حقیقی و راستین، شیوه، اثر و تاثیر، فعل الله، فتوح عرفانی، سلوک، ریاضت، مقام، عبادت، توان و ظرفیت، ارزش و اعتبار، فعل العبد، حشمت و قدرت دنیوی، وظیفه، حرفه و شغل بازار، پایگاه و جایگاه، تکلیف و طاعت حق، کاریدی و جسمانی، زحمت بدنی و ریاضت، مسئولیت مهم و حیاتی، توان و ظرفیت ، عمل صالح
حافظ	ناز و عشوه، حال و وضع، عشق ورزیدن، سلوک الله ، عمل صالح، سیئه، اثر و تاثیر، رابطه، مقصود، وظیفه، قندی و چالاکی، باده نوش، ناله و فریاد، بنیاد و بنا، بازار پر رونق، سرانجام، خلقت، جانبازی، آرزو، لهو لعب، واسطه گری، فیض بخشی معنوی، رفع مانع کردن، دیدن، غمزه.

جامی	آزرده، زاد، توشه، عمل سئیه، وظیفه، معرفت النفس، تجارت و کسب ، بهره و نصیب، اثر و تاثیر، فعل العبد، عمل به احکام شرعی، رفتار، مشکل، مرگ، فایده ، عمل صالح، ارشاد، عشق ورزیدن، مستی، ناله و فغان، عمل صالح.
صائب	عشق، تقدیر و تسلیم، رضا، وصول به معشوق، فعل الله، کوشش غافلان، توان و ظرفیت، کوشش به عنوان حجاب، فتوح و مکاشفه، تلاش و کوشش، سلوک و ریاضت، ریاضت و مجاهده، سیر و سلوک، شیوه و روش، کوشش برای تدبیر

Anahita
A Research Journal of Persian
Language, Literature Art & Culture
No. 08, Annual 2021, pp 179-191

20.1001.1.25197126.2021.8.12.9.4

آناهیتا
مجلۀ علمی- پژوهشی زبان، ادبیات، فرهنگ و تمدن فارسی
شماره ۸، سالنامه ۲۰۲۱ ، میلادی، صص ۱۹۱-۱۷۹

“Darufshe Kavyani”an Apic story from Shahnama-e-Firdousi

*** Ansar Azhar, Syed**
**** Nighat Parveen**
***** Bukhari, Sara Zahra**

Abstract:

Shahnama-e-Firdousi; not only of Persian, but also is one of the best specimens of epic poetry of the whole world which has been written by Firdousi in acute distress and adversity.

He not only rendered universal fame, free of the effects of time & space, to the history of kingly dynasties, but also created an unprecedented document in the form of epic, which contains the information regarding the incidents of the dignified and respectable Iranian emperors in almost 60000 verses. Shahnama, beyond any doubt, is an embodiment of versification, history and epic which gave birth to pure Persian and also stands to be an emblem of pride for the Iranians till the times immortal. Shahnama introduces matchless narrative simile’s and metaphors of the chivalrous Iranian nation and these figures of speech have no parallel in the epic poetry of the world.

Darufsh e Kavyani is not merely a flag or a sign which leads the Iranian warriors, rather it is considered as a symbol of honor and dignity of the Iranians. This flag was manufactured by a blacksmith who revolted against the atrocity and persecution of the Iranian king, Zahak and resultantly it paved the way for the Kingship of Fareedon.

This article is being recited to high light the introduction and importance of Darufsh e Kavyani, which has not only been alluded by Firdousi, rather, by other Persian poets too.

Keywords:

Ferdowsi, Shahnameh, epic literature and epic, Zahak, Fereydoon, Darfsh Kaviani

درفش کاویانی؛ یک داستان شهامتی از شاہنامہ

*** عنصر اظهر،سید**
**** نگہت پروین**
***** بخاری ،سارا زہرا**

چکیده:

شاهنامۀ فردوسی، نہ فقط در ادبیات فارسی؛ بلکه در ادبیات رزمی و حماسی نیز اثری بی‌مانند شمرده می شود کہ فردوسی برای نوشتن آن، زحمت بسیاری کشیده است:

حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، نہ فقط تاریخ اساطیری ایران را زنده و جاوید ساخت؛ بلکه درقالب مثنوی، اثری بی‌مانند خلق کرد کہ سرگذشت ایرانیان را در شصت هزار بیت سروده است. شاهنامۀ فردوسی بدون شک، یک اثر بی‌نظیر منظوم در رزمیه‌نگاری و تاریخ نویسی است کہ فارسی ناب را رواج داد. شاهنامہ نہ فقط دارای داستان پادشاهان، پهلوانان و مردمان غیور و دلاور است؛ بلکه داستان-های شهامتی ایرانیان را نیز معرفی کرده است که یکی از این داستان‌ها، " درفش کاویانی" است کہ شهامت و جسارت ایرانیان را نشان می‌دهد.

به ظاهر، درفش کاویانی فقط یک پرچم است کہ در جنگ‌ها جلوتر از سپاه و لشکریان حرکت می‌کرد؛ ولی درحقیقت، این پرچم نشانۀ بزرگی، استقلال‌طلبی و شهامت ایرانیان محسوب می‌شود. این پرچم، ساختۀ کاوۀ آهنگر بود کہ از ظلم و ستم ضحاک بہ جان آمده، یک نهضت استقلال‌طلبی را علیہ ضحاک آغاز کرد که سرانجام، فریدون را بر تخت پادشاهی نشاند و ضحاک را شکست داد.

واژه‌های کلیدی: فردوسی، شاهنامہ، ادبیات رزمی و حماسی، ضحاک، فریدون، درفش کاویانی.

---

* ایسوسی ایٹ پروفیسر گورنمنٹ شالیمار کالج لاہور ansartirmazi@yahoo.com

**دانشجوی دکتری ، دانشگاہ ایل سی بانوان لاہور- پاکستان
*** استادیار، زبان و ادبیات و فارسی، ال سی بانوان، لاہور drsarabukhari786@gmail.com

مقدمه:

خدای سخن، استاد ابوالقاسم فردوسی طوسی، تاریخ اساطیری ایران را به عنوان "شاهنامه " نوشت و نه فقط ، خود حیات جاوید یافت؛ بلکه تاریخ اساطیری و پر شکوه ایرانیان را نیز حیات جاویدانه بخشید. بعد از ورود اعراب به ایران، زمانی که ایران درگیرانحطاط ادبی، ملی و تاریخی بود، ایرانیان نگران تاریخ درخشان خود بودند و سعی داشتند که آن را حفظ کنند و فردوسی طوسی بود که این کار مهم و بزرگ را آغاز کرد و بعد از زحمات بسیار، این کار مهم را به پایان رساند:

بسی رنج بردم درین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی(ظهور الدین احمد ،۱۹۹٦: ۳۰)

بنابراین شاعران، خدای سخن و پیغمبران سخن نامیده می‌شوند. نظامی عروضی سمرقندی در چهارمقاله چنین می‌نویسد:"شاعری صناعتی است که شاعر بدان صنعت، اتساق مقدماتِ موهمه کند و التیام قیاساتِ منتجه بر آن وجه که معنی خرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خرد و نیکو را در خلعت زشت بازنماید و زشت را در صورت نیکو جلوه کند و به ایهام قوت‌های غضبانی و شهوانی را برانگیزد تا بدان ایهام طباع را انقباضی و انبساطی بود و امور عظام را در نظام عالم سبب شود". (نظامی عروضی، ۱۳۲۷: ۳۲)

شاهنامهٔ فردوسی در ادبیات فارسی، اثری بی‌مانند در شعر، اساطیر و نوع حماسه به شمار می‌رود که در شصت هزار بیت، تاریخ پر غرور ایران را جاودانه ساخت و به همین سبب، فردوسی هنوز در دل ایرانیان زنده است و بزرگ‌ترین شاعر حماسه و اسطوره محسوب می‌شود. او داستان حماسی و واقعیات تاریخی را به نحو احسن به نظم درآورده است و به همین علت، منتقدان شعر فارسی دربارهٔ شاهنامه گفته‌اند: "شاهنامه دریای بیکران است و سرچشمهٔ بسیاری از آداب و رسوم و بُنِمایه‌ها که در فرهنگ عامه و داستان‌های مردم به کار رفته و شاخ و برگ‌های فراوان یافته است". (جعفر محجوب،۱۳۸۲: ۸۰)

به همین علت فردوسی، پیغمبر سخن نامیده شده است:

در شعر سه تن پیغمبرانند هر چند لا نبی بعدی

ابیات و قصیده و غزل را فردوسی و انوری و سعدی(بدخشانی، س‌ن: ۳۳۲)

فردوسی شاعر وطن‌پرست و برجستهٔ ایرانی است و مفتخر است که می‌خواهد تاریخ نیاکان بزرگ و ملت با حمیت خود را زنده نگه دارد؛ می‌توان گفت که شاهنامهٔ فردوسی، بزرگ‌ترین، زیباترین و مهم‌ترین نمونهٔ حماسه‌سرایی است. "شاهنامهٔ فردوسی، علاوه بر این که درمیان گروه‌های مختلف ایرانیان شهرت دارد، در جهان نیز معروف است و بر ادبیات کشورهای دیگر جهان نیز مؤثر بوده است. شاهنامه به زبان‌های‌ترکی، ارمنی، گرجی، گجراتی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، روسی، اسپانیولی، ایتالیایی، دانمارکی، لهستانی، مجارستانی و سوئدی ترجمه شده است". (مهبود فاضلی،۱۳۸۰: ۱۳)

در تاریخ هزار سالهٔ شعر ایران، از لحاظ هنر و اندیشه، اثری مانند شاهنامهٔ فردوسی، خیلی کم دیده می‌شود که شاید یکی از دلایل بی‌نظیر شدن این کار، این باشد که فردوسی با دقت و با تلاش بسیار این کار را انجام داده است و حتی‌الامکان، سعی کرده است که از واژه‌های فارسی استفاده کند و از کاربرد واژه‌های عربی اجتناب کند. فضل الله رضا گفته است: "نقش شاهنامهٔ فردوسی در پاسداری و گسترش زبان پارسی، استقلال فرهنگی و هویت ملی ایران بسیار روشن است.درین هزار سال، هر کسی که از هنر کلامی پارسی، طرفی بسته و با فرهنگ قوم ایرانی پیوندی داشته، به گونه‌ای از گنج‌خانهٔ استاد توس بهره‌مند شده است. شاهنامه میدان آموزش سخنوری و سخندانی زبان پارسی است". (فضل الله،۱۳۵۳: سیزده)

شبلی نعمانی دربارهٔ شاهنامه فردوسی، چنین می‌نویسد:" اگر کسی می‌خواهد اطلاعاتی کامل دربارهٔ فرهنگ و تمدن آن زمان داشته باشد، از شاهنامه می‌توان آن را بگیرد".(شبلی نعمانی،۱۹۷۲: ۱۲۷)

مولوی محمدحسین آزاد، دربارهٔ زبان فردوسی که شاهنامه به کار برده است، می‌نویسد:" فردوسی در شاهنامه از کلمات زبان‌های غریب خیلی کم استفاده کرده است؛ خصوصاً از کلمات عربی زبان کاملاً احتراز دارد".

دکتر منظر امام در تاریخ ادبیات ایران، شعر فردوسی و تاثیرات آن را مورد بحث قرار داده، می‌نویسد: " در شعر فردوسی، عنصرِ یأس و ناامیدی خیلی کم دیده می‌شود و به جای آن، مسرّت و انبساط روحانی، ےفاخر ملی، فکر رزمیه و استقلال‌طلبی زیاد دیده می‌شوند". (آزاد،۱۹۹۰: ۳۰۶)

قدر و منزلت شاهنامه در دل ایرانیان و در ادبیات فارسی، به علت وجود داستان‌های حماسی و اساطیری است که نه فقط یک شاهکار ادبی است؛ بلکه داستان‌های رزمیه و عاشقانهٔ زیادی در خود دارد: "او داستان‌های اسطوره‌ای ایران باستان را که مجموعه‌ای دل‌نشین، حکمت‌آمیز و عبرت‌آموز بود، در آن روزگار سیاه تسلط اعراب و ترکان بر زمین ایران، سرود که خدمتی وطن‌دوستانه بود که به پارسی سرودن این اشعار نیز ضامن دوام زبان فارسی و حفظ استقلال فرهنگ ایرانیان بود که به بهانهٔ داستان-

سرایی، مجالی مناسب برای انتقال تجارب اجتماعی پیشینان در زبان رمز و کنایه بود".(نرگس جابری،۱۳۸۳: ۱۱۰)

داستان‌های اساطیری و رزمی شاهنامه در سراسر جهان بالخصوص در ادبیات فارسی، باعث تقلید شعرای بسیاری از این اثر شد. یکی ازین داستان‌ها، دربارهٔ ضحاک و کاوه آهنگر است که در نتیجهٔ ان، داستان درفش کاویانی به وجود آمد. درفش کاویانی، نشانهٔ شهامت، دلیری و پیروزی ایران و ایرانی-هاست. ضحاک بعد از جمشید بر تخت ایران تسلط یافت؛ طبق داستان‌های شاهنامه، ضحاک پنجمین پادشاه پیشدادی بود که ظالم، بدسرشت و ستمگر بود. حسن عمید دربارهٔ اسامی مختلف او می‌گوید: "او را دهاک و ده‌آک و اژدهاک و اژدهادوش و اژدهافش و بیور اسب نیز گفته‌اند". (عمید،۱۳۷۸: ۱۶۳۵)

یکی از اسامی ضحاک، ده آک است؛ زیرا که ده آفت و رسم زشت در جهان، به او منسوب است. در اوستا ضحاک را اژدهاک گفته‌اند، او را بیوراسپ هم می‌نامند، چون او هزار اسپ داشت.

مقبول بیگ بدخشانی در ادب‌نامهٔ ایران، ضحاک را حکمران شامی می‌نامد که بر ایران تاخت و جمشید را کشت و بر تخت ایران نشست. (بدخشانی،س‌ن: ۱۵۳)

دکتر سیروس شمیسا او را عرب‌نژاد می‌خواند:" ضحاک پنجمین شاه ایران است، او از نژاد عرب بود و بدین سبب به حمیری - شهر و ناحیه‌ای در یمن که در مغرب شهر صنعای امروزی بوده است- نیز معروف است. اسم او در زبان‌های ایران باستان، آژی‌دهاک است. گفته‌اند که کشتن و خوردن گوشت جانوران در زمان ضحاک معمول شد". (سیروش شمیسا،۱۳۸۹: ۳۳۵)

ضحاک ماردوش یکی از معروف‌ترین و جالب‌ترین داستان‌های شاهنامه شمرده می‌شود که سرانجام فریدون و سایر ستمدیدگان بر اساس جرات و تشویق کاوهٔ آهنگر، بر ضحاک پیروز شدند. مفسران و پژوهشگران شاهنامه متفق‌القولند که: "داستان ضحاک، یکی از شگفت‌انگیزترین و پرمایه‌ترین داستان-های شاهنامه است که شرح چیرگی بر سیاهی و ظلم است که بر جهان هزارسال می‌پاید و سپس مغلوب می‌شود". "- (ندوش،۱۳۳۸: ۱۳۱)

شیخ سعدی هم در گلستان، داستان ضحاک را برای عبرت بیان کرده، می‌نویسد:"باری در مجلس او کتاب شاهنامه می‌خواندند در زوال ضحاک و عهد فریدون - وزیر ملک را پرسید که تو هیچ توان دانستن که

فریدون که گنج و ملک و حشم نداشت، چگونه مملکت برو مقرر شد؟ گفتا چنانکه شنیدی خلقی برو به تعصب گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت". (سعدی،۱۳۷۳: ۳۳)

می‌گویند که: "ضحاک هزارسال بر تخت شاهی تکیه داشت ـ آئین فرزانگان در دوران پادشاهی او منسوخ گشت. جان دیوان از فرمانروائی او شادان شد. هنر خوار و جادو گرامی گشت". (دبیر سیاقی،۱۳۸۵: ۲۷)

در شاهنامهٔ فردوسی آمده است که پدر ضحاک مردِ پارسایی بود که از امیرانِ عرب بود. ضَحاک به علت وسوسهٔ ابلیس پدر خود را کشت و به جای او بر تخت نشست و طوق اطاعت ابلیس را در گردن نهاد. ابلیس بر شانهٔ ضحاک بوسه زد و بر هر بوسه‌گاه، ماری بزرگ رویید که خوراک آن‌ها مغز آدمی‌زاد بود. دکتر ذبیح‌الله صفا می‌گوید:" به روایت فردوسی، به عهد جمشید در دشت سواران و نیزه‌گزاران (عربستان) نیک‌مردی به نام مرداس بود که پسری داشت به نام ضحاک که چون ده‌هزار اسب داشت، او را به پهلوی، بیوراسپ می‌خواندند. این بیور اسپ به فریب ابلیس (اهرمن) پدر خویش مرداس را کشت". (ذبیح الله صفا،۱۳۲۳: ۳۲۱)

در شاهنامه آمده است:

چو ضحاک بر تخت شد شهریار برو سالیان انجمن شد هزار
نهان گشت آئین فرزانگان پراکنده شد کامِ دیوانگان
شده بر بدی دستِ دیوان دراز ز نیکی نه بودی سخن جز به‌راز (فردوسی،۱۳۱۳: ۳۰)

ضحاک خیلی ظالم و ستمگر بود و مردمان از ظلم و تعدی وی به جان آمده بودند؛ ولی کسی نمی‌توانست علیه وی قیام کند؛ ولی " کاوه" آهنگر که دو پسر از دست داده بود و آخرین پسرش را هم سپاهیان ضحاک دستگیر کرده، برای غذای مارهای ضحاک بردند، کاوه دیگر بی‌تاب شد و آن پارهٔ چرم را بر چوب افکند و به دربار ضحاک رسید و پسر را از او خواست ـ این اولین کسی بود که علیه ظلم و جور ضحاک کاری کرد و علم بلند کرد. "کاوه پیش‌بند چرمش را بر سرِ نیزه می‌کند که نمادی از رنج و درد مردم است. طلسم اهریمنی ضحاک درهم می‌شکند، دردمندان همدل می‌شوند و همدلی‌ها گسترش می‌یابد. کینل شدید مردم نسبت به ضحاک و دستگاه جهنمی او، سبب حمایت مردم از فریدون می‌شود و ضحاک در آتشِ نفرتِ مردم گرفتار می‌شود. سیل جمعیت از کوی و برزن به سوی کاوه سرازیر می شوند و در اطراف عَلَم کاویانه حلقه می‌زنند". (نرگس جابری،۱۳۸۳: ۱۲۳)

ضحاک از کاوه ترسید و پسرش را رها کرد و از او خواست که بگوید ضحاک پادشاه عادل و رحم دلی است؛ ولی کاوه انکار کرد و با پرچم خود با سر و صدا، به بازار و کوچه‌ها رفت و بانگ بزد که " ضحاک ظالم است"، "ضحاک ظالم است". مردم که از ظلم ضحاک پر شده بودند، با کاوه هم‌صدا

شدند و یک انقلاب بزرگ و عظیم برگزار شد. این "عَلَم " کاوه در تاریخ ایران به نام "درفش کاویانی" معروف شد و استعاره‌ای است از استقلال‌طلبی و مبارزخواهی علیه هر گونه ظلم و عدوان. "در محیطی که پادشاه بیدادپیشهٔ ماردوش به وجودآورده بود، تاریکی و ظلم بر همه جا چیرگی داشت و کسی ایمن نمی‌توانست زیست. از پا درآوردن مردم و مغز سرِ آنان را خوراک ماران ساختن، راهی بود تا پادشاه ستمگر ساعتی چند بیارامد". (غلام حسین یوسفی،۱۳۹۲: ۳۲)

کاوه تنها کسی بود که بود هیچ گونه ترس و خوفی، از ستم گرایی ضحاک نداشت و به او شکایت برده، قیام کرد، چنانکه شیخ سعدی گوید: "هر که دست از جان بشوید، هر چه در دل دارد بگوید".(سعدی،۱۳۷۳: ۳۷)

ضحاک دستور داد فرزندش را رها کردند؛ ولی چون خشم و قهر کاوه به منتها رسیده بود، او به خیابان‌ها آمد و درفش کاویانی را بلند کرد و علیه جور ضحاک قیام کرد و همهٔ مردم کشور که از جور و ستم ضحاک نیز به تنگ آمده بودند، گرد او جمع شده، با او هم‌صدا شدند.

حسن عمید، دربارهٔ معنی و اهمیت تاریخی و ادبی درفش کاویانی می‌گوید: "درفش،عَلَم،علامت و بیرق، عَلَمی است که پیشاپیش سپاه حرکت می‌دهند. درفش کاویان، اختر کاویان و درفش شاهنشاهی که ایرانیان آن را در جنگ‌ها پیشاپیش سپاه می‌بردند و پس از هر پیروزی، گوهرهایی بر آن می‌افزودند، چندان که درفش پوشیده از زر و گوهرهای گونا گون شده بود، در داستان‌های قدیم، این درفش را متعلق به ادوار باستانی ایران دانسته و گفته اند که در عهد ضحاک که مردم از جور و ستم او به جان آمده بودند، آهنگری پیشدامن چرمی خود را بر سرِ نیزه کرد و مردم را بر ضحاک شورانید و او را از تخت فرود آورده و فریدون را به پادشاهی بر گزید. از آن زمان، پیشدامن چرمی کاوه را درفش کاویان یا کاویانی درفش خواندند". (عمید،۱۳۷۸: ۱۱۰۹)

در شاهنامه آمده است که وقتی که آهنگر به دربار رسید، بانگ زد: "ای پادشاه! من کاوه هستم که اکنون برای دادخواهی نزد تو آمده‌ام، اگر تو ادعا می‌کنی که دادگری، به ظلمی که بر من وارد شده نگاه کن ـ بدان که این ظلم را تو بر من روا داشته‌ای و اگر خود چنین گمان نمی‌کنی، پس چرا به فرزندان ِ من دست برده‌ای و آن‌ها را به خاک و خون کشیده‌ای؟ من هجده فرزند داشتم، همه را جز یک تن، ماموران تو به

بند کشیدند و من به تو چه بدی کرده‌ام؟ من مردی آهنگرم و زیانی از من به کسی نرسیده؛ ولی پیوسته از شاه به من ظلم می‌شود، چرا باید هفده فرزند من قربانی ماران تو شوند؟"-(فردوسی،۱۳۹۷: ۲٦٦)

دکترسیروس شمیسا، دربارهٔ کاوهٔ آهنگری و درفش او، می‌نویسد: "کاوه آهنگری بود که بر ضحاک که پسران او را کشته بود، شورید و فریدون را بر تخت شاهی نشاند". (سیروش شمیسا،۱۳۸۹: ۵۲۳)

دربارهٔ درفش کاویانی آمده است:" کاوه پیش‌بند چرمی خود را بالای نیزه کرد و به بازار رفت و خروش برآورد که ای مردم، ضحاک ماردوش! ستمگری ناپاک است، بیایید تا دست این دیو پلید را از جان خود کوتاه کنیم".(فردوسی،۱۳۹۷: ۲٦٦)

شعرای دیگری هم در شعر خود از داستان درفش کاویانی تاثیر پذیرفته‌اند که در ادامه، نمونه‌هایی ذکر می‌شود.

امیرمعزی:

کم‌ترین منجوق بنماید همی در موکبت آن ظفرها کز درفش کاویان آید پدید(امیر معذی،۱۳۱۸: ۱۳۹)

حکیم سنائی:

تو یک ساعت چو افریدون به میدان باش تازان پس به هر جانب که روی آری درفش کاویان بینی(سنایی،۱۳۷۵: ۷۰۷)

خاقانی شروانی:

صدهزاران پوست از شخصی بهایم برکشند تا کند یک پوست را گردون درفش کاویان (خاقانی،س‌ن: ۳۲۸)

فتح علی خان صبا:

نه او ضحاک است و نه من کاوه یارب از چه رو خونِ فرزندانِ من ریزد چنین بی‌بیم و باک (صبا،۱۳۳۱: ٦٦۲)

صحب لاری: مشکل وزن دارد؟؟؟؟؟؟؟؟؟

کاوه آزارمه در دست افریدون دهر دافع ضحاک وی گرز گران می آورد

(صحب لاری،۱۳۵۳: ۳۲٦)

قیام کاوۀ آهنگر و نشان او، هر دو در تاریخ ایران و در شاهنامه فردوسی اهمیت خاصی دارند. زمانی که کاوه از دربار ضحاک بیرون آمد، مردمانِ آن کشور گرد او جمع شدند. آن زمان کاوه درفش چرمی خود را در هوا بلند کرد و گفت: "ای نامداران یزدان‌پرست، آیا در میان شما کسی نیست که آهنگ فریدون کند تا به نزدش رویم و گوییم که این ضحاک، اهریمن و دشمن خداوند است تا او چاره‌ای اندیشد. پس کاوه که از جای فریدون آگه بود، سپاهی بسیار از مردمان گرد آوردد و خود در پیش آن سپاه به سوی فریدون روانه گشت". (میترا،۱۳۷۹: ۱۰۵)

می‌گویند که وقتی فریدون این سپاه را دید، یک پرچم در دستِ کاوه آهنگر بلند دید و این پرچم را با گوهرهای گران‌بها بیاراست و آن را درفش کاویانی نام نهاد که نشانۀ استقلال‌طلبی، شهامت و دلیری ایرانیان شد. مدتی بعد فریدون بر ضحاک حمله کرد و بر تخت ایران نشست و داد و دَهِش آغاز کرد. قیام کاوۀ آهنگر نخستین قیام ملی در ایران باستان است. این داستان و نظایر آن در تاریخ ملت‌های دیگر هم یک هستۀ مرکزی دارند". (فضل الله،۱۳۵۳: ٥٦)

وقتی کاوه آهنگر پیش ضحاک رفت، چنین گفت:

مرا بوده هژده پسر در جهان ازیشان یکی مانده است این زمان
جوانی نمانده است و فرزند نیست به گیتی چو فرزند پیوند نیست

(فردوسی،۱۳۱۳: ۳۹)

فردوسی دربارۀ درفش نیز چنین سروده است:

همان کاوه آن بر سرِ نیزه کرد همانگه ز بازار برخاست گرد
خروشان همی رفت نیزه به دست که ای نامدارانِ یزدان پرست
کسی کو هوای فریدون کند سر از بند ضحاک بیرون کند

(فردوسی،۱۳۱۳: ۳۱)

این درفش کاویانی، نشانهٔ استقلال‌خواهی، مبارزه‌طلبی و ظفرمندی است و به پرچم فتح و پیروزی شهره شد که در قادسیه وقتی مسلمانان ایران را فتح کردند، درفش کاویانی هم به عربستان برده شود ـ دکتر ذبیح الله صفا می‌نویسد:" درفش در واقعل قادسیه، از به دست مردی قبیله نَخ افتاد و سعد بن ابی وقاص آن را بر غنایم افزود و با تاج‌ها و طوق‌های مرصع، نزد امیرالمومنین عمر بن خطاب فرستاد و خلیفه فرمان داد تا آن را هم بگشانید و پاره پاره کنند و میان مسلمانان قسمت نمایند". "ـ (ذبیح الله صفا،۱۳۲۳: ۵۳۱)

حسن عمید دربارهٔ ارزش و سرانجام درفش کاویانی چنین می‌نویسد:" چند تن از مورخان اسلامی دربارهٔ درفش کاویانی که در جنگ قادسیه به دست عرب‌ها افتاده، گفته‌اند که آن از پوست شیر و از گوهرهای گوناگون پوشیده بود، به عرض هشت ارش و طول دوازده ارش که از عجایب روزگار به شمار می‌رفته است و قیمت آن را دو میلیون دینار تخمین کرده‌اند. سعد بن ابی وقاص سردار عرب درفش را نزد امیرالمومنین عمر بن خطاب فرستاد و به فرمان عمر آن را قطعه‌قطعه کردند و میان مسلمانان قسمت کردند"ـ

(عمید،۱۳۷۸: ۱۱۰۹)

از مطالعهٔ شاهنامه می‌توانیم گفت که فردوسی نه فقط رستم را زنده کرد که فقط یلی از سیستان بود؛ بلکه بیژن و منیژه را نیز حیاتی نو بخشید و تاریخ و ادبیات درخشندهٔ اساطیری ایران را دوام بخشید، او درفش کاویانی را نشانی از حمیت و استقلال ملت ایران و ایرانیان قرار داد، درفش کاویانی فقط یک پارچهٔ پوستین یا چرم نبود، نشانهٔ سرافرازی و احساسات ملی درخشان ایران بود. این پرچم را نه فقط کاوه یا فریدون ساختند؛ بلکه ملت استقلال‌طلب و افراد غیوری آن را ساختند که علیه ظلم و جور قیام کردند و نهضت استقلال را آغاز کردند. امروز درفش کاویانی شاید بین ما نیست؛ ولی در فکر و عمل یک ملت آزادی‌خواه کاربرد دارد که در اشعار باقی مانده‌اند:

چون آن پوست بر نیزه بردید کی — به نیکی یکی اختر افکند پی
بیاراست آن را به دیبای روم — ز گوهر برو پیکر و زرش بوم
فروهشت ازو سرخ و زرد و بنفش — همی خواندش کاویانی درفش

(فردوسی،۱۳۱۳: ۴۱)

همهٔ ادیبان، محققان و مورخان متفق‌اند که: "شاهنامه از لحاظ زیبائی‌های ادبی و زبان بیان، یکی از آثار برتر زبان فارسی و شاید برترین آن‌هاست ـاستاد توس به حکم تسلطی که بر زبان دری و دقایق آن داشته، قادر بوده است به مانند شاعران هم روزگار خود در انواع شعر از قصیده و غزل و قطعه طبع‌آزمائی کند

و بهتر از آن‌ها بہ مدح و توصیف بپردازد؛ اما او با انتخابی آگاه و بنا بہ تعلق‌خاطر ویژه‌ای کہ بہ داستان-های ملی ایران داشتہ، از سرِ کمال هوشمندی، قالب مثنوی و بحر متقارب را برای نظم داستان‌های شاهنامہ برگزیده است. مجموعہ ابیات شاهنامہ، چیزی حدود شصت‌هزار بیت است کہ بارها در ایران چاپ شده و تمام و یا بخش‌هایی از آن بہ اغلب زبان‌های زندۀ عالم نیز ترجمہ شده است". (جعفر محجوب،۱۳۸۲: ۵۸)

نتیجه‌گیری:

خلاصه اینکه می‌توان گفت: "درفش کاویانی" داستان قشنگی از شاهنامه است که از لحاظ جرات و شجاعت، "کاوه" را به عنوان یک قهرمان بزرگ ایرانی معرفی می‌کند. رستم که قهرمان معروف شاهنامه است؛ ولی نقش کاوه هم درین داستان کار بزرگ اساطیری و باارزشی است. بدون‌شک کار فردوسی نشان می‌دهد که او نه فقط وطن‌پرست؛ بلکه فرهنگ‌دوست نیز بوده است. این داستان به ما یاد می‌دهد که ظلم با قدرت همراه نیست و بالاخره عدالت و راستی بر ظلم و ستم پیروز خواهد شد.

منابع و ماخذ:

##- ظهورالدین احمد دکتر (1996.م) ایرانی ادب، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد، ص30.

##- نظامی عروضی سمرقندی (1327) چهارمقالہ، تصحیح محمد قزوینی، تهران: انتشارات ارمغان، ص42.

##- محجوب، محمدجعفر (1382) ادبیات عامیانہ ایران، به کوشش حسن ذوالفقاری، ج اول، تهران: نشر چشمہ، ص80.

##- بدخشانی، میرزا مقبول بیگ، (سال؟؟؟؟) ادب نامہ ایران، نگارشات لاہور،س‌ن- ص 332.

##- مهبود فاضلی (1380) آشنایی با شاعران کلاسیک ایران، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدیٰ، ص 14.
##- فضل‌الله، رضا (1353) پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی، تهران: علمی و فرهنگی، ص 13.
##- علامہ شبلی نعمانی (1972.م) شعر العجم، ج 1، نیشنل بک فاونڈیشن اسلام آباد، ص 127.
##- آزاد، محمد حسین (1990) سخن‌دان فارس، مجلس ترقی ادب لاهور، ص 406.
##- منظر امام دکتر(2000) چکیده تاریخ ادبیات ایران، ج2، کتابستان مظفر پور بهار اندیا، ص 33.
##- جابری‌نسب، نرگس (1384) دانش، مجلہ شماره 81، مرکز تحقیقات ایران و پاکستان اسلام آباد، ص 110.
##- عمید، حسن (1378) فرهنگ عمید، تهران: امیر کبیر، ص 1645.
##- بدخشانی، میرزا مقبول بیگ، ادب نامہ ایران، نگارشات لاہور،س‌ن، ص 154.
##- سیروس، شمیسا (1389) فرهنگ تلمیحات، تهران: نشر میترا، ص435.
##- ندوشن اسلامی، محمدعلی (1348) زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامہ، چاپ دوم، تهران: انتشارات ابن سینا،ص131.
##- سعدی شیرازی (1374) کلیات سعدی، تصحیح محمد فروغی، تهران: نشر آوین، ص 43.
##- دبیر سیاقی، سید محمد (1385) برگردان روایت‌گونهٔ شاهنامهٔ فردوسی، تهران: نشر قطره، ص 27.
##- صفا، ذبیح الله (1324) حماسه‌سرایی در ایران، تهران: چاپ خود کار، ص 421.
##- فردوسی طوسی (1313) شاهنامہ، تهران، چاپ بروخیم، ص 30.
##- جابری نسب، نرگس (1384). دانش، مجلهٔ شماره 81،مرکز تحقیقات ایران و پاکستان اسلام آباد، ص 124.
##- یوسفی، غلام‌حسین (1392) چشمہ روشن، تهران: انتشارات علمی، ص32.
##- سعدی شیرازی (1374) کلیات سعدی، تصحیح محمد فروغی، تهران، نشر آوین، ص 37.
##- عمید حسن (1378) فرهنگ عمید، تهران: امیرکبیر، ص1109.
##- فردوسی طوسی (1397) شاهنامہ فردوسی بہ نثر روان، مشهد، ص 266.
##- شمیسا، سیروس (1389) فرهنگ تلمیحات، تهران: نشر میترا، ص 523.
##- فردوسی طوسی (1397) شاهنامہ فردوسی بہ نثر روان، ص266.
##- امیر معزی (1318) دیوان امیرمعزی، تصحیح عباس اقبال، تهران: کتاب‌فروشی اسلامیہ، ص149.
##- سنائی حکیم (1375) دیوان سنائی، تصحیح پرویز بابایی، تهران: نگاه، ص707.
##- خاقانی شروانی، ؟؟؟؟ دیوان خاقانی، تصحیح ضیاالدین سجادی، تهران: زوار، ص 328.

##- صبا، فتحعلی‌خان (1341) دیوان فتح علی خان صبا، تصحیح محمدعلی نجاتی، تهران: اقبال، ص662.
##- صحب لاری (1354) دیوان صحبت لاری، تصحیح حسین معرفت، شیراز: کتابفروشی معرفت، ص 326.
##- مهرآبادی، میترا (1379) شاهنامۀ فردوسی بہ نثر پارسی سرہ، تهران: روزگار، ص105.
##- فضل‌الله رضا (1353) پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی،تهران:علمی و فرهنگی، ص56.
##- فردوسی طوسی، (1313) شاهنامہ، بروخیم، تهران، ص 39.
##- همان، ص 41.
##- صفا، ذبیح الله (1324) حماسه‌سرایی در ایران، تهران: چاپ خود کار، ص 531.
##- عمید، حسن (1378) فرهنگ عمید، تهران: امیرکبیر، ص1109.
##- فردوسی طوسی (1313) شاهنامہ، بروخیم، تهران، ص41.
##- محجوب، محمدجعفر (1382) ادبیات عامیانہ ایران، به کوشش حسن ذوالفقاری، ج 1، تهران: چشمه، ص58.

Anahita
A Research Journal of Persian
Language, Literature Art & Culture
No. 08, Annual 2021, pp 192- 210
20.1001.1.25197126.2021.8.12.10.5

آناهیتا
مجله علمی- پژوهشی زبان، ادبیات، فرهنگ و تمدن فارسی
شماره ۸، سالنامه ۲۰۲۱ ، میلادی، صص ۲۱۰-۱۹۲

George Nameh: The History of British Period in Subcontinent

***Maria Umer**
**** Rabia Asif**
*****Shahida Alam**

Abstract:

Iran has long term political and cultural relations with indo- Pak subcontinent. With the establishment of Islamic government in the subcontinent, Persian language gradually attained a higher rank and became official language. There were almost thirty Persian speaking Muslim dynasties who ruled the subcontinent and most of them migrated from Khurasan & Mawra-un-nehar to Subcontinent. During the rule of Bahadur Shah II, east India company was expanding, which was not only governing Delhi but also fixing and paying monthly stipend to the emperor and the emperor was even not free enough to choose his crown prince.

During the British rule, Persian literature as well as Persian historiography was popular. Even some of the British officials asked Persian writers to write about their history. During British rule, a lot of writings were translated from Punjabi, Hindi and English to Persian but no English writing was translated into Persian until 19th century.

Mulla Feeroz bin kavoos, Persian poet, belonged to an Iranian family who migrated to the subcontinent. Mulla Feeroz was very respectable for the British. During that time, the governor of Bombay, Jonathan Duncan, offered Mulla Feeroz to write the history and conquests the British government in the form of an epic. He accepted and composed an epic of about 40,000 verses, named as George Nameh, which was written on the pattern of Shahnama-e-Firdowsi. This book was published by the nephew of Mulla Feeroz Rustam bin Kequbaad in 1216. This article provides a brief overview of this epic.

Keywords: George Nameh, Persian, British, Firdows

جارج نامہ: تاریخ فارسی دورۂ انگلیسی‌ها در شبہ قارہ

***ماریہ عمر**
**** رابعہ آصف**
***** شاہدہ عالم**

چکیدہ:

ارتباط سیاسی و فرہنگی ایرانیان با مردم شبہ قارہ پاکستان و ہند، سابقہ بسیار طولانی دارد۔ با استقرار دولت‌های اسلامی در شبہ قارہ، زبان فارسی رفتہ رفتہ جایگاہ والایی یافت و بہ صورت زبان رسمی و دیوانی در آمد۔ در شبہ قارہ بیش ازسی خاندان مسلمان فارسی زبان حاکم بودند کہ اغلب از آنہا از ماوراء النہر و خراسان بہ شبہ قارہ آمدہ بودند۔ دورۂ فرمانروایی بہادرشاہ دوم، مقارن با گسترش قلمرو و اقتدار کمپانی ہند شرقی بود کہ حتی دہلی را نیز در اختیار داشتند و برای شاہ مقرری تعیین و پرداخت می‌کردند؛ اما حتی شاہ برای تعیین ولیعہد خویش ہم قدرتی نداشت۔

دردورہ انگلیسی‌ها ہم ادبیات پارسی و تاریخ نویسی پارسی رایج بود تا جایی کہ بعضی مقامات انگلیسی خواستار شدند کہ نویسندگانی کہ بہ آنہا علاقہ و یا آشنایی داشتند، در مورد آنہا تاریخی بہ زبان فارسی بنویسند، در زمان انگلیسی‌ها آثاری از زبان‌های پنجابی، ہندی و انگلیسی بہ فارسی ترجمہ شدند؛ اما بہ احتمال قوی، در شبہ قارہ تا قبل از قرن نوزدہم میلادی، اثری از انگلیسی بہ فارسی برگردانده نشده بود ۔

شاعر پارسی‌زبان شبہ قارہ، ملا فیروز بن کاوؤس ہم از خاندانی بود کہ اصلش ایرانی بود و نیاکان وی از ایران بہ شبہ قارہ مہاجرت کرده بودند۔ ملا فیروز نزد اعیان انگریزیہ (انگلیس) بسیار محترم بود و در ہمان زمان، جوناتن دنکن، استاندار بمبئ بہ او پیشنہاد کرد کہ تاریخی در مورد رجال و بزرگان دولت انگریز (انگلیس) و فتوحات آنان در شبہ قارہ بہ نظم درآورد؛ وی پذیرفت و منظومه‌ای بہ زبان فارسی در بحر متقارب و در حدود چہل ہزار بیت سروده بر آن، نام جارجنامہ نہاد۔ جارجنامہ کہ در تتبع و پیروی شاہنامہ فردوسی سروده شده و مندرجات آن در شرح فتوحات انگلیسی‌ها بین سال‌های (1186- 1196ش / 1222- 1232ق/ 1807 - 1817م) در سرزمین شبہ قارہ است۔ این کتاب در سال 1216 ش /1253ق / 1237 م توسط برادرزادۂ ملا فیروز، رستم بن کیقباد بہ چاپ سنگی رسید.
در این مقالہ، بررسی مختصری از این حماسہ منظوم بیان می گردد۔

کلمات کلیدی: جارجنامہ، فارسی، انگلیسی‌ها، فردوسی.

---

*مربی بخش زبان و ادبیات فارسی ، دانشگاہ ایل سی بانوان لاہور- پاکستان mariaumer23@gmail.com
**دانشجوی دکتری ، دانشگاہ ایل سی بانوان لاہور- پاکستان asifrabia4@gmail.com
*** استادیار، زبان و ادبیات و فارسی، ال سی بانوان، لاہور drshahida.persian@gmail.com

مقدمه:

زبان فارسی از قدیمی‌ترین زبان‌ها و از گروه زبان هندو-ایرانی (آریا) است که تمامی زبان‌های شبه قاره هند، ایران و اروپا را در برمی گیرد. " لفظ آریا Arya در سنسکریت، نجیب معنا می دهد؛ اما کسانی نیز کلمهٔ آرین Aryan را از ریشهٔ سنسکریتی ri-ar؛ یعنی شخم زدن مشتق می‌دانند و مطابق با این نظریه، کلمهٔ آرین در آغاز به معنای نجیب و نجیب‌زاده نبوده؛ بلکه به معنی دهقان، برزگر و شخم زن بوده است، به هر حال این آریایی‌ها، مردمی جنگجو، ساده و دور از ریا، زورمند و زیباندام بوده‌اند.(بتول صمدی ،1394: 4)

"محل ابتدائی زندگی آریایی‌ها به درستی معلوم نیست؛ ولی برخی آن را شمال کوه‌های هندوکش و یا اندکی فراتر از آن در روسیه، حوالی دریاچهٔ آرال و در اطراف رودخانه‌های جیحون و سیحون تا امتداد شمال خاور افغانستان امروزی و شمال فلات ایران بیان می کنند." (بیانی، شیرین ،1390: 188)

"ارتباط سیاسی و فرهنگی ایرانیان با مردم شبه قاره، سابقهٔ بسیار طولانی دارد. در کتاب "ریگ ودا" با کشورایران اشتراکات فراوانی موجود است، زبان وداها و زبان اوستا، از ریشهٔ هند و آریائی به وجود آمده اند". (مشایخ فریدنی، 1373: 72)

با استقرار دولت‌های اسلامی در شبه قاره، رفته رفته زبان فارسی جایگاه والایی یافت و به صورت زبان رسمی و دیوانی درآمد . "از سال 412 ق؛ یعنی سال انتخاب لاهور به عنوان پایتخت غزنویان تا سال 1274ق/ 1857م که شبه قاره رسماً جزو متصرفات دولت بریتانیا شد. بیش از سی خاندان مسلمان در شبه قاره فرما نروایی کرده‌اند که غالباً فارسی‌زبان و اکثر آنها از ماوراءالنهر و خراسان به شبه قاره آمده بودند که مهم ترین این خاندان‌ها، عبارت بودند از: غزنویان (412-582 ق/ 1021- 1186م)، غوریان و ممالیک (582-689 ق/ 1186- 1290م)، خلجیان (689-721 ق/ 1290- 1321م)، تغلقیان (721-815 ق/1321- 1412م)، سادات (817-855 ق/ 1414- 1451م)، بودیان (852-932 ق/ 1448- 1525م)، گورکانیان یا مغول کبیر (933-274 ق/ 887- 1529م)". (ابو طالب سلطانیان، 1383:: 100)

بهادر شاه دوم، معروف به بهادر شاه پیروز، آخرین پادشاه مغول از سلسله گورکانی هند بود. او فرزند اکبرشاه دوم بود که از او به عنوان آخرین پادشاه مسلمان هندوستان و همچنین از پویندگان جنبش استقلال هند از سوی امپراتوری بریتانیا یاد می‌شود .

بهادرشاه در قلعہ دهلی بہ دنیا آمد و بیش از 60 سال حکمرانی کرد و از همین زمان، لقب سراج‌الدین را نیز به نام و کنیۂ خود افزود ۔"دورۂ فرمانروایی بهادرشاه دوم مقارن با گسترش قلمرو و اقتدار کمپانی هند شرقی بود که حتی دهلی را نیز در اختیار داشت و برای شاه مقرری تعیین و پرداخت می‌کرد و او در حقیقت حتی برای تعیین ولیعهد خویش هم اقتداری نداشت۔ این محدودیت‌ها و نیز مداخلۂ مقامات انگلیسی در ساختار جامعۂ هند و تبلیغات حمایت‌شدۂ هیئت‌های مسیحی که به نزاع‌های دینی می‌انجامید و نیز تغییراتی که در نظام زمین‌داری و تولیدی هند ایجاد کرده بودند، زمینه‌های بروز شورش عمومی بزرگ بر ضد کمپانی و انگلیسیان را فراهم آورد که بهادرشاه در آن نقش فعالی داشت "۔ (نادره زیدی ، 1971 ج 1 : 168)

بهادر شاه متخلص به ظفر، علاقمند به شعر و شاعری بود و بہ هر دو زبان اردو و فارسی شعر می سرود و " ظفر" تخلص می کرد۔ "شعر او بیانگر درد و رنجی است که روزگار برایش فراهم آورده بود۔ این مضامین، خاصه در اشعاری که در رانگون در دورۂ تبعید سروده، بازتاب بیشتری یافته است"۔ (رام بابو سیکسینہ، بتا : 208)

شورش در 9 مۂ 1274ق/1857م توسط سربازان هند در میروت آغاز شد و با پیوستن نظامیان مستقر در پادگان دهلی به شورشیان، دامنۂ آن شدت گرفت و اینان بهادرشاه را که در این زمان 82 سال داشت، پادشاه و رهبر خود خواندند ۔ این شورش به سرعت به نواحی دیگر نیز راه یافت و کانپور، لکهنو و به ویژه در بخش‌هایی از بیهار نیز مردم مخالفت خود را با حضور و نفوذ انگلیسی‌ها اعلام کردند ۔ دو روز بعد بهادرشاه برای هدایت قیام و تنظیم امور سپاه و کنترل شهر فرمان‌هایی صادر کرد ۔

در پی هجوم انگلیسیان به دهلی، بهادرشاه به آرامگاه همایون، دومین پادشاه تیموری هند پناه برد ۔ در 20 سپتامبر ژنرال ویلسن دهلی را تصرف کرد و با تعقیب شورشیان، بهادرشاه و خانواده‌اش نیز گرفتار شدند۔ بهادر شاه زندانی شد، اما پسرانش بختاورشاه، میرزا مند، مغول بیک و خضر سلطان، و نوه‌اش میرزا ابوبکر به همراه بیش از 24 شاهزادۂ دیگر توسط مهاجمان کشته شدند۔ بهادر شاه بعد از سختیها در رانگون از جهان فروبست و در حیاط زندان دفن شد ۔

نادرشاه در سال1149ق/ 1736م به عنوان شاهنشاه ایران تاجگذاری کرد ۔ این تاجگذاری پایان رسمی سلسله صفوی و آغاز سلسله افشار بود ۔ نادر دو سال پس از تاجگذاری، قندهار را فتح کرد و آخرین پایگاه هوتکیان را از بین برد ۔ این اتفاق، سپاهیان نادر را به مرز امپراتوری گورکانی هند رساند ۔

نادر از محمدشاه خواسته بود که دروازه‌های کابل را ببندد تا افغان‌هایی که در سقوط سلسله صفوی نقش داشتند، نتوانند در این شهر پنهان شوند ـ محمدشاه با این گزارش نادر موافقت کرد ولی در عمل هیچ کاری انجام نداد و این اتفاق سبب آغاز جنگی گردید که با ورود نادر شاه به دهلی، این جنگ به پایان رسید که در نهایت با ورود نادرشاه به دهلی پایان یافت ـ "نیروهای ایران به سمت شرق به راه افتادند و در نزدیکی هندوکش، با شورشیان هوتکی روبرو شدند و آنان را شکست دادند ـ نادرشاه پیش از ورود به پنجاب، شهرهای پیشاور، کابل و غزنی را ضمیمه امپراتوری خود کرد ـ او در همان سال به سمت سند به راه افتاد و گورکانیان نیز سپاه خود را آماده روبه‌رو شدن با او کردند" ـ (John clark Marshman,1863:199)

در بیست و چهارم فوریه1152ق/ 1739م، نادرشاه در کرنال، سپاه گورکانی را به سختی شکست داد. محمدشاه که انتظار شکست از نیروهای ایران را که به لحاظ نفرات بسیار کم تعدادتر بودند، نداشت، بلافاصله تسلیم نادر شد و شاه ایران به همراه فرمانروای گورکانی در اولین روز نوروز وارد دهلی شدند. بعد از غارت دهلی تنها از مردم دهلی 20 میلیون روپیه خراج گرفته شد ـ محمدشاه شخصاً کلید خزانه سلطنتی خود را به نادر داد و تخت سلطنتی مشهور خود، تخت طاووس را نیز از دست داد ـ تخت طاووس به نمادی از سلطنت نادر و قدرت او تبدیل شد. در دوران غارت دهلی نادرشاه دو الماس معروف کوه نور و دریای نور نیز دیده می‌شدند و این دو الماس امروزه به ترتیب بخشی از جواهرات سلطنتی بریتانیا و ایران هستند.(سرداور ، 1378 :93)"ثروتی که نادرشاه با خود از هند به ایران آورد به اندازه‌ای بود که برای سه سال مردم ایران را از پرداخت مالیات معاف کرد. همچنین این بدان معنا بود که افشاریان می‌توانستند هزینه‌های سرسام‌آور جنگ‌های طولانی ایران و عثمانی را تأمین کنند. همچنین گفته شده که محمدشاه به صورت مخفیانه تا زمان مرگ خود از عثمانی در جنگ‌هایشان علیه نادر حمایت می‌کرده‌است. هرچند در ظاهر بارها هدایای زیادی پس از بازگشت نادر به ایران برای او ارسال کرد".(تایتلر ،1389: 83)

در قرون پانزدهم و شانزدهم، رقابت شدیدی بین اروپائیان بر سر به دست گرفتن کنترل ادویه شرق و ثروت های افسانه‌ای آن آغاز شد. اقدام بازرگانان هلندی در سال1008ق/ 1599 م در افزایش قیمت هر رطل فلفل از سه به هشت شیلینگ، خشم ماجراجویان دریانورد انگلیسی را بر انگیخت ـ از این رو الیزابت ملکهٔ انگلستان در سال1009ق/ 1600 م موافقت خود را با اختصاص تجارت شرق به کمپانی انگلیسی هند شرقی اعلام نمود ـ تسلط سیاسی و نظامی انگلیس بر شبه قاره هند، زمینهٔ مجاورت مرزهای آن را با ایران فراهم نمود ـ از این رو تلاش استعمارگران انگلیسی از آن پس، صرف حفظ این مستملکه از دست رقبای اروپایی و آسیایی گردید ـ

کشف امریکا و راہ دریایی ہند شرقی موجب گردید تا تجارت جہانی توسعہ یابد و بہ تبع آن، انقلاب صنعتی و بہ ویژہ پیدایش صنایع بشر بہ طور کلی نہ تنہا در جریان تولید، جہش اعجاب‌انگیزی پدید آورد؛ بلکہ موجد نظامات اجتماعی ـ اقتصادی نوینی در جامعۂ اروپا گردد ـ بازرگانان بزرگ هلند در سال1001ق/ 1592 م برای تاسیس شرکتی کہ می توانست مستقیما با هندیان تجارت کند، گرد هم آمدند. این اجتماع تصمیم گرفت هیاتی اعزام کند؛ لکن کارشان سامان نیافت ـ دون مانوئل همیشہ باحزم و احتیاط بسیار مراقب بود کہ راہ هند از چشم دیگران پنهان بماند ـ در سال910ق/ 1504 م وی بہ موجب فرمانی، حتی تعیین جهت آن را تا ماوراء کنگو ممنوع کرد ـ نقشہ‌های جغرافیایی کہ قبلاً رسم شده بود، ضبط گردید تا اطلاعات زاید از آن حذف شود. از آن پس اداره نقشہ‌برداری پرتغال همیشہ خود را در پس برج و باوری سکوت و اسرار پنهان می‌ساخت؛ بنابراین کار کمپانی هلندی این بود کہ راز سرزمین هند را کشف کند. نخستین ناوگان هلندی کہ برای تجارت بہ هندوستان عزیمت کرد، در سال1004ق/ 1595 م از تگزل خارج شد، هاتمن با چهار فروند کشتی و 259 تن همراہ خود حرکت کرد. این سفر ارتباط دریایی منظمی را ممکن ساخت و ویژگی دیگر آن این بود کہ زمینہ ظهور کمپانی هند شرقی هلند را فراهم نمود ـ مدتی بعد در همان سال1008ق/ 1599 م، چون هلند قیمت هر رطل فلفل را از سه بہ هشت شیلینگ ترقی داد ـ (پانیکار ، 1347 : 53)

در همان زمان بازرگانان انگلیسی تصمیم گرفتند کہ در عرصۂ تجارت شرق داخل شوند؛ از این رو الیزابت ملکۂ انگلیس در سال1009ق/ 1600 .م موافقت کرد کہ تجارت شرق، تحت انحصار کمپانی انگلیسی هند شرقی باشد؛ بدین‌ترتیب این شرکت رقابت‌های تجاری خود را با شرکت‌های رقیب اروپایی چون پرتغال، اسپانیا، فرانسہ و هلند در منطقہ آسیا آغاز کرد؛ اما این امر تا نیمہ‌های قرن هیجدهم بر اساس اصطلاح معمول در عرف سیاسی و تاریخی یعنی پایان استعمار کهن تداوم یافت؛ زیرا دولت‌های اروپائی تا این زمان عملاً بہ موقعیت خود سر و سامان نداده بودند و صرفاً بہ امر تجارت و سودهای سرشار آن مشغول بودند و در فکر استثمار و تصرف اراضی بودند؛ اما از نیمۂ سده هفدهم تا اواسط سده هیجدهم بہ تدریج این اندیشہ تغییر کرد و این عقیده مورد توجہ قرار گرفت کہ سود سرشار استثمار، بیش از تجارت است؛ از این رو رقابت‌های شدید و سختی بین قدرت‌های اروپایی بر سر تصرف سرزمین‌های آسیایی و آفریقایی در گرفت کہ موجب شد اندکی بعد انگلستان و کمپانی هند شرقی و غربی آن بہ صورت یکی از بزرگترین امپراطوری‌های جهان استعماری در قرون نوزدهم و بیستم درآیند ـ (عباسعلی آذر نیوشہ، 1393 : 9)

وقتی انگلیسی‌ها تلاش کردند که به دربار مغولان هند راه یابند، پرتغالی‌ها نسبت به ایشان حسادت ورزیدند و تمام مساعی خود را به کار بردند تا ذهن جهانگیر را بر ضد آنها برانگیزانند؛ ولی " سرتوماس رو "، سفیر جیمز (جیمس) اول پادشاه انگلستان توانست در سال1024ق/ 1615 .م به دربار جهانگیر پادشاه مغول برسد و از امپراطور امتیاز تاسیس کپمانی بازرگانی هند شرقی را به دست آورد ـ در این ضمن ناوگان انگلیس هم کشتی‌های جنگی پرتقال را در دریاهای اطراف هند شکست دادند ـ ستارۀ بخت انگلیسی‌ها کم کم اوج گرفت و ستارۀ پرتغالی‌ها بیرنگ شد و غروب کرد ـ هلندی‌ها و انگلیسی‌ها تدریجا پرتغالی‌ها را از آب‌های شرقی بیرون راندند. در سال1039ق/ 1629 .م میان شاه جهان و پرتغالی‌ها در (هوگلی) که در تصرف پرتغال بود، جنگی درگرفت؛ زیرا پرتغالی‌ها به طور منظم به تجارت برده و غلام می‌پرداختند و مردم را به اجبار به قبول دین مسیح وادار می کردند ـ هو گلی پس از یک مقاومت در مقابل ارتش مغولان هند سقوط کرد. (نهرو، 1353: 618)

ظاهراً انگلیسی‌ها به ساخت کارخانه در شهرهای ساحلی هند در نزدیکی مدرس و سورات پرداختند؛ زیرا خود شهرمدرس در سال1049ق/ 1639 م به وسیلۀ آن‌ها بنیان نهاده شده بود، در سال1073ق/ 1662 م چارلز دوم پادشاه انگلستان با کاترین براگانزا، شاهزاده خانم پرتغالی ازدواج کرد و جزیرۀ بمبئی را به عنوان جهیزیه عروس به دست آورد و کمی بعد این جزیره را در مقابل مبلغ ناچیزی به کمپانی هند شرقی فروخت، این واقعه در زمان سلطنت اورنگ زیب اتفاق افتاد. در سال1057ق/ 1647م کمپانی فقط بیست و سه نمایندگی تجاری و نود تن کارمند داشت؛ اما چندی بعد هنگامی که بمبئی در حیطۀ استیلای کمپانی قرار گرفت، وضع دگر گون شد و این حادثه به سال1076ق/ 1665 م به وقوع پیوست. (پانیکار، 1347 :54-55) در سال1076ق/ 1665 .م پس از آن که شارل دوم (چارلز دوم) حاکمیت قضایی کمپانی را در مناطق فعالیت نمایندگی های آن به رسمیت شناخت، مرکز شرکت از سورات به بمبئی انتقال یافت؛ زیرا سورات کاملاً در زیر نفوذ شاهزادگان هندی بود و حال آن که توپ خانه سفائن آسان می‌توانست از بمبئی دفاع کند.

به علاوه فعالیت‌های کمپانی هند شرقی با احیاء سلطنت در انگلستان، موفقیت‌آمیزتر یا لااقل بیش از حد انتظار، ثمربخش واقع شد. کمپانی هند شرقی که از بیرون راندن پرتغالی‌ها مغرور بود و فکر می کرد که امپراتوری مغول هم رو به ضعف است، در سال1097ق/ 1685 .م تلاش کرد که با توسل به زور، مستملکاتش را در هند توسعه دهد؛ اما این کار به جنگ منتهی شد. کشتی‌های جنگی از انگلستان به هند آمدند و به مستملکات اورنگ زیب چه از طرف شرق در بنگال و چه از طرف غرب در (سورات) حمله بردند؛ ولی

مغولان هند هنوز آن قدر نیرومند بودند که آن ها را به شدت شکست دهند. انگلیسی‌ها از این تجربه درس آموختند و در آینده با احتیاط خیلی بیشتر عمل کردند. چنان که حتی در موقع مرگ اورنگ زیب و هنگامی که قدرت مغولان عملاً تجزیه گشت، بازهم آن‌ها تا چند سال تردید داشتند که دست به عملیات وسیعی بزنند. اندکی بعد در سال1102ق/ 1690 م یکی از آن ها به نام"جوب چارنوک" شهر کلکته را بنیان نهاد. به دنبال آن شهرهای بزرگ دیگر مانند مدرس، بمبئی و کلکته به وسیله مردان انگلیسی برپا گردید، از این رو در همان آغاز کار موسسات تجاری انگلیسی در آن جا رشد و توسعه یافت؛ البته لازم به یاد آوری است که به تدریج پای فرانسه هم در هند باز شد، آن‌ها نیز یک کمپانی هند شرقی فرانسوی را تشکیل دادند و به دنبال آن در سال1079ق/ 1668 .م، یک کارخانه در سورات و کارخانه‌های دیگری در سایر نواحی هند تاسیس کردند، .چنان که سال بعد آن‌ها شهر "پوندیشری" را خریدند که مهم‌ترین بندر تجاری ایشان در ساحل شرقی هند شد. درسال1119ق/ 1707 م اورنگ زیب در سن کهولت و قریب نود سالگی در گذشت و صحنه برای رقابت بر سر مالکیت هند که همچون میراث گرانبهایی از او به جا مانده بود، بین جانشینان نالایق او از یک سو و ماجراجویان طماع غرب از سوی دیگر آغاز شد.

پس از آن، اوضاع شمال هند چنان آشفته شد که در عرض بیست سال پس از او، شش تاخت و تاز چپاول گرانه از افغانستان به شمال هند روی داد، چنان که سرانجام ماراتاها با نیروهای افغان بر سر فرمانروایی بر شمال هند درگیر شدند و پس از شکست ماراتاها، امارت‌های کوچک ایندور (indore)، گوالیور (walior) و بارود (baroda) و بسیاری دیگر پدید آمدند . اوضاع هند در سدهٔ هفدهم بسیار مشابه اروپای سدهٔ هفتم و هشتم میلادی بود که به تدریج در آن جنبش‌هایی پدید می‌آمد . این اوضاع سرزمینی بود که اسپانیایی‌ها، پرتغالیها، فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها در سدهٔ هیجدهم بر آن استیلا یافتند .(ولز،1353 : 1051)

در زمان انگلیسی‌ها هم تاریخ‌نویسی رایج بود، حتی که بعضی مقامات انگلیسی خواستار شدند که نویسندگانی که به آنها علاقه و یا آشنایی داشتند، احوال سیاسی و اجتماعی هند را برایشان بنویسند . تعدادی زیادی از نویسندگان آثاری مشتمل بر تاریخ هند قرون وسطی را برای آنان نوشتند . قاضی محمد صادق اختر، مخزن الجواهر را به تقاضای الیوت (Elliot)، مورخ معروف انگلیسی، به رشتهٔ تحریر درآورد . سید محمدباقر علی خان تاریخ هنری را به هنری پیدکوک (Henry Pidcok) تقدیم نمود و همچنین التفات حسین خان مولف، نگارستان آصفی را که تاریخ نظام‌های (پادشاهان) حیدرآباد است، به تقاضای سر هنری رسل (Sir Henry Russeel) به رشتهٔ تحریر درآورد؛ علاوه بر این، عبدالرزاق که منشی ژنرال جان مالکم (General John

(Malcolm بوده، به خواهش همین افسر انگلیسی تذکره نرمل را که تاریخ قلعه نرمل واقع در بخش حیدرآباد است، نوشت.

در دورهٔ انگلیسیان آثاری از زبان‌های پنجابی، هندوستانی و انگلیسی هم به فارسی ترجمه شدند ـ غالبا قبل از قرن نوزدهم میلادی، در هند اثری از انگلیسی به فارسی برگردانده نشده بود ـ شیخ هنکا اثری درباره پختن غذاها به زبان انگلیسی را به عنوان خوان نعمت به فارسی بر گرداند و این ترجمه را 1253 ق/ 1837 م به پایان رسانید ـ محمد باقر خراسانی ترجمه خود را برای دو برادر انگلیسی به نام‌های هنری و چارلس راسل به فارسی برگرداند و آن را به ترجمه هنریه موسوم ساخت.

بعضی اروپایی‌ها که به هند آمدند، به فارسی شعر گفتند و آثاری علمی و ادبی، به این زبان رایج در هند به یادگار گذاشتند ـ فرانسو گودلین یا گودلیپ کوونیس یکی از شعرای فارسی‌گو، متعلق به خانواده‌ای از آلمان بود ـ این شاعر آلمانی نه تنها به زبان‌های فارسی و اردو شعر می‌سرود، بلکه آثار منثوری هم در فارسی به جای گذاشت ـ نثر فارسی فرانسو بهتر از شعر فارسی او بود، نظم انشا (نامه‌های منظوم)، مجموعه قصاید، دیوان هجویات، مجموعه مثنویات (دارای چهارده مثنوی)، نظم قطعات، مثنوی ظفر الظفر، دیوان فارسی، دیوان اردو، مسرت‌افزا، مرآت حسن و عشق، گلبدن تمنا، عشق‌افزا، عشرت‌النساء ، آرام جان و گلزار هفت خلد از جمله آثار فرانسوا به زبان‌های فارسی و اردوست ـ تنها مثنوی ظفرالظفر او به دست ما رسیده است. (شریف حسین قاسمی ، ¾ : 22) ویلیام بیل، مولف مفتاح التواریخ هم شاعر فارسی بوده و تعداد زیادی از قطعات تاریخ او در اثر ثبت شده که نشان می‌دهند این شاعر اروپایی در ساختن قطعات تاریخ هم مهارت بسزائی داشته است. (ویلیام بیل، 1867 :15)

حماسه‌سرایی در ادبیات فارسی از مهم‌ترین انواع ادبی است که در آن، سخن از جنگاوری‌ها و دلاوری‌های قهرمانان ملی، پهلوانان و رهبران مذهبی است ـ حماسه یا رزمیه از مجموعه، عوامل و عناصری تشکیل می‌شود که عبارتند از: افراد مافوق الفطرت، رویدادها، شخصیت‌ها، حیوانات خارق‌العاده، گیاهان و اشیاء غیرعادی و ...

مردم سرزمین شبه قاره در تتبع و پیروی از ایرانیان، رزمیه‌سرایی و تاریخ‌نویسی را آغاز نمودند، اگرچه در این منطقه هندوها دو حماسهٔ معروف به اسم مهابهارات و رامائن داشتند؛ اما سرایندگان این سرزمین از ایرانیان پیروی کردند و حتی این روش شعرسرایی در عهد پادشاهان مسلمان، بیشتر رایج گردید.

شاعر پارسی‌زبان شبه قاره، ملا فیروز بن کاوؤس هم از خاندانی بود که اصلش ایرانی بود و نیاکان وی از ایران به شبه قاره مهاجرت کرده بودند؛ اما علت مهاجرت آنها معلوم نیست. ولی به نظر می‌رسد که یکی از علت مهاجرت آنان، دین بهی آنان باشد یا شاید رفتار مسلمانان با پیروان دین زرتشتی در عصر اموی به ویژه در فارس و خراسان که رفته‌رفته اهانت‌آمیز و طاقت‌فرسا گردید و به همین خاطر بود که شاید گروهی از آنان، در پاس‌داری از دین نیاکان خود، زاد و بوم دیرین را رها کرده، به شبه قاره مهاجرت نمودند و شاید به همین سبب، این خاندان علماء به سرزمین شبه قاره کوچ کرده تا مقام والایی داشته باشند.

ملا فیروز نزد اعیان انگریزیه (انگلیس) بسیار محترم بود ـ جوناتن دنکن، استاندار بمبئ به او پیشنهاد کرد تاریخی در مورد رجال و بزرگان دولت انگریز (انگلیس) و فتوحات آنان در هندوستان به نظم درآورد ؛ وی پذیرفت و منظومه‌ای به زبان فارسی در بحر متقارب و در حدود چهل هزار که بر آن نام ''جارجنامه'' نهاد. این کتاب، منظومه‌ای است به فارسی در بحر متقارب و حدود چهل هزار (40،000) بیت که به پیشنهاد جوناتن دنکن، استاندار بمبئی سروده شده و مندرجات آن در شرح فتوحات انگلیسیان بین سالهای (1186- 1196ش / 1222- 1232ق/ 1807 - 1817م) در سرزمین هندوستان است. این کتاب در سال 1216 ش /1253ق / 1237 .م توسط برادرزادهٔ ملا فیرو، رستم بن کیقباد چاپ سنگی شد.

با مطالعه مقدمهٔ این رزمیه معلوم می گردد که برادرزاده فیروز به اسم ملا رستم بن کیقباد کتاب را به مرحله چاپ سنگی رسانید: ـــ " فرامین و مراسلات از شاهزادگان و فصحا و بلغای ایران و نوّاب ها و امرای هندوستان بجهته طلب کتاب جارج نامه بتواتر رسیده و لیکن چون نسخه مزبور منحصر در فرد بود این بنده رب عباد رستم ابن ملا کیقباد که در نسبت برادرزاده و در سایر امور من کل الوجوه نایب مناب ناظم مرحوم میباشد لازم دانست که کتاب مزبور را به چاپ سنگ که از مخترعات صاحبان و الاشان فرنگست مطبوع سازد که طالبان آن را به سهولت مطلوب دست دهد". (ملا فیروز،1837 ج1 : مقدمه) جارجنامه اثری حماسی – تاریخی متعلق به سرزمین هند است که به زبان فارسی سروده شده. محدودهٔ مکانی و موضوعی این منظومه که به حاکمیت انگلیسی‌ها بر هندوستان مربوط می‌شود، ممکن است برای ایرانیان چندان جذابیتی نداشته باشد؛ اما برای ما مردم شبه قاره دارای اهمیت است. زبان شیرین فارسی به عنوان یکی از شاخصه‌های اصلی فرهنگ ایران زمین و شبه‌قاره است و همه جا مقبول و محترم است، به خصوص آن که در سرزمینی غیر از موطن اصلی خود مورد استفاده قرار گیرد و اثر ادبی بزرگی در آن خلق شود.

ملا فیروز جارج نامه را همچون شاهنامه به بحر متقارب و به صورت مثنوی در سه (03) مجلد نوشت ـ مثنوی که یکی از قالب‌های معروف ادبی در زبان فارسی است، ابیات زیادی دارد و برای نوشتن داستان ها و مطالب طولانی استفاده می‌شود ـ

ملا فیروز پسر ملا کاووس یزدانی مقلد اثر فردوسی بود ومی‌دانست که او استاد سخن است و در جهان با شاهنامه زنده و جاوید است، به همین سبب وی در تتبع ارجمند طوس این منظومه را سروده و دانش و خرد فردوسی را به این صورت بیان کرده است:

بدانش ز دانشوران سر بلند بنزدیک شاهان بود ارجمند

(ملا فیروز،1837 ج1: 17)

و می گوید که تا این گیتی باقی است، اسم فردوسی باقی خواهد ماند:

چو فردوسی آن اوستاد سخن که داده بشه نامه داد سخن

بگیتی بود نام او یادگار بماند ز تو نیز در روزگار

(ملا فیروز، 1837 ج 1 : 24)

فیروز همانند فردوسی، مثنوی رزمی خود را به اسم و توصیف خداوند متعال آغاز نموده و بیان می کند اگرچه بقول بعضی‌ها فردوسی زرتشتی مذهب بود، ولی آغاز و تمام شاهنامه، شاهد ایمان فردوسی است و فیروز نیز همچون استادش، رزمیه خود را چنین آغاز می نماید :

ستایش سزاوار در دو جهان بود بر جهان آفرین بیگمان

بدانش اگر کس پژوهد بسے نداند جز او در دو گیتی کسی

توانا بهر کار و داناے راز ز انباز و یاور بود بی نیاز

خرد را بجان آشنایی ازوست ز دانش بدل روشنائی ازوست

بفرمان او گوهر تیره خاک کند مهر و مه روشن و تابناک

(ملا فیروز،1837 ج 3 : 2)

ملا فیروز در منظومهٔ خود، فردوسی را ستایش می کند و او را شهریار سخن‌سرایی می‌نامد که سخن را از زمین به آسمان برده است:

کنم تازه آیین استاد طوس — کزو کشور نظم شد چون عروس

بشهر سخن او بود شهریار — دگر باو را بنده و پیشکار

نیامد چو او کس سخن آفرین — سخن برد بر آسمان از زمین

من او را کمین بنده و چاکرم — چه چاکر که از چاکران کمترم

مرا بس همین فخر در روزگار — ببیند چو این نامه آموزگار

بگوید که فیروز گاه سخن — شناسد مراد را پناه سخن

شتابد بدنبال او بنده‌وش — رهی وار دست آوریده بکش

به گاه سخن در زبان دری — پرستارآسا کند پیروی

شناسنده رازهای جهان — نمود آشکارا چنین از نهان

(ملا فیروز،1837 ج 3 :274)

ملا فیروز به علم و زبان و روش بیان شعری فردوسی عشق می ورزید ـ فردوسی که همچون ستاره بر آسمان ادبیات فارسی می‌درخشید و "عجم" را با زحمت "سی سال " زنده نموده و کاخ عظیمی ساخته بود که از برق و باران گزندی نمی‌یابد:

پی افکندم از نظم کاخی بلند — که از باد و باران نیابد گزند

(فردوسی،1389: 232)

و فیروز می‌گوید :

بگیتی بیابی ہمہ کام دل　　ہمت نام باشد آرام دل

سخن پروران در جہان فراخ　　ز ہر داستانی بنا کردہ کاخ

(ملا فیروز،1837 ج 1 : 21)

در شاهنامہ، فردوسی با ادیان دیگر جز زرتشتی و اسلام کاری ندارد؛ اما چون فیروز با انگلیسی‌ها هم سروکاری داشت و در زمان او، مسیحی‌ها عنان قدرت را در دست داشتند و در شبہ قارہ دین مسیح را رواج می دادند، بہ همین خاطر در کلام او ذکر دین مسیح هم دیده می‌شود:

بہ هندوستان گشت بشنو ز من　　کہ بر تو نماند نہان این سخن

دران گہ کہ عیسی بہ پیغمبری　　نمود امت خویش را رہبری

به گیتی پراکند آیین داد　　بسی رسم و ترتیب نیکو نہاد

چو زین خاکدان دورش آمد بسر　　به مینو ز گیتی نمود او گذر

(ملا فیروز ، 1837 ج1 : 31)

فردوسی و ملا فیروز هر دو به عنوان شخصیتی دانشمند، برای خرد و دانش اهمیت ویژه‌ای قائل بودند و بہ همین سبب فردوسی کہ خود بیش از هر کسی، قدر گوهر یکدانہ اش را می‌داند، در آغاز باشکوه شاهنامہ، هیچ پادشاهی، پهلوانی، امیری و یا وزیری را شایستۀ ستایش نمی داند و می‌خواهد شاهکارش را با ستایش حقیقتی آغاز کند کہ بہ هیچ گروه و فرقه‌ای تعلق نداشتہ باشد، جهانی باشد و در همۀ زمان‌ها و مکان‌ها جاویدان بماند؛ او در کلیت، اندیشۀ خود " جان و خرد " را برمی‌گزیند:

بہ نام خداوند جان و خرد　　کزین برتر اندیشہ برنگذرد

(فردوسی ،1389: 11)

همچنین ملا فیروز دربارۀ ارزش و اهمیت خرد در همین بیت بیان کرده است:

خردبخش و جان پرورد کردگار　　نہان خویش و کردار او آشکار

(ملا فیروز،1837 ج 3 : 178)

خرد در شاهنامہ، حقیقتی است کہ زبان را توان ستودن آن و گوش را یارای شنیدن آن نیست:

خرد را و جان را کہ یارد ستود و گرد من ستایم کہ یارد شنود

(فردوسی،1389: 12)

فردوسی و ملا فیروز هر دو در دسخن‌سرایی ید طولائی داشتند. ملا فیروز در جارج نامہ نہ تنها بہ جہت مضامین و مطالب؛ بلکہ در زمینۂ آرایہ‌های ادبی نیز مقلد فردوسی شمرده می‌شود؛ بہطور نمونہ در کلام فصیح و بلیغ هر دو شاعر، چنین امثال مشترک زیادی به چشم می‌خورد:

تضاد:

متضاد به دو واژه‌ای گفته ی شود که کلیۂ مشخصه‌های آن ها بہجز یک مشخصه یکسان باشد و یا فقط در یک مشخصه اختلاف داشته باشد . (فالک، 1377: 355)

واژه‌های متضاد حتماً باید در تمام ویژگی‌ها مثل هم باشند، به جز یک ویژگی اصلی و هر دو کلمه در یک مقوله و گروه قرار گیرند و ویژگی‌های مشابه به هم داشته باشند؛ مثلاً هیچ گاه نمی‌توان گفت: "آسمان" ضد "خاک" است؛ زیرا تفاوت آسمان و خاک در بیشتر از یک مورد است و این دو کلمه در یک مقوله قرار نمی-گیرند .

درآن گہ کہ عیسی بہ پیغمبری نمود امت خویش را رہبری

(ملا فیروز ،1837 ج 1 :31)

ز انجیل منسوخ شد شاستر ز بابیل پوران گشت آسیمہ سر

(ملا فیروز ،1837 ج 1 :32)

متمم:

متمم به گروه‌هایی گفته می‌شود که ظرفیت هسته را کامل می‌کنند. این هسته ممکن است فعل، اسم، صفت یا قید باشد. "گروه‌هایی که متمم واقع می‌شوند، عبارتند از: گروه اسمی، گروه وصفی، گروه حرف اضافه‌ای، گروه قیدی و بند که این گروه‌ها به همراه هسته خود و با توجه به ظرفیت فعل در نقش‌های دستوری خاصی ظاهر می‌شوند؛ به‌طور کلی، متمم‌ها به دو دسته اختیاری و اجباری تقسیم می‌شوند" ـ (طبیب‌زاده ،1391: 201)

بپونہ خدا در دوم مہ ز سال مرآن نامہ آمد بفرخنده فال

بخواند و فراوان بشد شادمان برافروخت مانند گل رخان

(ملا فیروز ،1837 ج 3: 673)

همچنان کہ ذکر شد، فیروز جارج نامہ را در سہ جلد نوشت و تاریخ اختتام جلد اول بہ ماہ شهریور روز ششم خرداد ماه است که دربارۀ آن بہ زبان شعری می گوید :

شد انجام این نامہ دلفروز بشهریور از ماه و خورداد روز

(ملا فیروز، 1837 ج 1 : 399)

تشبیہ:

" تشبیہ به یاد آوردن شباهت یا شباهت‌های دو چیز مختلف از جهت یا جهات گوناگون است. تشبیہ در علم بیان، مانند کردن چیزی است به چیزی دیگر. تشبیہ مانندگی مبتنی بر کذب است یا با اغراق همراه است؛ یعنی باید دو چیز را که در واقع به یک‌دیگر شبیہ نیستند یا لااقل شباهتی آشکارا ندارند را به هم مانند کنیم. در تشبیہ نویسنده یا شاعر شباهتی را ادعا و برقرار یا آشکار می‌کند؛ بنابراین تشبیہ جمله‌ای است که تمام ارکان تشبیہ را داشته باشد؛ اما مبتنی بر صدق باشد. چون مخیل نیست، تشبیہ نیز به حساب نمی‌آید. مثلاً در جملۀ " سگ مانند شغال است " چون جمله مخیل نیست و در عالم واقع هم سگ و شغال از یک گونه‌اند، تشبیهی روی نداده است؛ اما جملۀ تشبیهی جمله‌ای است که به ظاهر درست نمی‌نماید و باعث اعجاب می‌شود و کسی در دید منطقی به آن باور ندارد "ـ (شفیعی کدکنی، 1350: 77)

به آیین جمشید فرّخ‌سرشت جهان را بیاراستہ چون بہشت

بمردم ز بس مهربانی و فرّ چو سیمرغ بر زال گسترده پر

(ملا فیروز، 1837 ج 1 : 8)

کمان شد سهی قامت چون خدنگ بهی روی چون باده لعل رنگ

هویدا چو یک موی گردد سپید نماند به گیتی فراوان امید

شود چون همه موی بر تن چو شیر گذشتن بود از جهان نا گزیر

(ملا فیروز ،1837 ج 3 :5)

تشخص:

"در زبان انگلیسی، اصطلاح personification از مصدر personify اخذ شده که خود نیز از کلمهٔ person به معنی شخص و آدم است؛ اما در مباحث بلاغی انگلیسی این اصطلاح بر رفتاری هنری اطلاق می شود که گویندگان در توضیحات خود از طبیعت یا اشیاء بی جان یا امور ذهنی به کار می گیرند. Prosopopeia، personification در اصطلاح بیان، آدم گونگی یا تشخص است که گوینده عناصر بی-جان یا امور ذهنی را به رفتاری آدمی‌وار بیاراید "-(داد، 1382: 2)

ز اندوه زندان و تیمار جان شده زعفرانی رخ ارغوان

(ملا فیروز،1837 ج 2 : 39)

بیا مرا ببر ای عشق با خودت به سفر مرا ز خویش بگیر و مرا ز خویش ببر

دلش گشت خرم چو باغ بهار چو خورشید بگردون برو آشکار

(ملا فیروز،1837 ج 3 : 673)

استعاره:

استعاره در لغت از ریشهٔ "عور" به معنای درخواست عاریه دادن چیزی است و در اصطلاح علم بلاغت، به کار بردن لفظی است در غیر معنای حقیقی‌اش به جهت علاقه، پیوند و مشابهتی که بین معنای حقیقی و معنای مجازی وجود دارد؛ البته در این‌صورت باید دارای قرینه‌ای باشد که از اراده معنای حقیقی جلوگیری نماید. (هاشمی ، 1388 :139)

سیروس شمیسا می‌گوید: " استعاره در لغت معنی استفعال دارد؛ یعنی عاریه خواستن لغتی به‌جای لغت دیگر؛ زیرا شاعر در استعاره واژه‌ای را به علاقهٔ مشابهت به‌جای واژهٔ دیگری بہ کار می برد"۔ (شمیسا، 1376: 106)

شدش روزگار بزرگی تباہ سپردش زمانہ بخاک سیاہ

چو بنمود پدر دد خاکی سرای سوی خانہ خامشان کرد جاے

(ملا فیروز،1837 ج 3 : 182)

صوت :

"اصوات برای بیان حالات روحی، احساسات و عواطف گوینده از جمله تحسین، شادی، تعجب، رنج، تنبیه، بیم، امید، آگاهی، خشم، تنفّر، تمسخر، توهین، اعتراض، تحقیر و نیز برای راندن و خواندن حیوانات به کار می‌روند ". (اسماعیل سعادت ، 1384: 447)

دران بزم از خون زمین گشتہ رنگ ز گرز آمده نای و از خود چنگ

چکاچاک خنجر بم و زیر بود می و نقل از خون و شمشیر بود

(ملا فیروز ،1837 ج 1 : 81)

ز بس مول گشتہ دلش چاکچاک دو ساعت چو نگذشت ادروزناک

(ملا فیروز ،1837 ج 3 : 708)

نتیجہ‌گیری:

در این مقالہ، شاهنامہ و جارجنامہ از منظر تطبیقی بررسی شده‌اند که نتایج نشان می‌دهد ملا فیروز در تتبع و پیروی از فردوسی سعی کرده تا تاریخ عهد انگلیسیان را در شبہ قاره بہ زبان پارسی بدرستی و به زیبایی کامل یاد کند. شاعر هر جایی کہ فرصت مناسبی به دست آورده، فردوسی را به عنوان استاد خود معرفی نموده است ـ سرانجام اینکه در این منظومہ تاریخی، شاعر حاکمیت دوره برا انگلیسی‌ها در شبہ قاره را به خوبی بیان کرده ، بطوری کہ قبل و بعد از او، هیچکس نتوانست در زبان فارسی چنین کاری برای انگلیس‌ها را انجام دهد۔

منابع:

##- ابو طالب سلطانیان (1383) غزنویان و شالوده‌های فرهنگ ایران در شبہ قاره هند، تهران.

##- بتول صمدی (1394) مهاجرت آریایی‌ها بہ هند، نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی.

##- بیانی، شیرین (1390) تاریخ ایران باستان از ورود آریایی‌ها به ایران تا پایان هخامنشیان، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه.

##- پانیکار، کـ م (1347) آسیا و استیلای باختر، ترجمۂ محمد علی مجید، تهران، انتشارات روز.

##- تایتلر (1389) افغانستان، نادر شاه، ترجمۂ صادق رضازاده شفق، تهران، انتشارات سپهر ادب.

##- داد، سیما (1382) فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران، انتشارات مروارید.

##- دانش‌نامه زبان و ادب فارسی (1384) زیر نظر اسماعیل سعادت؛ چاپ اول، ج اول، تهران، سازمان انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

##- رام بابو سیکسینہ (بی تا) تاریخ ادب اردو، ترجمہ محمد عسکری، ج اول، لاهور.

##- شفیعی کدکنی، محمدرضا (1350) صورخیال در شعر فارسی، تهران، انتشارات نیل.

##- شمیسا ، سیروس (1376) انواع ادبی، تهران، انتشارات فردوسی.

##- طبیب‌زاده، امید (1391) دستور زبان فارسی بر اساس نظریہ گروه‌های خود گردان در دستور وابستگی، تهران، نشر مرکز.

##- عباسعلی آذرنیوشہ (1393) نقش کمپانی هند شرقی انگلیس در تشدید کشمکش‌های استعماری، شماره بیستم، فصلنامۂ مطالعات شبہ قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان.

##- فالک، جولیا اس. (1377) زبان‌شناسی و زبان، ترجمه خسرو غلامعلی‌زاده، چ دوم، مشهد، آستان قدس.

##- فردوسی، ابوالقاسم (1389) دیوان کامل شاهنامہ فردوسی، چاپ اول، تہران، انتشارات آدینہ سبز.

##- ملا فیروز بن کاوس (1837) جارج نامہ، تصحیح ملا رستم بن کیقباد، ج : 1، 2، 3 ، بمبئ.

##- زیدی، نادرہ (1971) تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، ج 1 ، لاہور.

##- نہرو، جواہر لعل (1353) نگاهی بہ تاریخ جهان، ترجمہ محمود تفضلی، تہران، انتشارات بنگاه ترجمہ و نشر کتاب.

##-ولز، ہ -ج (1353) کلیات تاریخ، با تجدید نظر ریموند پوستگیت، ترجمہ مسعود رجب نیا، تہران، انتشارات بنگاه ترجمہ و نشر کتاب.

##- ویلیام بیل (1867) مفتاح التواریخ، ہند، نولکشور.

##- هاشمی، احمد (1388) جواهرالبلاغہ، ترجمہ و شرح عرفان حسن، ج 2، قم، انتشارات بلاغت.

John Clark Marshman (1863) Nadir Shah, the History of India, Sera pore Press

Anahita
A Research Journal of Persian
Language, Literature Art & Culture
No. 08, Annual 2021, pp 211-226

20.1001.1.25197126.2021.8.12.11.6

آناهیتا
مجلہ علمی۔ پژوهشی زبان، ادبیات، فرهنگ و تمدن فارسی
شماره ۸، سالنامہ ۲۰۲۱ ، میلادی، صص ۲۲۶–۲۱۱

A Comparative Study of "Quest and Astonishment Valleys" in Mantiq al-Tair of Attar and Mantiq al-Tair, Jadeed by Mustansir Hussain Tarar

*** Muhammad Safeer**
**** Farzaneh Azam lotfi**

Abstract:

Mustansir Hussain Tarar is one of the most famous contemporary play writer, travelogue and novelist of Pakistan. He mentions from the codes of the birds of Mantiq al-Tair to seven valleys of different religions, including Zoroastrianism, Hinduism, Buddhism, Sikhism, Judaism, Christianity and Islam. He relates the Tilla Jogian with Koh-e Qaf and mixes the Iranian culture with the culture of the subcontinent while in the narrating the story. In this novel, from the beginning and till the end of the journey of the birds, he finds his way towards the goal with the influence of Mantiq al-Tair Attar in seeking the absolute truth. Despite of the apparent and literary similarity, the culture of the subcontinent dominates the whole story of Mantiq al-Tair, Jadeed. This research examines and compares the two mentioned works in detail.

Keywords: Mantiq al Tair, Quest Valley, Astonishment valley, Bird, Attar, Mustansir Hussain Tarar

بررسی تطبیقی وادی حیرت و طلب در منطق الطیر عطار بر منطق الطیر، جدید مستنصر حسین تارر

*** محمدسفیر**
**** فرزانه اعظم لطفی**

چکیده :

مستنصر حسین تارر، یک نمایشنامه نویس، سفرنامه نویس و ناول نگار معروف معاصر پاکستان است. او از رمزهای پرندگان منطق الطیر به هفت وادی مذاهب مختلف از جمله زردتشت، هندوئیزم ، بودیسم، سیکیزم، یهودیت و مسیحیت و اسلام اشاره می کند . کوه قاف با فرهنگ ایرانی را به قله تله جوگیان با فرهنگ شبه قاره می آمیزد و در روایت داستان ابتدا و انتهای سفر پرندگان داستان خود را با تاثی از منطق الطیر عطار راه یافتن و در یافتن به حقیقت مطلق را سر لوحه هدف داستان خود قرار می دهد . با وجود شباهت ظاهری و ادبی فرهنگ شبه قاره هند بر سرتاسر داستان منطق الطیر، جدید حاکم و غالب است. این پژوهش به بررسی و تطبیق در دو اثر به تفضیل می پردازد.

واژگان کلیدی : منطق الطیر، جدید ، وادی طلب ، وادی حیرت ، پرنده ، مستنصر حسین تارر.

*مدیرگروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ملی زبان های نوین اسلام آبادmsafeer@numl.edu.pk

**عضو هیئت علمی دانشکده زبانها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران f.azamlotfi@gmail.com

مقدمه:

مستنصر حسین تارر یکی از معروفترین و محبوب ترین نویسندگان معاصر پاکستان است. او ادیبی آگاه به زمان و جهانگردی با تجربه با 22جلد سفرنامه و کوهنوردی است قاف آشنا. تارر ، جهان گرد، کوه نورد، بازیگر، میزبان و مجری برنامه های تلویزیونی، نمایش نامه نویس، سفر نامه نویس، رومان نویس، روزنامه نگار ، طنز نامه نویس است و تا اکنون از وی بیش از پنجاه کتاب و اثر ادبی به جای مانده است .

چهار اصل مهم درباره ایشان بسیار مشهود است.

1- نیروی تخیل ایشان که گویی همواره مانند پرنده ای بلند پرواز در آسمان بی کران تحیر، آزادانه پرواز می کند.

2- تجربه سالها جهانگردی و مانوس بودن با طبیعت و کوه و پرندگان .

3- مطالعه عمیق و مانوس بودن با کتاب که او را مجهز به قوت تخیل در خلق اثار خاص و قابل تامل در زبان و ادبیات اردو ساخته است .

4- همچنین وابستگی بسیار وی به مسند میز مطالعه و قلم و نگارش و خامه فرسایی در زمینه مطالعات تطبیقی. (اقبال خورشید،2019)

مستنصر حسین تارر در ابتدای ماه مارس سال 1939 میلادی در شهر لاهور چشم به جهان گشود . او یکی از اهالی روستای استان پنچاب به نام جوکالیان است. خانواده وی در دریای چناب از کشاورزان به نام جات یا همان تارر معروف بودند. دوران کودکی وی در عمارت لکشمی در منتطقه بیدن سپری شد و تحصیلات مقدماتی را در دبستان "میسیون رنگ محل" و دبیرستان خود را در مدرسه "مدل مسلم " به پایان رساند. (غفورشاه قاسم،2018: 13-17) پس از گذراندن تحصیلات آکادمیک در دانشگاه دولتی پاکستان برای ادامه تحصیلات خود در رشته مهندسی صنایع نساجی عازم انگلستان شد. پس از مسافرت های بی‌شمار به دیگر کشورهای اروپایی و پس از پایان تحصیلات آکادمیک خود به سرزمین خود پاکستان باز گشت.

پس از بازگشت از اروپا با توجه به اینکه ، علاقه وافری به صنعت سینما و تلویزیون داشت در تلویزیون ملی پاکستان به ایفای نقش پرداخت . چنانچه اولین بار به عنوان بازیگر در نمایش نامه ای تحت عنوان "سخن های قدیمی" ایفای نقش کرد. "خورشید نیمه شب" اولین نمایشنامه این نویسنده بود که در

سال 1974 به اکران در آمد . علاوه بر بازیگری در تئاتر به ایفای نقش های ماندگاری در سیمای ملی پاکستان نیز پرداخته است. از حسین تارر نمایشنامه های ماندگاری به جای مانده است که حاصل تلاش اجرای نقش و بازیگری و نویسندگی اثر خویش بوده است. ایشان یکی از محبوب ترین مجریان به نام برنامه های پخش صبحگاهی در پاکستان نیز می باشد. نمایشنامه های معروف ایشان عبارتند از : "شهپر . " "هزاران راه "" پرنده ها "همراه با خورشید " یک واقعیت یک افسانه " و "کیلاش ". (ویکی پدیا،آزاد دائرة المعارف)

مستنصرحسین تارر بنیانگذار سفرنامه نویسی به سبک جدید و از پیشگامان معرفی سفرنامه نویسی در ادبیات اردو به عنوان یکی از ژانر های ادبی است . از وی 22 سفرنامه به جای مانده است که حاصل تجربیات سفرهای شخصی به اقصی نقاط جهان است. پرواز و داستان پرندگان و آسمان از نشانه های اصلی در آثار ادبی ایشان است. از برجسته ترین سفر نامه های وی می توان به کیلاش اشاره کرد که به دلیل مقبولیت این اثر ماندگار دریاچه واقع در این کوه را به نام تارر نام گذاری کرده اند .

نمایشنامه های وی به شرح ذیل می باشد :

- در جستجو تو
- کولی
- داستان هنزه
- سفر شمال
- داستان کی تو/K2
- نانگاپربت
- سرای پاک
- سنولیک
- دیوسائی
- شمشال بی نظیر
- داستان چترال
- بلندی های برفی

- کیلاش
- کوچه سرخ
- شهر جغد طلایی
- نیپال نگری
- شبهای سفید مسکو
- رو به سوی کعبه
- شبی در غار حرا
- نیویارک صد رنگ (غفورشاه قاسم،2018:29)

تارر پس از سفر نامه نویسی به رمان نویسی روی آورد. اولین رمان به نام "اولین شهر عشق" و پس از آن منطق الطیرجدید در سال 2020 از وی به چاپ رسیده است . پرنده و کوه از بهترین نماد های رمان مستنصر حسین تارر می باشد پرنده در زندگی ادبی مستنصر حسین تارر به دو دلیل حائز اهمیت است و دیگری شاید تأثیری از مادرش گرفته است:

"مادر مستنصر حسین از اهالی گکهر مندی بود و به خاندان "چیمه" تعلق داشت. وی در گفتگوی روزمره ی خود از محاوره هایی هایی استفاده می کرد که بیشتر موضوع آن در باره زمین و درختان و به خصوص پرندگان بوده است" (همان،15)

به همین خاطر تارر اولین رومان خود با نام "پکهیرو" یعنی پرنده به زبان پنجابی به نگارش در آورد.

رمان های معروف وی به شرح ذیل است :

- اولین شهر عشق
- شهر غربت شده
- کول بر
- بهاو
- خاکستر
- محبت در قربت مرگ
- قلعه جنگی
- پستچی و پارچه بافت
- خس و خاشاک عصر
- ای غزال شب
- منطق الطیر جدید

تارر در سال 1999 میلادی جایزه ادبی نخست وزیر پاکستان را در رده بهترین رمان دریافت کرد که موضوع اصلی آن سقوط داکا و اوضاع کراچی بود. "جنگ قلعه" درباره حمله آمریکا به افغانستان پس از 11 سپتامبر نوشته شد. تارر علاوه بر زبان اردو به زبان پنجابی نیز صاحب اثر های بیشمار ادبی است.

روایت داستان تمثیلی و منطق الطیر عطار و منطق الطیرجدید

داستان تمثیلی ، تمثیل در معنای داستان تمثیلی ، معادل اِلگوری است و مراد از آن ، بیان داستانی است از زبان انسان یا حیوانات ، که گذشته از معنای ظاهری ، دارای معنایی باطنی و کلی نیز هست : معنایی که آن سوی واژه های نمادین و رمزآمیز (= سمبلیک) نهان است . داستانهای تمثیلی را بر اساس شخصیت های داستان به دو قسم تقسیم کرده اند:

الف) داستانهایی که قهرمانان آنها شخصیتهای انسانی هستند. این داستانها، هدفی اخلاقی و دینی دارند و می کوشند تا خواننده و شنونده را متنبه سازند و از خواب غفلت بیدار کنند و بدینسان به اصلاح بپردازند. فرنگیان از اینگونه داستانها به پارابل تعبیر کرده اند و اندرزهایی را که از حضرت عیسی علیه السلام ، در قالب داستانهایی کوتاه یا به صورت مَثَلها، در انجیل های چهارگانه نقل شده است ، نمونه های برجستة

پارابل به شمار آورده اند (محمد تقوی 1396: 94ـ 95) مانند داستان گوسفند گم شده که نماد گمراهان است و تلاش برای یافتن آن ، که بیانی است از کوشش در جهت ارشاد گمراهان (انجیل لوقا، باب 15) داستانهای مذهبی که با هدف تنبیه غافلان نوشته شده اند در شمار پارابلها یا گونه ای از پارابلها هستند. (محمد تقوی 1396: 94- 95)

ب) داستانهایی که غالب شخصیتهای آنها حیوانات اند. از این داستانها به فابل تعبیر می شود و در آنها دو هدف موردنظر است : یکی ، تعلیم اصلی اخلاقی و اگر داستان عرفانی باشد تعلیم اصلی عرفانی ـ اخلاقی ؛ دوم ، نقد سیاسی و اجتماعی (همان ، ص 92-93) مثل داستانهای کلیله ودمنه و مرزبان نامه ، در این داستانها، گاه گوینده ، خود رمزها را کشف می کند و معنای باطنی را آشکار می سازد، چنانکه در برخی از داستانهای کلیله ودمنه این رمزگشایی به دنبال ذکر تعبیر «این مَثَل بدان آوردم » صورت می گیرد. چنین است آنجا که مولوی در پی ذکر سخن پیامبر صلی اللّه علیه وآله وسلم مبنی بر اینکه «نباید از سرمای بهار تن بپوشید، اما از سردی خزان بباید گریخت » (رجوع کنید به ج 1، دفتر اول ، ابیات 2046- 2048) به تأویل «خزان » و «بهار» می پردازد و می گوید: «آن خزان نزد خدا نَفْس و هواست » (ج 1، دفتر اول ، بیت 2051) و می افزاید: «پس به تأویل این بُوَد کانفاس پاک / چون بهارست و حیات برگ و تاک » (ج 1، دفتر اول ، بیت 2054). در برابر این رمزگشایی و این تأویل از سوی گوینده ، گاه شنونده باید خود به کشف رمزها بپردازد و معانی باطنی را دریابد. چنانکه ــ فی المثل ــ عطار، در منطق الطیر رمزهای داستان تمثیلی «بوتیمار» را نمی گشاید و خواننده ، خود بر اساس قرینه های معنوی درمی یابد که بوتیمار، نماد و رمز «مردم دون همتّی » است که به اندک خرسندند، چنانکه بوتیمار به اندکی چون «لب دریا» دلخوش و خرسند بود و لاجرم راهی به دریای حقیقت نداشت ؛ چه «آنک او را قطره ای آب است اصل / کی تواند یافت از سیمرغ وصل » (عطار،1348: 62). یا مانند داستان روباهی که طبلی می بیند که به هنگام وزش باد، آوازی سهمناک از آن به گوش می رسد و می پندارد که گوشتی پرچرب است و تلاش می کند که آن را بدرد ولی پوستی بیش نمی یابد. در این داستان ، روباه نماد کسانی است که فریب ظاهر را می خورند، طبل نماد چیزی یا کسی است که ظاهری فریبنده دارد و تلاش روباه در دریدن طبل ، تعبیری کنایی از تلاشی بیهوده است و نتیجهٔ داستان ، که در ضرب المثل «فلان ، طبل میان تهی است » خلاصه شده ، توصیه به این امر است که بر بنیاد ظاهر حکم نباید کرد.

2) از دیدگاه تاریخی، سیر تاریخی تمثیل و تحول آن ، از یک سو از سیر تاریخی دانش بیان و از سوی دیگر از سیر تاریخی تشبیه جدا نیست . می توان بررسی تاریخی تمثیل را بر اساس کتب عربی و فارسی ، که در فن بیان نوشته شده ، دنبال کرد و نخست بدین موضوع بسیار مهم توجه کرد که در این آثار از

داستان تمثیلی نشانی نیست ، در حالی که آثار ادبی و عرفانی آکنده از داستانهای تمثیلی است . به راستی جای شگفتی و پرسش است که چرا هیچ یک از علمای بلاغت ، چه در زبان فارسی و چه در زبان عربی ، هیچ اشاره ای به اینگونه تمثیل که در عمل آن همه مورد توجه بوده است ، نکرده اند و سخنی در باب آن نگفته اند و در آثار خود فصلی و بابی بدان اختصاص نداده اند. البته این بی توجهی در مورد برخی دیگر از صنایع ، مثل صنعت نماد و رمز، نیز در خور تأمل است . از آنجا که تمثیل و داستان تمثیلی و زبان تمثیل امری است که بیشتر در جریان ارتباط با عامة مردم کار برد داشته و مورد استفاده بوده است ، شاید علما آن را مسئله ای علمایی نمی دیده اند و به همین سبب هم بدان نپرداخته اند. تمثیل در آثار هر چند این همه در ظاهر آثار عطار که تصویری از کشمکش های درون و مشکلات روحی اوست،نمودی کم رنگ دارد، اما حضور نا آگاه آنها در مطاوی آثار وی و ضمن حکایت ها و تمثیل ها ،حاکی از تاثیر آنان در جان عطار است و نیز انگیزه های اصلی شک و مسائل لا ینحل شبهه بر انگیز ایمان ستیزی که خاطر انسان حساسی چون او را پریشان و مضطراب روحی ناشی از عدم امکان طرح آشکار آنها در بافت فرهنگی جامعه ، جدال ذهنی آرامش سوزی را در وجود عطار بر پا می کرده است که می بایست راهی برای طرح و ظهور پیدا کند، تا جان او بتواند آسیب و گزند روانی آن را تحمل نماید .(پور نامداریان: 1386، 5) آنجا که مصلحت بینی های عقل جرات عاقلان را به بند می کشد ،دیوانگان هستندکه بی هراس سخن آغاز می کنند . در هیچ یک از آثار فارسی و عربی به اندازه ای آثار عطار این همه حکایت و تمثیل که شخصیت های آن از دیوانگان باشند ؛وجود ندارد . دیوانگان با نام هایی چون مجنون ،بهلول،دیوانه،بیدل،شوریده، شوریده ایام و شوریده حال شخصیت اصلی بیش از 120 حکایت و تمثیل های عطار هستند . آنان در پناه سپر دیوانگی و بی عقلی نه تنها دردها و گرفتاری های مردم- که عطار به سبب شغل طبابت از نزدیک به انها آشکار بود – و ظلم شاهان و ستم ها و بی عدالتی های اجتماعی و تعصبات کور فرقه ای و عقدتی را طرح و نقد و مسخره می کنند، عطار درمثنوی های خود از زبان دیوانگان هفت وادی عشق را به تمثیل می کشاند. از آنجاییکه رساله الطیر ها در واقع از نظر موضوع مرحله بعد از آگاهی روح را نشان می دهند مرحله ای که روح شرایط و وضع خویش را در اسارت و غربت دریافته است و به موانع بازگشت به وطن اصلی خود مشیونگ ، در مقاله ای پرنده را یکی از" سمبل های تعالی " شمرده است . و پرواز این سمبل تعالی در منطق الطیر عطار و منطق الطیر جدید در آسمان حقیقت به خوبی مشهود است.

بررسی مفهومی و ساختاری منطق الطیر عطار و منطق الطیر جدید

همانگونه که عطار هفت وادی عشق را در مثنوی های معروف خود با پرندگان به زبان حال یا همان رمز و اشاره و تاویلات برای رسیدن به معرفت به کار برده است .منطق الطیر جدید مستنصر حسین تارر نیز روایت پرندگانی در وادی حیرت و طلب در جستجوی سیمرغ بی نشان، همان نماد اشراق و عرفان و مرغ سدره نشین و حکیم آگاه. اما نه در زبان هیئت مثنوی بلکه در قالب نثر و داستانی عبرت آموز به رنگ و بوی عرفان در فرهنگ شبه قاره . کوه قاف عطار و کوه قاف حسین تارر "تله جوگیان" محل تلاقی کمال و آگاهی است / همان حکایت : در کوی قلندری چو سیمرغ می باش بیا و بی نشان باش، است .

منطق الطیر جدید با گذر از وادی حیرت و طلب با تاسی از عطار به اختلاف روش ها و گوناگونی استعدادها با تکیه بر ظرفیت درونی و تزکیه نفس در قالب رمانی با پیچیدگی های خاص درفرهنگ و تمدن گذشته شبه قاره آغاز می شود و سرانجام سیمرغی از احترام به مذاهب را بر بلندای کوه قاف یا همان تله جوگیان است می نشاند . " مستنصر حسین تارر در سال 1971 میلادی منطق الطیر عطار را مطالعه می کند(تارر،مصاحبه،2021) و از آن پس به طرز شگفتی مسحور این اثر عرفانی می شود و به قول خود با خلاقیت و نه فلسفه به خلق اثر منطق الطیر جدید می پردازد .او بر این باور است که: اگر کسی بخواهد منطق الطیر را بخواند و بفهمد می بایست از اساطیر، تاریخ، جغرافیا، تاریخ ادیان الهامی و غیر الهامی، شاعران کلاسیک متاخر زبان و ادب فارسی همچون سنایی و سعدی ، مولانا، حافظ و دیگر شاعران متصوفه فارسی ایران و پاکستان آشنایی کامل داشته باشد وگرنه همچون من در اولین وادی منطق الطیرجدید از پا در می آید. و یارای سپری کردن وادیهای آن نخواهد شد .

در آغاز رمان نویسنده دروصف عطار اینچنین می نویسد:

"پرندوں کی بولیاں میرے کانوں میں پھونکنے والے مرشد عطار کے نام"-(تارر،2020)

به نام حکیم عطار که صدای زبان پرندگان را در گوشهایم نجوا کرد .

و ی در همان ابتدای رمان منطق الطیر، جدید شعر مولانا را می نویسد :

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

هفت وادی عطار : طلب ، عشق ، معرفت، توحید، حیرت ، فقرو فنا

هفت وادی منطق الطیر، جدید حسین تارر : هفت مذهب : هندوئیزم، بودیسم، زرتشت یهودیت، مسیحیت، سیکهیزم و اسلام.

کوه قاف :عطار کوه قاف مستنصر حسین : تله جوگیان با قدمت دوهزار ساله که تاکنون بخشی از معماری آن در نزدیکی شهر جهلم پاکستان محفوظ مانده است.

تله جوگیان محل تلاقی و ملاقات حکمای هفت مذاهب است که در نقش پرندگان در آسمان احترام به مذاهب برای یافتن سیمرغ حقیقت پرواز می کنند .

هفت پرنده در رمان منطق الطیر جدید هر کدام در آسمانی مجزا پرواز می کردند اما به قول حسین تارر در این رمان هد هد و فاخته و مرغابی و عقاب و طوطی و بلبل هر دم از یکدیگر می پرسیدند نیشابور کجاست ؟ کوه قاف کجاست ؟ و سیمرغ کیست؟

حسین تارر نویسنده خلاق. پرنده های خود ر از پرنده های منطق الطیر عطار اقتباس می کند با این تفاوت که ، این پرنده ها نماینده های ادیان مختلفی هستند همچون :پرنده کوه طور، پرنده غار حرا، پرنده عیسی، پرنده زرتشت، پرنده بودا پرنده قره العین، پرنده حلاج، پرنده بهرتری رام هندوئیزم وغیره.

" این هفت پرنده از قید زمان خود خارج شدند، از زمان خود دور ، هر پرنده آسمان جدیدی را درپیش داشت و هیچ پرنده به پرنده دیگری اجازه نمی داد که در آسمان وی پرواز کند و هر پرنده وارث آسمان خویش بود"(تارر،2020:29)

سیمرغ تارر هم از سیمرغ عطار متفاوت است. سیمرغش آغاز زندگی است که شاهد دیدار زمان های شکل گیری مذاهب است:

پرندگان تارر که به زمان های مختلف و از ادیان مختلف تعلق دارند به طرف تله جوگیان که قدیم ترین مرکز جوگیان بوده است پرواز می کنند(تله جوگیان در تاریخ کهن و باستانی پاکستان از اهمیت زیادی برخوردار است. در واقع مرکز عرفان بوده است ، معبد تیلا جوگیان در ارتفاع 975 متری (3200 فوت) در سلسله کوهستان نمک پاکستان و در بلندای کوهی به همین نام واقع شده است.

تیلا جوگیان یا همان کوه قاف منطق الطیر، جدید 2000 سال پیش یکی از مراکز زیارتی هندو ان بوده است. گفته می شود نالناتھ مرید گورکھ ناتھ بنیانگذار این معبد تاریخی است.اهمیت تیلا جوگیان به عنوان یک مرکز زیارتی هندو ، بنیانگذار آیین سیک ، گورو نانک را به خود جلب کرد به طوری که در اوایل سال 1500 به مدت 40 روز در معبد به مراقبه پرداخت ، و با بسیاری از جوگیان و زاهدان هنود به منظره نشست .. بهرتری هری شاهزاده، فیلسوف ، شاعر و و منجم هنود نیز پس از واگذاری تخت و

تاج سلطنت به برادر خویش در کوه قاف منطق الطیر جدید یا همان تله جوگیان به مراقبه و مکاشفه می پردازد.

اکبر شاه و جهانگیر شاه امپراطوران مغول هندوستان "زیارتگاه بهوله ناتهـ ، جوگی را با احترام فراوان بازدید کردند. تله جوگیان جای و مامن اقامتگاه صوفیان ان زمان بوده به همین خاطر پرندگان متصوفه تارر نیز به طرف تله جوگیان پرواز کردند و وادی های مختلف عشق را از جمله: وادی کوه طور، وادی پروشلم، وادی طائف، وادی معراج، وغیره را عبور می کنند و در راه با مشکلات زیادی رو به رو می شوند و حتی از سختی های این سفر مجروح می شوند و بدن هایشان خون آلود می گردد و در آخر رومان وقتی پرندگان تارر در جستجوی حقیقت و حق به طرف عطار پرواز می کنند آتش عشق آنها را استحاله و دگرگون می سازد .

خلاقیت حسین تارر درباره عشق و ادیان را با دو پرندگان مختلف توصیف تمثیلی در روایت داستان به تصویر می کشد تا جاییکه بسیاری از هعصرانش ایشان تا کنون نتوانسته اند اینگونه تمثیلی با موضوعی عارفانه خامه فرسایی کنند.

عطار راه یافته روشن بین و باز یافتـه بارگـاه حق و ابدیت اطوار هفتگانـه سلوک سالکان راستین و صدیق را از وادی طلب و حیرت با پر و بال عشق و تیز پرواز پرندگان سمبولیک با تکیـه بر سیر در مقامات و احوال سالک متقی را به تصویر می کشد و مراتب عرفانی و آگاهانه سلوک سالک فرزانـه در رمز و راز جستجوی مرغان بیان می دارد . مرغان منطق الطیر عطار در شـهر خود بـه دنبال پیرو و پیشوایی دانا بودند وهدهد که از گذشته های دور در ادبیات راه را از چاه نشان می داده است و نماد آزادی بوده است را بر می گزینند و هوای پرواز برای جستجو حقیقت ناب را در سر پرندگان مـی پرورانـد بـه قول مولانا :

از سلیمان نامه ها آورده اند این هدهدان کو زبان مرغ دانی شود او ترجمان
(مولوی،730:1385)

اینکه مرغان درین جستجو هدهد را رهبر خویش می سازند حاکی از آنست که سیر آنها سیر از خلق به حق یک سیر صوفیانه است که بدون ارشاد شیخ نمی توان بدان رسید . انگیزه آن هم چیزی جز جاذبـه عشق که همه ذرات عالم را طالب نیل به کمال می سازد نیست.
(زرین کوب ،89،1386)

مستنصر حسین تارر هفت وادی عشق عطار را به صورت نمادین با هفت مذهب در ناول منطق الطیر جدید خود ترکیب می کند. هدهد و حکیم و پیر آگاه او که در کردار مرکزی داستان او موسی حسین نام دارد . موسی حسین با رهبران بنام مذاهب دیدار می کند . پرندگان منطق الطیر، جدید در وادی حیرت به قول امیر خسرو دهلوی من تو شدم تو من شدی تا کس نگوید بعد از این من دیگرم تو دیگری است . عطار در وادی حیرت برآن است که در این وادی عقل به حیرت می افتد با خود می گوید:" اصلا می ندانم چیز من " و سالک علی رغم اقرار به محبت و دل سپردن در وادی عشق و خال بودن از غیر نمی داند چگونه گرفتار عشق شده است . حیرت در اصل بدیهه ای است که به دل عارف در آید از راه تفکر آنگاه او را متحیر گرداند و در طوفان فکرت و معرفت سرگردان و غرق میشود

(بقلی شیرازی،555:1374)

عطار اهل تفکر ممدوح است همان تفکری که ناشی از فرط تفکر و معرفت است و لازمه آن تحیر است . به قول شبستری:

چو انجام تفکر شد تحیر در اینجا ختم شد بحث تفکر
(شبستری: 60،1382)

وادی معرفت نتیجه وادی عشق است و از آنجایی که صفات خدای بی نهایت و در راه شناخت وی به عدد انفس است لذا در این وادی سیر هر کس به اندازه کمال وی و قرب هر کس به مقدار حسب اوست این وادی در منطق الطیر همان است که گوئی مرغان خود می روند تا سرانجام با خویش دیدار کنند . اما در مصیبت نامه سالک فکرت را می برند تا با او دیدار کنند. در آنجا مرغان طالبند و سیمرغ مطلوب آنچه در پایان مرغان درمی یابند این است که مطلوب هم خود آنان اند . اما در مصیبت نامه سالک فکرت یکی از مرغان است که تجربه دیدار با خویش را دریافته است ، و این البته نیل به همان مرتبه خود را ندیدن است . و این به این معنی است که طالب از مرتبه عاشقی پس از رسیدن به سیمرغ به مرتبه معشوقی و مظلوبی رسیده است . در مصیبت نامه به ظاهر سالک فکرت است که در طلب جان از مراتب آفاق و انفس سیر می کند اما در پایان می فهمد که او هیچ هیچ بوده است کسی که در واقع طالب حقیقی بوده است،همان مطلوبی بوده که سالک در جستجوی وی بوده است . اگر در منطق الطیر سیمرغ آینه ای است که مرغان خویش را در آن می بیند ،با کمال یافتن مرغان از طریق آن تجربه ، حالا آنان پس از تهذیب کامل و فنای خویش که در سالک فکرت قهرمان مصیبت نامه تحقق می یابد ،آینه ای می شوند تا سیمرغ خود را در آنها بنگرد ،چون در اینجا فاعل حقیقی طلب جان یا جانان است . در اینجا نیز دیدار با خویش

تحقق می یابد اما جای بیننده و دیده عوض می شود .آنکه در حقیقت در منطق الطیر "دیده"بود در مصیبت نامه "بیننده"می شود و آنکه در آنجا "بیننده "بود و در مصیبت نامه "دیده" می شود این به معنی تحقق " انا الحق "حلاج است و معنی سخن با یزید بسطامی که هم سخنی مثل حلاج گفته بود و نیز گفته بود :"از با یزیدی بیرون آمدم چون مار از پوست پس نگه کردم عاشق و معشوق و عشق یکی دیدم که در عالم توحید همه یکی توان بود و گفت از خدای به خدای رفتم تا ندا کردند از من در من که ای تو من ؟ یعنی به مقام الفناء فی الله رسیدم .... و گفت حق تعالی سی سال آینه من بود اکنون من در آینه خودم .یعنی آنچه من بودم نماندم که من و حق شرک بود . چون من نماندم حق تعالی آینه خویش است . اینک بگویم که آینه خویشم . حق است که به زبان من سخن می گوید و من در میان ناپدید . (نیکلسون :303،1385)

حیرت: نتیجه توحید حیرت است و چون سالک در وادی توحید جز او را ندیده است و در این وادی خویشتن را از او تشخیص نمی دهد به حیذت می افتد . حیرت دروازه وصال است اگر از سالک به وادی حیرت رسیده بپرسند فانی هستی یا باقی یا بپرسند که نهان هستی یا عیان در پاسخ سخنی ندارد و چیزی نمی داند که بگوید دل سالک در این وادی در حالی که از عشق پر است و در حالی که دم از نیستی می زند مشحون از هستی در اوست و در عین از همه چیز نا آگاه است (حائری،63:1386)

عطار بر این باور است که اورا به او باید شناخت و این بیان کننده این حقیقت است که او را هم به او باید شناخت آن گونه که خورشید را با نور خورشید توان دید و نه نور چراغی کمسو :ابلهی با شمعی به دستاز خانه به در آمد وچنان می پنداشت که خورشید را نور آن شمعی باید دید . همان که در بیان حضرت مولانا به گونه ضر بالمثل در آمده است که "آفتاب آمد دلیل آفتاب "عطار می گوید اگر او را شناختی و فنا شدی همین فنای تو عین بقای توست. در این مقام حیرت عطار خطاب دیگری به انسان دارد که ناظر است به جایگاه والا و متعالی انسان در نظام خلقت و به انسان می گوید "اگر فرشتگان بار دیگر ؟آن جوهر الاهی وجود را ببینند از نو تو را سجده خواهند کرد . آیا نه چنان است که جوهر تو پیش از ین مسجود فرشتگان بود و تاجی از خلافت الاهی بر سر تو ؟تو خلیفه زاده ای در این گلخن چه مانده ای؟ رها کن این گلخن ر و پاس خویش می دار که همچون یوسف ،در مصر ،پادشاهی در انتظارتوست . چرا در قعر چاه طبیعت مانده ای ؟از آن روی به پادشاهی خویش دسترسی نداری که دیوی بر جای سلیمان جوهر وجودی تو نشسته است .اگر بار دیگر آن انگشتری را بازیابی دیو و پری به فرمان تو خواهد آمد . پرده پندار تو را احول و دوبین کرده است. تمثیلی در این جا می آورد که استادی شاگرد احولی داشت . روزی او را فرستاد تا قرابه روغنی را نزد او آورد . شاگرد ،که احول بود یک قرابه را دو قرابه دید .از استاد پرسید کدام یک را بیاورم ،و استاد به او گفت: یکی را بشکن و آن دیگری را بیاور .شاگرد وقتی

یکی را شکست دیگری را نیافت. این تمثیل ،عطار را یاری می دهد که به انسان بیاموزد که هر چه هست آن جوهر وجودی توست و جز تو چیز دیگری نیست.

آنی اگر چیزی همی بینی تو جز خویش — تو هم آن احول خویشی بیندیش
تو هر چیزی که می بینی ،تو آنی — ولی چون در غلط ماندی چه دانی
(عطار:1338،100)

نتیجه گیری :

مستنصر حسین تارر وادی حیرت را با تجربه تحیر پیشوایان و پیامبران دینی از قبل از اسلام تا صدر اسلام با تمثیل و نماد پرندگان روایت می کند . هر پرنده در منطق الطیر، جدید مسافر یک مسیر است، تحمل صبر و رنج در این مسیر کار هر کس نیست . برخی در نیمه راه از مسیر منحرف می شدند و برخی تحمل شدائد راه را نداشتند . همانگون عطار بر این باور است که هر کس را یارای سپری کردن این وادی نیست. در تله جوگیان و یا همان کوه قاف منطق الطیر، جدید پرنده " نماد عشق "کرشن " با عارفانی چون " سچل سرمست "شاه حسین " میان محمد " بابا فرید "ملاقات می کند در این دیدار در می یابد پرنده هرکس در درون خود ابتدا پرواز می کند .یعنی ابتدا با شناختن و طیران در خود می توان به قاف حقیقت رسید .

چون فرود ایی به وادی طلب — پیشت آید هر زمانی صد تعب
چون نماند هیچ معلومت به دست — دل بباید پاک کرد از هر چه هست
چون شود آن نور بر دل آشکار — در دل تو یک طلب گردد هزار

(عطار: 1389،243)

عطاروادی طلب را از زبان هدهد برای سایر پرندگان بیان می کند و حسین تارر اززبان شخصیتی به نام موسی حسین. همانگونه که عطار علاوه بر تمثیل پردازی با نگاه عمیق تر از موتیف یا همان عنصر تصویری تکرار شونده در منطق الطیر به دنبال نشان دادن تصویری وحدت و نجات و کمال مطلق و رهایی است. در منطق الطیر جدید تمثیل با فرهنگ شبه قاره در بستر تاریخ کهن و تنوع

مذاهب و دیدگاههای گوناگون موتیف های تعلیمی و عرفانی را با روایت داستان پردازی و پیکر گردانی و تمثیل پرندگان برای نمونه های انسانی به کار می برد گویا همچون عطار او از مسافر به جای سی مرغ . از مرد کامل و عارف بالله به عنوان سیمرغ یاد می کند.

منابع:

##-انجیل لوقا (۱۳۶۳) انتشارات انجمن کتاب مقدس، تهران.

##-بقلی شیرازی ، روزبهان (1374) شرح شطحیات تصحیح و مقدمه هانری کربن ج 3 ، طهوری، تهران.

##-پور نامداریان ،علی (1386)رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی تحلیلی ازداستانهای عرفانی- فلسفی ابن سینا و سهروردی، شرکت انتشارات علمی فرهنگی ،تهران.

##-تارر، مستنصر حسین، (2021) مصاحبه تلفنی، محمد سفیر.

##- (2020) منطق الطیر جدید، سنگ میل پبلی کیشنز، لاهور.

##-حائری، محمد حسن(۱۳۸۶)مبانی عرفان و تصوف و ادب پارسی، نشر علم، تهران.

##-دزفولیان ،کاظم (1382)، گلشن راز شبستری ، انتشارات طلایه، تهران.

##-عطار، شیخ فرید الدین (1356) منطق الطیر، مصحح، حمید حمید، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.

##- (1385)تذکره الاولیا، تصحیح نیکلسون ، ج1 ، ناشر طلایه، تهران.

- غفور شاه قاسم (2018)مستنصر حسین تارر: شخصیت اور فن، اکادمی ادبیات پاکستان، اسلام آباد.

##- مولوی، جلال الدین محمد (1385) کلیات شمس تبریزی،بقلم، بدیع الزمان فروزانفر، انتشار امیر کبیر، تهران.

##- (۱۳۹۰)،مثنوی معنوی، مصصح، رینولد نیکلسون، انتشارات ققنوس، تهران.

Websites:

https://www.youtube.com/watch?v=3TrA5_GKpTQ#-#

##- https://ur.wikipedia.org/wiki

Anahita
A Research Journal of Persian
Language, Literature Art & Culture
No. 08, Annual 2021, pp 227-239

20.1001.1.25197126.2021.8.12.12.7

آناهیتا
مجلہ علمی۔ پژوهشی زبان، ادبیات، فرهنگ و تمدن فارسی
شماره ۸، سالنامہ ۲۰۲۱ ، میلادی، صص ۲۳۹-۲۲۷

Critical Analysis of Manqabat Sarai in the Poetry of Khawaja Shah Niaz Ahmad Barailvi (R.A)

*** Mazhar Abbas, Syed**

**** Babar Naseem Assi**

Abstract:

Khawaja Shah Niaz Ahmad Brailvi was one of the famous Sufi saints of Chishti Order who played an important role in the revival and popularity of Nizamiyya branch in India in thirteen Century A.D. Chishti order is one of the biggest and popular orders of Sufism in the Sub-Continent. The founder and promoter of Chishti Order, Khawaja Moen-ud-Din Chishti Ajmeri (R.A), is considered a prominent poet of Persian Languge and pioneer of Manqabat Sarai among the saints of Chishti order. Khawaja Shah Niaz (R.A) was a prominent poet of Persian Language and held an important place among Chishti Poets. His collection of poetry holds Manaqib of Holy Prophet (P.B.U.H), His Holy Family (A.S), Khulfa-e-Rashdeen (R.A), Sufi Saints and Mashaekh-e-Chisht.

Key Words: Shah Niaz Ahmad Barailvi (R.A), Khawaja Moen-ud-Din Chishti Ajmeeri (R.A), Chishti order, Nizamiyya branch, Manqabat Sarai

بررسی منقبت سرایی شعرِ خواجہ شاہ نیاز احمد بریلوی

*** مظهر عباس، سید**
**** بابر نسیم آسی**

چکیده:

خواجہ شاہ نیاز احمد بریلوی یکی از صوفیانِ نامدار سلسلۂ چشتیہ نظامیہ بود کہ در سدۂ سیزدهم هجری در هند شاخۂ نظامیہ را موردِ تجدید و پیشرفت قرار داد. سلسلۂ چشتیہ یکی از بزرگترین و معروفترین سلاسلِ تصوف در شبہ قارۂ پاکستان و هند است و مؤسس و گسترش دهندۂ آن خواجہ معین الدین چشتی اجمیری بود کہ شاعرِ چیره دست زبان فارسی و پیشگامِ منقبت سرایی در عرفای چشتیہ بود. خواجہ شاہ نیاز احمد شاعرِ پُرتوان زبانِ فارسی بود و وی در ردیفِ منقبت سرایان طریقۂ چشتیہ مقامِ ارجمندی داشت. دیوانِ شعرش دارای مناقبِ نغز و بدیع در مدح و ستایش حضرت پیامبر اکرمؐ، اهل بیت اطهارؑ، خلفای راشدینؓ، بزرگانِ دینؒ و خواجگان طریقۂ چشتیہ است.

واژه های کلیدی: شاہ نیاز احمد بریلویؒ، خواجہ معین الدین چشتی اجمیریؒ، سلسلہ چشتیہ، شاخۂ نظامیہ، منقبت سرایی.

---

*استاد یار، دانشکده دولتی، شیخوپورہprof.mazharabbas@gmail.com
**دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه جی سی لاهورdr.babarnaseem@gcu.edu.pk

مقدمہ:

زبان فارسی کہ از خانوادۂ زبان های هند و ایرانی است، با زبان های شبہ قارۂ هند و پاکستان پیوندِ قدیمی دارد. روابطِ باستانی فرهنگی میان ایرانیان و ساکنانِ شبہ قاره نزدیک بہ نُو قرن یعنی از قرن پنجم هجری تا قرن سیزدهم هجری می رسند. زبانِ فارسی در این دوران زبانِ ادبی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، دیوانی و رسمی شبہ قاره بوده است. (سلیم مظهر: ۱۳۷۷: ٤)

ورود و انتشارِ اسلام در شبہ قارۂ هند و پاکستان مرهونِ پیروزی های نظامی، بازرگانانِ مسلمان و بزرگانِ دین است. اما عارفان و بزرگانِ دین کہ بہ حکومتِ سیاسی و دربارِ پادشاهان سر و کاری نداشتند، برای ترویج و گسترش اسلام در شبہ قاره نقشِ امتیازی ایفا کردند. این روش صلح آمیز و متقاعده کنندۂ خواجہ معین الدین چشتی اجمیریؒ بود کہ هزارانِ هزار هندو مشرف بہ دین اسلام شدند و پادشاهان)هند مثلِ سلطان شهاب الدین غوری و سلطان شمس الدین غوری از مریدانِ خواجۂ اجمیریؒ بودند. (آریا: ۱۳٦٥: ۳۹-٤۰)

خواجہ معین الدین چشتی اجمیریؒ (م ٦۳۳ھ) بنیان گذار و مؤسسِ جدّی سلسلۂ چشتیہ در هند است. وی مریدِ با صفا و با وفای خواجہ عثمان هارونیؒ بود و تا مدتِ بیست سال در سفر و حضر همراه مرشدش ماند. خواجہ عثمان هارونیؒ بہ مریدی او مباهات می کرد و او را با لقب "محبوب اللّٰہ" سرفراز کرد. سپس خواجہ معین الدینؒ بہ خلافتِ مرشد رسید و پس ازان بہ اجازۂ مرشد بہ هند مهاجرت کرد. وی در سال ٥٦۱ھ شهر اجمیر را برای مرکزِ تبلیغ خود برگزید کہ در ایالت راجستانِ هند قرار داشت.

طریقۂ چشتیہ یواش یواش رو بہ گسترش نهاد و بہ توسطِ مریدان وی مانند خواجہ حمید الدین صوفی ناگوریؒ و خواجہ قطب الدین بختیار کاکیؒ دو مراکز مهم دیگر در ناگور و دهلی بہ وجود آمد.

شیخ فرید الدین مسعود گنج شکرؒ کہ یکی از خلفای کبارِ خواجہ قطب الدین بختیار کاکیؒ بود، در اجودهن (پاک پتن فعلی پنجاب پاکستان) مرکزِ بسیار مهمِ سلسلۂ چشتیہ را تأسیس کرد. دو تن از خلفای وی خواجہ نظام الدین اولیاءؒ در دهلی و خواجہ علاء الدین علی احمد صابرؒ درکلیر خانقاه های شایانی بنا کردند و بہ توسطِ این خواجگان دو شاخہ در سلسلۂ چشتیہ بہ نام "نظامیہ" و "صابریہ" ظهور کردند کہ تا امروز در شبہ قارۂ هند و پاکستان بافعالیتِ تمام ادامہ دارند.

سلطان المشایخ خواجہ نظام الدین اولیا ؒ مؤسسِ شاخۂ نظامیہ در سلسلۂ چشتیہ بود اما شیخ شاہ کلیم اللہ شاہ جہان آبادیؒ در اواخرِ قرن دہم ہجری این شاخہ را مورد تجدید قرار داد و جان تازہ ای در آن دمید. عرفای کبارِ این شاخہ مانند شیخ نظام الدین اورنگ آبادیؒ، شیخ شاہ فخرالدین دہلویؒ، خواجہ نور محمد مہارویؒ، خواجہ شاہ نیاز احمد بریلویؒ، خواجہ شاہ محمد سلیمان تونسویؒ، خواجہ گل محمد احمد پوریؒ (نویسندۂ تکملۂ سیر الاولیا ء)، خواجہ شمس الدین سیالویؒ، خواجہ نجم الدین سلیمانیؒ (نویسندۂ مناقب المحبوبین)، پیر سید مہر علی شاہ گولرویؒ و سید غلام حیدر شاہ جلالپوریؒ وغیرہ ہزارانِ ہزار تشنگانِ راہ حقیقت را بہ سلسلۂ چشتیہ جلب کردند. صوفیای این شاخہ نہ فقط درہند بلکہ در پاکستان بہ ویژہ در شہرهای استان پنجاب مانند تونسہ، چاچران، کوت متھن، احمد پور، ملتان، سیال، گولرہ و جلال پور وغیرہ خانقاہ های شایانی بہ وجود آوردند کہ تا کنون مراکزِ فعال ترین سلسلۂ چشتیہ بہ شمار می روند. (نظامی: ۱۹٦۲: ٦٤٨۔ ٦٥٤)

عرفا و مشایخ چشتیہ بہ زبان و ادبیاتِ فارسی بہ حدِ عشق علاقہ داشتند. اغلبِ آنان شاعر و ادیب بودند و مجالسِ خود را بہ اشعارِ فارسی مزین می ساختند. خلفا و مریدان بہ سبب علاقہ مندی پیرانِ خود زبان فارسی را فراگرفتند و آنان آثار منظوم و منثورِ پُرارزش بہ جاگذاشتند کہ از لحاظ تعداد و معیار در سراسرِ ادبیاتِ فارسی شبہ قارہ جایگاہ ارجمندی دارند.

خواجہ معین الدین چشتی اجمیریؒ نہ فقط بنیانگذار حقیقی طریقہ چشتیہ درہند می باشد بلکہ مؤسس و پیشگامِ منقبت سرایی در زبان و ادبیاتِ فارسی شبہ قارۂ پاک و ہند نیز ہست. عرفای چشتیہ مانندِ شیخ جمال الدین ہانسویؒ، خواجہ مسعود بکؒ، خواجہ قطب الدین بختیار کاکیؒ، خواجہ مسعود الدین گنج شکرؒ، خواجہ نظام الدین اولیا ؒ ، خواجہ علاء الدین صابر کلیدیؒ، امیر خسرو دہلویؒ، خواجہ حسن سجزیؒ، خواجہ امیر خوردؒ، شیخ بو علی قلندرؒ، خواجہ عبداللہ خویشگیؒ، خواجہ غلام حسن شہید ملتانیؒ، عماد الملک نواب غازی الدین خان نظامؒ، شاہ نیازاحمد بریلویؒ، خواجہ غلام فرید متھن کوتیؒ و پیر مہر علی شاہ گولرویؒ وغیرہم منقبت سرایی را بہ صورتِ صنفِ جداگانہ ای در آوردند.

خواجہ شاہ نیاز احمد بریلوی چشتی نظامیؒ یکی از خلفای بزرگِ حضرت شاہ فخرالدین فخر جہان چشتی دہلویؒ (م۱۱۹۹ھ) بود. وی عالم دینی، عارفِ باصفا، ادیب کامگار و شاعر نامدارِ زمانِ خود بود. سلسلۂ چشتیہ نظامیہ در قرن سیزدہم ہجری بہ وسیلۂ خواجہ نور محمد مہارویؒ (م۱۲۰۵ھ)

در پنجابِ فعلی پاکستان و بہ وسیلۂ خواجہ شاہ نیاز احمد بریلویؒ در اتر پردیش در ہند گسترش شایانی یافت کہ ہر دو از خلفای کبارِ حضرت شاہ فخر الدین دہلویؒ بودند. (نظامی: ۱۹۸۵: ۵۶۳)

مفتی غلام سرور لاہوری در "خزینۃ الاصفیا ء " خواجہ شاہ نیاز احمد بریلوی چشتیؒ را چنین معرفی می کند:

> "از اعاظم اولیای متاخرین و کبرای خلفای راستینِ مولانا فخرالدین فخر جہان است. با ناز و نیاز ہم راز و درسوز و گداز دمساز و در عشق و محبت جانباز. در علوم ظاہر و باطن یگانہ و در صوری و معنوی یکتای زمانہ بود. طالبانِ حق را بہ حق رسانیدی، اسپ شوق در میدان عشق دوانیدی." (غلام سرور، ۱۹٦٤: ج۱: ۵۱۲)

خواجہ شاہ نیاز احمدؒ از طرف پدر علوی و از طرف مادر رضوی بود. اجدادش از شاہان بخارا بودند و جدِ بزرگوارش حضرت شاہ آیت اللّٰہ علویؒ از بخارا مہاجرت کرد و بہ ملتان آمد. پس ازان حضرت شاہ عظمت اللّٰہ علویؒ کہ نبیرۂ حضرت شاہ آیت اللّٰہ علویؒ بود، از ملتان بہ سرہند آمد و اقامتِ دایمی گزید. خواجہ شاہ نیاز احمدؒ در سال ۱۱۷۳ھ در سرہند چشم بہ جہان گشود. اسمِ پدرش شاہ رحمت اللّٰہ علویؒ بود و اسمِ مادرش بی بی لادو بود کہ دخترِ مولانا سعدالدین رضویؒ بود کہ یکی از خلفای نامدارِ شیخ کلیم اللّٰہ جہان آبادیؒ (م۱۱٤۲ھ) بود. (اختیار حسین: ۲۰۰۷:۱٤)

شاہ رحمت اللّٰہ علویؒ از سرہند بہ دہلی مہاجرت کرد و پس از مدتی در بچگی پسرش وفات یافت. مادرِ شاہ نیاز احمد پرورش و تربیتِ وی را بہ عہدہ گرفت و او در سرپرستی مادرِش تحصیلات مقدماتی را بہ نحواحسن بہ انجام رسانید. پس ازان مادرش وی را بہ خدمت حضرت شاہ فخرالدین فخرِ جہان چشتی دہلویؒ فرستاد کہ یکی از علماء و مشایخ برجستہ ترینِ آن زمان بود. شاہ نیاز احمد قریحۂ طبعی برای تحصیلِ علوم و فنون داشت لذا درسن ہفدہ سالگی علوم منقول و معقول مانند اصول و فروع، حدیث و فقہ و منطق و تفسیر را فرا گرفت. او باگذشتِ زمان بہ تصوف و عرفان نیز گرایش پیدا کرد و بنا بہ محبت و عقیدتش دستِ بیعت بہ حضرت شاہ فخرالدین فخر جہان چشتی دہلویؒ داد. او برای تکمیلِ مراحل سلوک بہ ریاضت و مجاہدہ نیز مشغول ماند و بہ زودی در نظر مرشد مقبول شد و بہ منصبِ

خلیفہ رسید. وی طبق دستورِ مرشدش بہ بریلی آمد و در آنجا کارِ رُشد و ہدایتِ سالکانِ راہ حقیقت را آغاز نمود. (انوارالحسن: ۱۳:۱۹٦۰)

خواجہ شاہ نیازؒ وقتی کہ در شاہجہان آباد در دہلی کارِ تدریس را بہ عہدہ داشت، غلام ہمدانی مصحفی، شاعر نامدار زبانِ اردو از حیث دانشجو بہ خدمت ایشان رسید و از وی بسیار استفادہ کرد. پس ازان مصحفی تذکرہ ای بہ نام "ریاض الفصحا ء " نوشت کہ در آن راجع بہ استاد خود نوشتہ است:

> "مولوی نیاز احمد، نیاز تخلص کہ بندہ در ایام طالب علمی شانِ عالم و جاہتِ ایشان را دیدہ بلک چند روز "میزان" ہم از ایشان در شاہجہان آباد خواندہ بود، زبانی صادر دارد ..... برپشتِ تختِ مشایخی در بریلی تمکن دارد و در وجد و حال نام بر آوردہ." (مُصحفی: ۱۹۸۵: ۳۵۳)

خانقاہ خواجہ شاہ نیاز احمدؒ در بریلی بہ صورت "معدن فیوض ربانی" و "مطلع انوار سبحانی" قرار گرفت و متلاشیان راہ حقیقت و سالکان جادہ طریقت از کشور ہای دور و نزدیک بہ آن مراجعت نمودند. خواجہ نیز خلفای خود را برای گسترش سلسلۂ چشتیہ بہ بلادِ دورنزدیک فرستادند. مفتی غلام سرور لاہوری این وضعیت را چنین نوشتہ است:

> "بارگاہ وی معدن فیوض ربانی و خانقاہ وی مطلع انوار سبحانی بود ..... خلق بی شمار بہ حلقۂ ارادت وی درآمد و مردمان از اقالیم دور و دراز یعنی از کابل و قندہار و شیراز و بدحشان بہ خدمت با برکت وی حاضر آمدہ مستفید و مستفیض شدند و خلفای آن جناب بہ ہر سمت بہ اقالیم بعید المسافت مامور شدند." (غلام سرور: ۱۹۹٤: ج۱۳:۱-۵۱۲)

خواجہ شاہ نیاز احمدؒ در رو ز ٦ جمادی الثانی در سال ۱٦۵۰ھ بہ سن ہفتاد و ہفت سالگی جان بہ جان آفرین سپرد و در بریلی مدفون شد. مزار پُرانوارش برای ارادت مندانِ او سرچشمۂ فیض است. (شارب: ۲۰۱٤: ۳۱۸)

آثار:

آثارِ شاه نیاز احمد بدین قرار اند:

۱۔ شمس العین شریف، ۲۔ رسالۂ راز و نیاز، ۳۔ تحفۂ نیاز بہ حضرت بی نیاز، ٤۔ رسالۂ تسمیة المراتب، ٥۔ مجموعہ قصاید عربیہ، ٦۔ شرح قصاید عربیہ، ۷۔ حاشیہ شرح چغمنی، ۸۔ دیوان اردو، ۹۔ دیوان فارسی.(انوارالحسن: ۱۹٦۰: ۱٤)

دیوان مختصر فارسی شاه نیاز مشتمل برغزلیات، مثنویات، مناجات، نعت ها، مناقب و مستزادها است. این دیوان اولین بار از مطبع منشی نول کشور در لکهنو باترتیب و تهذیب و مقدمہ از دکتر انوار الحسن در سال ۱۹٦۰م چاپ شد و پس ازان دیوانش با ترجمۂ و تشریحاتِ زبان اردو از دکتر میرزا اختیار حسین کیف نیازی از ویلکم بُک پورت در کراچی در سال ۲۰۰۷م بہ چاپ رسید.

منقبت سرایی:

خواجہ شاه نیازؒ اشعارِ زیاد نمی سرود و دیوانِ فارسی او فقط دارای نود وچهار غزل است. اما اشعارش خیلی جالب و دلنشین اند. از نظرِ سبک غزلیاتش ویژگی های سبک عراقی و سبک هندی دارد و اغلبِ غزلیاتش دارای مطالب وحدتِ وجود است. بعضی از غزلیاتش در تتبعِ شاعران بزرگِ ادبیاتِ فارسی مثل حافظ ومولانا است. از لحاظ منقبت سرایی، مناقب او نشان دهندۂ عشق و محبتِ وافر بہ رسالت مآبؐ، خانوادۂ آن حضرتؐ، اصحاب آن حضرتؐ و پیران سلاسل تصوف بہ ویژه خواجگان چشت است.

خواجہ شاه نیاز نعت های زیبا و دلپزیر بہ قالب غزل در توصیف و ستایشِ حضرت پیامبر اکرمؐ سروده است و در آنها برای آن حضرتؐ القابات نادر و نوین آورده است. وی در غزلِ زیر آن حضرتؐ را منتهای اوج انسانی، مهبط تنزیل فرقانی، امیر عالم امری، شہ معمورۂ خلقی، ادیب علوی و سفلی، ظهور کاملِ ذات و صفات حضرت یزدان وغیره قرار داده است:

زِهی عزّو عُلایی منتهایی اَوج انسانی نبیؐ یثربی، ومهبِط تنزیلِ فرقانی

امیرِ عالمِ امری، شبہ معمورۂ خلقی ادیبِ عُلوی و سفلی، رسولِ انسی و جانی
ظہورِ کامل ذات و صفاتِ حضرتِ یزداں حبیبی، سیّدی، محبوبِ خاص الخاصِ ربّانی
شبستانِ جہان روشن زِ نورِ ماہِ رُوی تو زِتابِ شعلۂ حسنش کند خورشید رخشانی
نیاز اندر دلت گر پرتو رخ ہاش جا گیرد نہ بینی تا ابد رُوی پریشانی و حیرانی

(شاہ نیاز:۸۳)

شجرۂ طریقتِ سلسلۂ چشتیہ بہ امیر المومنین و امام المتقین حضرتِ امام علیؑ ابن ابی طالبؑ می رسد. بزرگانِ این سلسلہ معتقد اندکہ حضرت محمد مصطفٰیؐ خرقہ ای کہ در شب معراج بہ عنوانِ خلعت دریافت داشتہ بود، بہ حضرت امام علیؑ سپرد و این خرقۂ فقر و ولایت بہ توسطِ خواجہ حسن بصریؒ بہ مشایخ چست رسید. (آریا: ۷۳:۱۳٦۵-۷٤)

مشایخ چشتیہ بہ مقتدای اصفیا و پیشوای اولیا حضرت علی ابن ابی طالبؑ عشق و عقیدتِ ویژہ ای داشتند و شعرای چشتیہ در مدح و ستایش امام علیؑ منظومہ های نغز و بدیع سرودند. غزل های متعدد در دیوانِ خواجہ شاہ نیاز وجود دارند اما غزلِ زیر بسیار سادہ و روان است و رنگ و آہنگ شیرین دارد. خواجہ در آن غزل حضرتِ امام علیؑ را فخر انسانی، شیر یزدانی، قبلۂ دینی و ایمانی، امیر کشورِ فقری و شاہ اقلیم عرفانی، گفتہ است:

زہی عزوجلال بو ترابی فخرِ انسانی علیِ مرتضٰی مشکل کشای شیرِ یزدانی
ولِی حق، وصی مصطفٰیؐ دریای فیضانی امامِ دو جہانی، قبلۂ دینی و ایمانی
امیرِ کشورِ فقری، شہِ اقلیمِ عرفانی خدا گویی، خدا بینی، خدا دانی، خدا شانی
پیمبرؐ برسرِ منبر نشست و خواند مولایش کہ تا مولایش را باشد اندر خلق بُرہانی
عجب نبود بہارِ بی خزاں باغ محبّاں را کہ می بارد بر اُو، ہر لحظہ ابرِ فیض و احسانی
نیاز اندر قیامت بی سروسامان نخواہد شد کہ از حُبّ تولاَّی علی داری تو سامانی

(شاه نیاز: ۸٤)

عرفای چشتیہ اگرچہ حنفی مذهب بودند اما بہ آئمۂ دوازدۂ مذهب شیعہ عقیدت و ارادتِ تمام داشتند. آنان منظومہ های زیادی در مدح و ستایشِ امامین و معصومین سرودند. خواجہ شاه نیاز در یکی از منا جاتش ابراز آن عشق و عقیدت می نماید و امام علیؑ را وصی نبیؐ و ولی خدا، حضرت زهراؑ، را آبروی نسای جهان، امام حسنؑ را جگر گوشۂ مشکل کشا، امام حسینؑ را امامِ شهدا ء ، امام زین العابدینؑ را امام شہ دین قرار می دهد. او صدق و صفای امام جعفر صادقؑ را مورد ستایش قرار می دهد و امام موسیٰ کاظمؑ را نظم دهندۂ شرع و دین گفتہ است. وی امام علی رضاؑ را با القابِ ضامن و ثامن مخاطب ساختہ است و امام محمد تقیؑ را باعثِ دردرخشندگی)اسلام و امام علی نقیؑ را شفیع خلایق قرار داده است. او امام حسن عسکریؑ رهبر حقیقی می گوید و خود را یکی از منتظرینِ امام مهدیؑ قرار می دهد:

الٰهی بہ حقِ نبیؐ امام علیہ الصلٰوة و علیہ السّلام
بہ حقِ امامِ علی مرتضٰیؑ وصیِ نبیؐ و ولیِ خدا
بہ حقِ بتولی کہ زهراؑ ست او نسای جهان را وی است آبرو
بہ حقِ امامِ حسن مجتبٰیؑ جگر گوشۂ شاهِ مشکل کشا
بہ حقِ امامِ شهیدان حسینؑ شهادت از و یافتہ زیب و زین
بہ حقِ امامِ شہِ دین و داد کہ نامش علی هست زین العبادؑ
بہ حقِ امامی کہ باقرؑ خطاب شنیدیم او را زِ رُوی کتاب
بہ حقِ امامی کہ اُو جعفرؑ ست بہ صدق و صفا خلق را رهبرست
بہ حقِ امامی کہ موسٰیؑ ست نام ازو یافتہ شرع و دین انتظام
بہ حقِ امامِ علیِ رضاؑ لقب ضامن و ثامن آمد ورا
بہ حقِ امامِ محمد تقیؑ کہ دینِ نبیؐ شد از و منجلی
بہ حقِ امامِ نقیؑ ره نما شفیع خلایق بہ روزِ جزا
بہ حقِ امام علی عسکریؑ کہ سُوی حقیقت کند ره بری
بہ حقِ امامی کہ مهدیؑ ست آن جهان منتظر، کی شود، اوعیاں؟

(شاہ نیاز: ۹۴-۹۵)

خواجہ شاہ نیازؒ در مدح حضرت امام حسینؑ غزلی نغز سروده است و امامِ عالی مقام را بالقاب (با القاب) دلپذیر مانندِ سلطان اولیا ء ، جان اولیا ء ، صاحب مقام نبیؐ وعلیؑ، فخرِ انبیاء و شان اولیاء مخاطب کرده است. وی چهرۂ مبارک امام عالی مقام را آیینۂ جمال الٰهی و مطلع صبح سعادت قرار داده است:

ای دل بگیر دامنِ سلطان اولیاء — یعنی حسین ابن علی جانِ اولیاء
ذوقِ دگر بہ جام شهادت ازو رسید — شوق دگر بہ هستی عرفانِ اولیاء
چوں صاحب مقام نبیؐ و علی ست اُو — هم فخر انبیاء شده هم شانِ اولیاء
آئینہ جمال الٰهی ست صورتش — زان رُو شده ست قبلۂ ایمانِ اولیاء
روی نکوش مطلع صبحِ سعادت است — سیمای اوست شمعِ شبستانِ اولیاء
دارد نیاز حشرِ خود امید با حسین — با اولیاست حشر محبانِ اولیاء

(شاہ نیاز: ۳۶)

خواجہ معین الدین چشتی اجمیریؒ مؤسس و گسترش دهندۂ طریقۂ چشتیہ در شبہ قارۂ هند و پاکستان است)و عرفای چشتیہ بہ وی احتراماتِ فوق العاده را قایل هستند. خواجہ شاہ نیازؒ یک غزلِ زیبا در منقبت خواجہ خواجگان حضرت معین الدین چشتی اجمیریؒ سروده است و ارادت و عقیدتِ وافر خود با خواجۂ خواجگان ابراز نموده است او خواجہ معین الدین چشتیؒ را با القابِ فخرِ کون و مکان، آفتابِ جهان، هادی انس و جان، سرِ راه گمان وغیره خطاب کرده است و ابیاتی چند از آن غزل بدین قرار است:

خواجۂ خواجگان معین الدین — فخر کون و مکاں معین الدین
مظهر و جلوه گاه نورِ قدم — آفتابِ جهان معین الدین
مرشد و ره نمای اهلِ صفا — هادیِ انس و جاں معین الدین
عاشقان را دلیلِ راهِ یقیں — سرِّ راه گمان معین الدین

(شاه نیاز:۸۲)

سلطان المشایخ خواجہ نظام الدین اولیا ء یکی از ارکانِ اساسی سلسلۂ چشتیہ محسوب می شود و خدماتِ ایشان برای ترویج و گسترش طریقۂ چشتیہ فراموش ناکردنی است. عرفای چشتیہ بہ خواجہ نظام الدین اولیاءؒ عقیدت و ارادتِ ویژہ ای داشتند و مجالس و محافل خود را با ذکرِ سلطان المشایخ مزین می ساختند. خواجہ شاہ نیازؒ شعرِ خود را نیز با عقیدت و ارادتِ سلطان المشایخ متبرک ساختہ است و یک غزلِ قشنگ و زیبا در مدح و ستایشِ سلطان المشایخ سروده است کہ ابیاتی چند ازان در ذیل است:

دلادستِ طلب بکشا، بہ درگاہِ شہنشاهی نظام الدین و الملّت علیہِ رحمت اللّٰهی
امیرِ عَالم آرایی، ظهیرِ دین و دُنیایی شہنشاهی علی جاهی، نبیؐ شانی، حق آگاهی
محیطِ فیض و ارشادی، بہ علمِ فقر استادی سراپا حُسنِ جان بخشی، همہ جانانِ دل خواهی
دُرِ دریایی تجریدی، گلِ بستانِ تفریدی بہ شکلِ صورتِ انسان نمایان ذات اللّٰهی
چہ غم داری نیاز از رفتنِ تنها ازین عَالم کہ سلطان المشایخ یا رجان با تُست همراهی

(شاه نیاز: ۸۶-۸۵)

حضرت غوث اعظم، شیخ عبدالقادر جیلانیؒ مؤسسِ سلسلۂ قادریہ در تصوف اسلامی هستند و عرفای جهانِ تصوف احتراماتِ زیادی بہ وی قایل هستند. خواجہ شاہ نیاز غزل قشنگ و دلپذیر در مدح و ستایش شیخ عبدالقادر جیلانیؒ سرود و آن حضرت را "بہ سیرت مثلِ پیغمبرؐ و بہ صورت مرتضٰی ثانی" قرار داد. او خواجہ را با القاب دست گیر، غوث اعظم، قطب ربانی، حبیبِ سید عالمؐ، محبوب سبحانی یاد کرده است:

بده دستِ یقیں ای دل بہ دستِ شاہِ جیلانی کہ دستِ اُو بُود اندر حقیقت، دستِ یزدانی
امیری، دست گیری، غوثِ اعظم، قطبِ ربَّانی حبیبِؐ سیدِ عالم، زهی محبوب سُبحانی
نشانِ شانِ بی چُونی، بیانِ سرِّ مکنونی بہ سیرت مثلِ پیغمبرؐ، بہ صورت مرتضٰی ثانی

(شاہ نیاز: ۸۵۔۸٤)

نتیجہ گری:

خواجہ شاہ نیاز بریلوی چشتی نظامیؒ در ردیف منقبت سرایانِ طریقۂ چشتیہ مانند شیخ جمال الدین ہانسویؒ، خواجہ مسعود بکؒ، امیر خسرو دہلویؒ، خواجہ حسن سجزیؒ، شیخ بو علی قلندرؒ، خواجہ عبداللہ خویشگیؒ، خواجہ غلام حسن شہید ملتانیؒ، عماد الملک نواب غازی الدین خان نظامؒ مقام پرارزش و جایگاہ ارجمندی دارد. دیوانِ شعرش بہ تمام نمونۂ شعر عرفانی است کہ دارای مناقب نغز و بدیع در مدح حضرت رسول خداؐ، اہل بیت اطہارؑ، حضرت امام علیؑ، خلفای راشدینؓ، بزرگانِ دین و خواجگان سلسلۂ چشتیہ است. وی بدون تردید بزرگترین منقبت سرای زبان فارسی در ردیف عرفای متاخرِ سلسلۂ چشتیہ است.

منابع و مآخذ:

##۔ آریا، غلام علی، دکتر.(۱۳٦۵) طریقۂ چشتیہ در ہند و پاکستان،تہران: کتاب فروشی زوار.

##۔ اختیار حسین، میرزا.(۲۰۰۷) مختصر سوانحی خاکہ، مشمولہ: شاہ نیاز کا فارسی کلام، ترجمہ و تشریحات: دکتر میرزا اختیار حسین کیف نیازی، ، اُردو بازار، کراچی: ویلکم بُک پورت.

##۔ انوارالحسن، دکتر.(۱۹٦۰م). مقدمہ، مشمولہ: دیوانِ نیاز بریلوی، ترتیب و تہذیب مع مقدمہ: دکتر انوار الحسن، لکھنؤ: مطبع منشی نول کشور.

##۔ سلیم مظہر، دکتر محمد.(بہار ۱۳۷۷ھ.ش) ورود زبانِ فارسی بہ شبہ قارہ و گسترش آن، مشمولہ: فصلنامۂ شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، سال سوم، شمارۂ اول، شمارۂ پیاپی ۸،.

##- شارب، ظهور الحسن، دکتر.(۲۰۱٤م).تذکره اولیائے پاک وهند، الفیصل ناشران و تاجران کتب، لاهور: اردو بازار.

##- شاه نیاز احمد، بریلوی، (۱۹٦۷م)دیوان نیاز بریلوی، ترتیب و تهذیب مع مقدمہ، دکتر انوار الحسن، لکهنو: مطبع منشی نولکشور.

##- غلام سرور لاهوری، مفتی.(۱۹۹٤م). خزینة الاصفیا، ج۱، انصاری کتب خانہ، کابل: بازار کتاب فروشی.

##- مصحفی، غلام همدانی.(1985). تذکره ریاض الفصحا، لکهنؤ: اتر پردیش اردو اکادمی.

##- نظامی، خلیق احمد(1985). تاریخ مشایخ چشت، ندوة المصنفین،دهلی: اردو بازار.

##- نظامی، خلیق احمد.(۱۹٦۲).چشتیہ، مشمولہ: اردو دائره معارف اسلامیہ، مرتبہ: دکتر محمد شفیع، ج٦، لاهور: دانشگاه پنجاب.